

از سلسله انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی
شماره مسلسل ۲۰



کتاب التَّوْنِيزُ

در ترجمه و تفسیر اصطلاحات پرسنگی بزبان پارسی
تألیف

ابو منصور حسن بن یوحنا القمیری البخاری

قرن سوم و چهارم هجری قمری

و تاریخچه زندگانی و آثار و فرسنگات لغات

بتصحیح و تألیف

سید محمد کاظم امام

کتابخانه قدیم و احوال دانشمندان

سلسله انتشارات بنیاد نیکو کاری نوریانی

- ۱- ماهنامه گوهر. نشریه تحقیقی درباره ادبیات و هنر و تاریخ و فرهنگ ایران
بهای اشتراك سالانه ۳۵۰ ریال
- ۲- خلاصه نوشته‌های پزشکی. نشریه ماهانه حاوی ترجمه مهمترین مقالات مجله‌های
پزشکی جهان
بهای اشتراك سالانه ۲۴۰ ریال
- ۳- ترجمه احوال و فهرست آثار ابوریحان بیرونی. دانشمند ایرانی قرن سوم و چهارم هجری
تألیف سید محمد کاظم امام بها ۸۰ ریال

۱۸

۶۶

۷۱۱۰

۵۹۵۳۹



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

از سلسله انتشارات بنیاد نیکیوکاری نوربانی
شماره مسلسل: ۲



کتابخانه
۲۵۴۹۲

کتاب التنوير

در ترجمه و تفسیر اصطلاحات پزشکی بزبان پارسی
تألیف

ابو منصور حسن بن یوحنا القمیری البخاری

قرن سوم و چهارم هجری قمری

و تاریخچه زندگانی و آثار و فرہنگ لغات

بتصحیح و تألیف

سید محمد کاظم امام

آبان ماه ۱۳۵۲

مجموعه متون قدیم و احوال دانشمندان

این کتاب در دو هزار نسخه روی کاغذ هشتاد گرمی بچاپ رسید

۱۵۰۹
و در کتابخانه ملی بشماره $\frac{1509}{13521030}$ ثبت شد

کلیه حق طبع و نشر آن به بنیاد نیکوکاری نوریانی تعلق دارد.

چاپخانه سکه

بنام خداوند بخشنده مهربان

در این مصروفیت‌ها که حکومت خلوت و دانا و توانا را به پناه‌های اندوه‌ناک و بزرگ داشت برده و هرگز دست از مدیریت نیاورد، مورخان و عجلوی آریا مهر و کتیبه‌شنون کشور آریا مهر را معالمتی و دغالی پدید آورده است. بهجت آقا می‌توانی برای خدمت به فرهنگ و هرگز رنج و بنیایدی تأسیس دادگستری که حکومتی را از انسان‌ها و انسان برای استعمار باطل و مفسد مرید بنیاید و بکارهای نوینی که هرگز است و در همان است و باقی‌مانده است و در این میان علاج از گوشه‌ی داشته باشد که دست از خیر و غیره و تقاضای کرب و قیام و موهبه و عفتی برای خدمت نامحدود و بشماره ۱۳۶۱ مریخ ۲۲ دماه ۳۵۰ پشت برسد و اگر آن در شماره ۷۸۹۹ مریخ ۲۰ دماه ۳۵۰ در روز دهم کشور آریا مهر دادگستری است از و

الف۔ اُمور فرہنگی

- ۱- چاپ نفیس ترین قرآن کریم
- ۲- تشریح دانشمندانه و بی‌نزدان تصنیف و تألیف و ترجمه کتابهای سودمند و ایراد مغرضانیه علمی و ادبی
- ۳- تلاش در کوشش برای حفظ زبان فارسی از هجوم لغات خارجی و اجرای برنامه های مختلف بنظر آستان که آن مردم محترم مثل جوان نیک گفتن و نوشتن دست پائی
- ۴- تبلیغ و ترویج و تحسین طبع کتابهای قدیمی و خطی و ایجاد پایگاه انوار الوجود
- ۵- همکاری ارزنده ای با رئیس که در کتابخانه های عمومی و خصوصی موجود است
- ۶- تبلیغ و نشر فرهنگ مخصوص لغات فنی بر زبان فارسی در رشته های مختلف علوم صنایع با رعایت قوانین و مقررات موضوعه
- ۷- تألیف و طبع و نشر کتابهای ساده و درازان قیمت برای جوانان و کودکان و نویسندگان با رعایت قوانین و مقررات موضوعه
- ۸- ترغیب سادات ای ادبی و علمی و متوسلین و جوانان برای رونق دادن

ب۔ اُمور صنعتی و مہری :

- ۱- تائیس از نورنگه چاپ به رعایت قوانین و معزلات مؤنوه
- ۲- اعطای جواز رد یک و دودست، لیست کتاب نفیس سال از معارفین چاپ دینر معانی
- ۳- اعطای جواز نقدی برای سز شافوت چاپج به سزین کارگران مست از چاپخانه دینر تحکیل مطبوعات نفی
- ۴- اعطای دال طلا و نفور به سزین مؤسستات نفیج سال

ج۔ اُمور اجتماعی

- ۱- تأسیس کتبخانه با رعایت قوانین و مقررات موضوعه
 - ۲- اعطای برزیسی خطی با فردا مستعد و بی نصاحت از خانواده موسس
 - ۳- احداث ساقاخانه‌ای سکونی از ران قیمت برای کارگران مربوط به صنایع چاپ
 - ۴- ایجاد درگاه و جادریسازان برای استفاده کارگران و کارمندان وابسته به صنایع چاپ و خانواده های درجه اول آنان با رعایت قوانین و مقررات موضوعه
- اصولاً بهریت انسانا جاردندان جابان آقايان و کترنمزه جابل - حادالدين ميرنمزي - و کترنصرت الله کاسمی - نصرت الله نعمانيان - محمدعزيبانيان - دشت وکيليش وقرنضی نوراني

جلد منورخ ۱۳۵۰، ۲۴، ہیئت انما انتخابات زیر عمل آمد :

- ۱- جناب آقای دکتر تهرچهر زبالی
۲- جناب آقای والدان محمد مرزغری
۳- جناب آقای دکتر حضرت اندکاسی
۴- جناب آقای دکتر ابراهیم پاد
۵- جناب آقای دکتر یوسف زام
- مفتیان آقاان مهدی مولوی و دکتر مصطفی المولی معاونان مدارس متصرف شدند.

دییاجه

بنام خداوند بخشنده و بخشاینده مهربان

بساط بافروشکوه «تمدن و فرهنگ عظیم ایرانی اسلامی» که قرن‌ها در اینسوی بحرالروم و در سرزمین مشرق، جنبش و تابش و نمایش داشت و بعد بخطه مغرب و آنسوی بحرالروم، رفت و بسط و نشر یافت و خمیرمایه تمدن بزرگ فعلی جهان گردید، پایه‌گذاران و کارگردانان و شاهکارآفرینانی داشته است که اکثریت قریب باتفاق آنان، پاکیزه‌جانان و پاکدلان و اندیشمندان و پژوهندگان ایرانی بودند که به نیروی قریحه ذاتی و استعداد فطری و نبوغ جبلی و هوش سرشتی و بکارانداختن دماغهای پخته و ورزیده و اندیشه‌های موشکاف و دقیقه‌یاب و فکرهای خلاق و جوال و بمدد غور و فحوص و تحقیق و استقصا و بیاری ملکه استدراک و استنباط و استقراء و اجتهاد خود، در همه رشته‌ها و شعبه‌های علوم و فنون و ادب و حکمت و معارف بشری، آثاری نخبه و زبده از خویش بیادگار گذاشته‌اند و به بساط آفرینش آفریدگار و عرصه بود و نمود آفریدگان مجد و عظمت و صفا و جلا بخشیده‌اند.

پس باید سرزمین پاک و تابناک ایران را سرچشمه فیاض آب صافی و زلال و گاهواره اختر تابان و فروزان این فرهنگ اصیل و تمدن جلیل دانست و قوم هوشمند و پژوهنده ایرانی را میراث‌خواران حقیقی و واقعی این نوابغ و مشاهیر علم و ادب بشمار آورد که بحق مشعل افروز و گاهواره‌جنبان و پیش‌آهنگ و طلایه‌دار کاروان بزرگ دانشمندان و هنرورانی هستند که در خلال قرون و اعصار، از شاهراه تمدن بشری گذشته‌اند، و بهر مرحله و در هر منزل، از خود، اثری بیادگار گذاشته‌اند.

این فرهنگ بانام و نشان و تمدن عالیشان، بسالیان دراز، همواره، زنده و فروزنده بوده است و اگر هم، گاه‌بگاه، بعلل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی،

در مظاهر آن فتور و سستی راه بسته، ولی ارکان و قوائم آن محکم و استوار برپای مانده است و تا بامروز که سال ۱۳۹۳ هجری قمری یعنی نیمه آخر قرن چهاردهم می باشد دامنه آن بدست ما رسیده است.

یکی از شعب علوم و فنون، که در تمدن عظیم اسلامی ایرانی، مطمح نظر و مورد توجه گروهی از اعظم عالمان و اکابر پژوهندگان قرار داشت، علم طب یعنی شناخت بیماریها و تشخیص و درمان آنها بود.

علم طب یا باصطلاح حکیمان اسلامی «صناعت طب»، در قرن دوم و سوم هجری، در دانشگاه بزرگ «جندی شاپور»، بسرزمین ایران، تدریس می شد و پزشکان نامدار ایرانی در آن علم و صنعت مهارت داشتند. خمیرمایه این طب از یونان و هند بود و بیشتر جنبه نظری داشت ولی پزشکان ایرانی، در جنبه عملی آن نیز کار کردند و آنرا از لحاظ علمی و عملی، هردو، محل اعتنا و مناط اعتبار قرار دادند.

این صنعت، رفته رفته، از ایران بخارج بسط و نشر یافت و پای آن از اهواز به بغداد کشیده شد. در عهد خلفای اموی و عباسی، ضمن ترجمه کتابهای پیشمار، از زبانهای پهلوی و یونانی و سریانی و مصری و هندی عبری، که زبان علمی غالب زمان بود، بالطبع، مقدار معتنی به کتابها و رساله ها و کناش های طبی و داروسازی و گیاهان پزشکی و مواد دارویی نیز، بوسیله ترجمانان دانشمند ایرانی، ترجمه شد و در دسترس طلاب قرار گرفت.

چون در معارف اسلامی، «صنعت طب» از متفرعات علم حکمت بشمار میرفت، بنابراین کسانی که بتحصیل حکمت می پرداختند، بالملازمه، از آموختن صنعت طب گریزی و گزیری نداشتند. گروهی از آنان، که طبعشان باین رشته رغبتی و میلی فراوانتر داشت، بطور خاص، بغور و فحوص و تحقیق و تتبع در آن فن، زحمتی و ریاضتی بیشتر بر خود هموار میکردند و بعنوان طبیب بتدریس طب و ساختن داروها و علاج بیماران می پرداختند.

بدینقرار، در پهنه فرهنگ عظیم اسلامی ایرانی، صنعت و علم طب، با کلیه

اضلاع و متفرعات آن، صاحب عنوانی متفرد و متشخص شد و حرفه‌ای ممتاز و محترم گشت و حکیمان و عالمان نامداری، که درعین حال طبیبان و دارو- سازان مشهوری نیز بشمار می‌آمدند، در عرصه هنرنمایی و شاهکار آفرینی، قامت افراختند و با حاصل تعقل و تفکر و نتیجه تجربه و ممارست خود، در این پهنه، پیش تاختند و «رسم اوائل»، یعنی طب هند و یونان را، منسوخ ساختند و خود از مکتبی تازه و بلند آوازه، در بگشودند.

اگر بخواهد نام و نشان و شرح حال پزشکان و جراحان و داروسازان و گیاه شناسان این دوران از تمدن بزرگ ایرانی اسلامی را، در اینجا، بیاورد و از تصنیف‌ها و تألیف‌های آنان شمه‌ای، هرچند موجز، یاد کند سخن بدرازا انجامد و دیباچه کتاب فرع زائد بر اصل شود. تنها باین نکته بسنده میکند که در میان اینهمه اقمار و کواکب، که در پهنه فراخ آسمان طب این عصر درخشان می‌تابد، انوار تابناک و اشعه روح بخش چهار خورشید فروزان بچشم می‌خورد که هنوز هم پس از گذشت چهارده قرن، شرق و غرب و شمال و جنوب جهان را روشن دارد:

بوعلی سینای خراسانی با کتاب «قانون» و محمد بن زکریای رازی با کتاب «الحاوی» و سید اسمعیل جرجانی با کتاب «ذخیره خوارزمشاهی» و علی بن-عباس اهوازی با کتاب «الکامل الصناعة الطبية الملكية». اغلب این کتابها بزبانهای زنده جهان ترجمه گشته و تا یک قرن پیش در دانشگاه‌های مهم گیتی تدریس میشده است.

اما کتاب حاضر، بنام «التنوير» مؤلف ابو منصور حسن بن علی بن نوح القمري البخاري، که بوسیله «بنیاد نیکوکاری نورانی»، نخستین بار، از روی نسخه‌ای مخطوط، تصحیح و تنفیح شده و بطبع و نشر رسیده است و از نظر اهل دانش و ادب و هنر و عاشقان و شیفتگان آثار کهن ملی ایران زمین می‌گذرد، یکی از نفایس ارزنده گنجینه گرانهای موارث فرهنگ با فروشکوه باستانی و یکی از جمله کتابهای ممتع طبی قدیم است که یکی از استادان لایق و

پزشکان حاذق خطه خراسان در ده قرن پیش نوشته است.

کتاب التئور نثری ساده و روان و فصیح و بلیغ دارد که همان پارسی دری است که سبک محاوره و ساده معمولی مردم آنزمان، در ماورالنهر خراسان، بوده است و از کهن سالترین نمونه های نگارش بشمار میرود و باید آنرا بی شک یکی از علل مبقیه استقلال مملکت و دوام ملت کهنسال و هوشمند ایران دانست و چون جان شیرین دوست داشت و در حفظ و حراست آن از بذل جان و مال دریغ نکرد.

ابومنصور، همین کتاب را بی کم و کاست، بزبان عربی نیز نوشته است و این امر در سده سوم و چهارم هجری و بخصوص در عهد سامانیان، که از دل و جان مروج زبان پارسی بودند، رواج و رونق داشت و بعضی از دانشمندان و پژوهندگان ایرانی که ذواللسانین و یاقول عربها «ذوقترین» بودند، یعنی زبان پارسی و عربی را بسرحد کمال میدانستند و در نهایت فصاحت و بلاغت بآن سخن میگفتند و می نوشتند، کتاب خود را، بدو زبان عربی و پارسی، تألیف و تصنیف میکردند و در واقع خود ترجمان اثر خود میشدند. چنانکه ابوریحان بیرونی کتاب «التفهیم فی صناعة التنجیم» را اول بعربی نوشت و بعد خود، آنرا پیارسی گزارد و سید اسمعیل جرجانی «کتاب ذخیره خوارزمشاهی» را نخست در خوارزم پیارسی نوشت و بعد در نیشابور آنرا بعربی برگرداند و استخری کتاب «مسالك الممالك» را بدو زبان تألیف کرد و مسعودی غزنوی کتاب «کفایة النجوم» را پیارسی و عربی نگاشت.

ابومنصور، بجز التئور، کتابها و رساله ها و مقالات های دیگر نیز نوشته است که خوشبختانه نسخ مخطوط آنها در کتابخانه های معتبر ایران و جهان وجود دارد و شایسته است که همه آنها بچاپ برسد و انشاء الله بنیاد نیکوکاری نوریانی، پاسدار علم و ادب و تاریخ و فرهنگ ایرانزمین، این مهم را وجهه همت قرار خواهد داد و برور کفایت خواهد کرد.

از مهمترین اثر این پزشک نامدار ایرانی، کتاب «غنی و منی» است در شرح

امراض و اعراض و کیفیت تشخیص و اصول تداوی و نسخه‌نویسی و چنانکه خود او در مقدمه کتاب مزبور گوید: «آنها برای پزشکان نوشته تا با آموختن آن از تصفح و تفحص و مراجعه و تحقیق و تتبع در مدارك و مآخذ بسیار و کتب بیشمار مستغنی و بی‌نیاز آیند.» بطوریکه گفته‌اند تا ظهور این کتاب، در باب علاج امراض، هیچیک از پزشکان اسلامی، کتابی بدین شرح و بسط، تصنیف نکرده بود.

ابومنصور حسن بن نوح القمري بخاری از طبیبان قرن چهارم هجری و در روزگار سلطنت سامانیان میزیسته است. تاریخ ولادت و وفات او، بطور دقیق، یعنی از لحاظ روز و ماه و سال، معلوم نیست ولی چون حجة الحق شیخ الرئيس ابوعلی بن سینا (۳۷۰-۴۲۸) در عنفوان جوانی، اواخر عمر و زمان شیخوخت ابومنصور را درك و در علم پزشکی، از محضر و مجلس درس و افادت و افاضت آن استاد بزرگ کسب فیض کرده است و نیز نظر باینکه ابوبکر محمد بن زکریا رازی (۲۴۰-۳۱۱) باوی معاصر بود و هر يك، مطالبی از دیگری در کتابهای خود نقل کرده‌اند بنابراین میتوان، از روی تاریخ تولد و وفات و مدت عمر این دو دانشمند بزرگ، یعنی بوعلی سینا و محمد زکریا، سال تولد و مرگ و یا دوران زندگی ابومنصور را، بطور تقریب، معین ساخت.

در باب زندگی ابومنصور، در مآخذ و مراجع خیلی قدیم، شرحی کامل و شامل دیده نمی‌شود. ابن ابی اصیبعه در «عیون الانباء فی طبقات الاطباء» و کاتب چلبی معروف بحاج خلیفه در «کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون» از او و آثار او باختصار ذکری میکنند ولی از همین مطالب مختصر، میتوان دریافت که ابومنصور از افاضل و متمیزین اطباء و اعظم و متبحرین فضلاء زمان خود بود و بوفور علم و حذاقت و جودت عمل و معالجت شهرت بی‌اندازه داشت و به تعبیر صحیح «کان سید و قته و اوحد زمانه». وی در اصول و فروع طب بصیر و خیر بود، بویژه در درمان و برگزیدن داروها، یعنی در اصول تداوی، از روشی پسندیده پیروی میکرد.

پادشاهان زمان قدر وی بواجبی میدانستند و بدانش و تجربه او حرمت فراوان می نهادند.

چنانکه میدانیم، در آن قرون و اعصار، دانشمندان بیک علم و فن بسنده نمی کردند و بدنبال «ذوفنونی» عمری را بتحقیق و تتبع می گذراندند و می خواستند از هر خرمی خوشه ای و از هر خوشه ای دانه ای در دست داشته باشند. بنابراین ابومنصور نیز، که یکی از اجله و فحول عالمان آن زمان بود، از این راه و رسم بکنار نماند و تنها به پزشکی اکتفا نکرد بلکه در علم تاریخ و سیر و رجال ایرانی و اسلامی نیز تبحر یافت و چون بکتابخانه های عظیم انباشته بکتاب متعدد قسطنطنیه، دارالخلافه آل عثمان، و بغداد و دیگر بلاد اسلامی دسترسی یافته بود و لحظه ای هم از مطالعه فارغ و غافل نمی ماند لاجرم در کتاب شناسی محقق بی نظیر بود.

اما جریان طبع و نشر این کتاب چنین است :

در آغاز تأسیس بنیاد نیکوکاری نوریانی از جمله برکات و نعماتی که شامل حال شد همکاری نزدیک با عالم نبیل و سید جلیل آقای سید محمد کاظم امام سلمه الله تعالی بود، ایشان، در یکی از دیدارها و گفتگوها، از طبع کتاب «التنویر» تألیف ابومنصور سخن بمیان آوردند و گفتند نسخه ای مخطوط از این کتاب در یک مجموعه قدیم، در کتابخانه ملی ملک در تهران وجود دارد و یکی از نفائس ذخایر این کتابخانه معظم و مغتنم بشمار میرود. اما رسم الخط کتاب کهنه و سالخورده است و بواسطه بدخطی و لایقراء بودن بسیاری از کلمات و ابهام برخی اصطلاحات پزشکی و وجود اغلاط فراوان، استفاده از آن نسخه بسی دشوار باشد. اما ایشان زمانی دراز، در جستجوی نسخه ای دیگر از این کتاب، در کتابخانه های تهران و برخی فهارس کتابخانه های داخل و خارج، تصفح و تفحص و استقراء بعمل آورده اند و متأسفانه از نسخه ای دیگر نام و نشانی نیافته اند تا این اواخر، که در حیص و بیص جستجو و بوك و مگر گفتگو، مجموعه ای مخطوط و نسبتاً قدیم، نزد یکی از کتابدوستان تهران یافته اند بنام

«حدودالامراض» و پس از مختصر امعان نظر دانسته‌اند که نسخه «حدودالامراض» ترجمه یا اصل عربی کتاب «التنوير» است که نویسنده مجموعه، بواسطه عدم توجه بمندرجات مقدمه و یا بمناسبت موضوع، عنوان «حدودالامراض» بآن داده است بنابراین برایشان روشن شده است که این دو نسخه، يك كتاب است که ابومنصور نخست آنرا بزبان عربی نگاشته و سپس بی‌کم و کاست پارسی برگردانیده است و یا برعکس.

اما نسخه پارسی، مانند اغلب نسخه‌های خطی، بواسطه توارد ایادی نساخ و تداول اقلام کتاب و طول زمان، مشتمل بر اغلاط و تحريفات و سقطات بسیار است و نسخه عربی نیز از اغلاط فراوان تهی نیست و دشوارتر آنکه کلمات نادرست و مشکوک‌فیها، اغلب اصطلاحات پزشکی و برخی از آنها مصطلحات و لغات پارسی سره است که در زمان مؤلف کتاب در ایران شرقی متداول و رایج و زبان توده مردم آن دیار بود و اکنون بکلی مهجور است.

بنیاد نیکوکاری نوریانی پس از وقوف بر این مراتب از آقای امام خواست این کتاب را که از متون بسیار عزیز و نفیس قدیم ایران است، طبق ماده ۴ اساسنامه بنیاد، مہما مکن تنظیم و تصحیح و تحشیه کنند تا بنفقه بنیاد طبع و نشر شود و آن استاد عزیز و محترم، از آنجا که عمر گرانیامه خویش را باینگونه خدمات ذقیمت فرهنگی وقف و حصر ساخته است، این مسئول را بحسن قبول تلقی کرد و بیدرنک بکار پرداخت و در نتیجه مقارنه نسخه پارسی با نسخه عربی و مراجعه پاره از کتب طبی، مانند قانون ابن سینا و ذخیره خوارزمشاهی و کتاب غنی و منی تألیف خود ابومنصور و مفتاح الطب ابو الفرج و کامل-الصناعه اهوازی و کناش ساهر و عده‌ای مآخذ و مراجع دیگر، بتصحیح آن همت گماشت و باتوضیحات و تفسیرات پاره اصطلاحات طبی و داروئی، بعضی مجهولات را معلوم ساخت و برای مزید فایدهت مقدمه‌ای در شرح حال و تاریخچه زندگانی و آثار ابومنصور و پیدایش علم طب ایرانی اسلامی پرداخت و فهرستی از لغات و اعلام و جایها و کتابها و مراجع بر متن کتاب بیفزود و

کار خود را بکمال نزدیک گردانید و برای طبع و نشر در دسترس بنیاد نیکوکاری گذاشت و بنیاد نیز طبق مدلول و مفاد اساسنامه خود بیدرنگ طبع و نشر آن دست یازید.

اما در باب شرح حال خود جامع و شارح و مصحح کتاب التئویر، ناگزیر است همان مختصر را که در مقدمه کتاب ابوریحان بیرونی، مؤلف آقای امام نوشته‌ام و کتاب مزبور جزء سلسله انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی بتاریخ شهریور ۱۳۵۲ شمسی، در نخستین روز برگزاری جشن هزاره آن دانشمند بزرگ ایرانی در تالار رودکی، انتشار یافته است در اینجا بیاورم:

«... عالم بارع و محقق جامع آقای سید محمد کاظم امام ادام الله ایام افاضاته نسبی جلیل و حسی نبیل دارد و از خاندان روحانی و از سادات خوزستانی و شاخه‌ای برومند از شجره طویه است. پدرش مرحوم حاج سید اسدالله امام جمعه اهواز بود. امام تحصیلات خود را در اهواز شروع کرد و در نجف اشرف پایان داد و از آیات عظام مرحومان نائینی و اصفهانی، درجه اجتهاد یافت. مدتی نیز در قاهره مصر بتحقیق پرداخت. در سال ۱۳۳۴، برای تدریس در دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، دعوت شد. امام در رشته ادب عربی و تفسیر قرآن و تاریخ و فلسفه دست دارد و باین بنیه ضعیف و محرومیت از آسایش، درزی اهل علم و در کسوت روحانی، مانند جوانان نوحه و برومند و قهرمانان چالاک و زورمند، بشبانروز، با ذوقی و شوقی ستایش‌آمیز و استقامت و استقامتی اعجاب‌انگیز، بخواندن و نوشتن و تحقیق و جستن و یافتن سرگرم است و دقیقه‌ای را از کار مفید و مشر فارغ و غافل نیست. وی تاکنون در حدود بیست و چند جلد کتاب تألیف و ترجمه یا تصحیح و تنقیح کرده و بر آنها حاشیه و تعلیق نوشته و توسط انتشارات دانشگاه تهران و دیگر مؤسسات فرهنگی بطبع رسانیده است و قریب بیست جلد کتاب دیگر نیز آماده و مهیا دارد و در انتظار فرصت است که آنها را نیز طبع و نشر کند. باینهمه، از حاصل عمر ثمره نبرده و خشنود نیست و پیوسته برخنگ تیزگام

طبع وقاد و قریحہ نقاد و اندیشہ ارجمند و همت بلند خود مهمیز میزند و آنرا در میدان وسیعتر کار و کوشش بجولان بیشتر وامیدارد.

خداوند وجود ذیجود اینگونه دانشمندان پرتوش و توان را که موجب شوکت و مفخرت زمان و خیر و برکت دوران ما هستند و بی خودنمائی و خود ستائی، سردر جیب فکر خویشتن فرو برده اند و بی منت و ضنت بخدمت مستمر و مشعر می پردازند زنده و برقرار بدارد...»

بنیاد نیکوکاری نوریانی، پاسدار فرهنگ و تاریخ و شعر و ادب و هنر ایران، بسیار خوشوقت است که توانسته است، در راه اجرای ماده ۳ و ۴ اساسنامه، که تشویق دانشمندان و هنرمندان بتصنیف و تألیف و ترجمه کتابهای سودمند و تنظیم و ترجمه و تصحیح و طبع کتابهای قدیمی و خطی یا چاپی نادرالوجود است، برنامهائی جامع طرح کند، و باتوجه بمقدورات و امکانات مالی واداری خود، آنرا بموقع اجرا بگذارد. در مدت نه ماه که از تاریخ تأسیس این بنیاد میگذرد علاوه بر چاپ و نشر ماهنامه تحقیقی گوهر، در تاریخ و شعر و ادب و فرهنگ ایران، و ماهنامه «خلاصه نوشته های پزشکی»، برای آشنا ساختن پزشکان و دانشجویان پزشکی بتازه های مندرج در مطبوعات مهم پزشکی جهان، کتاب ترجمه احوال و فهرست آثار ابوریحان بیرونی، از مجموعه آثار واحوال دانشمندان، و اینک کتاب التئویر را، از همان مجموعه، طبع و نشر میکند و بهمه شیفتگان و عاشقان علم و ادب و فرهنگ مژده میدهد که این رشته سردراز دارد و امیدوار است دارائی و توانائی بنیاد، بمرور، بآن حد برسد که بتواند هم بر شماره نشریه های منظم ماهانه خود، در رشته های دیگر، بیفزاید و هم بهردو یا سه ماه، یک کتاب ارزنده آماده کند و بطبع برساند. از خداوند در حصول این آرزو توفیق مسئلت دارد که انه خیر موفق و معین به تنوکل و به نستعین.

دیرعلی بهرامی

رامسر . جمعه ۱۷ آبان ماه ۱۳۵۲

دیرعلی بنیاد - دکتر نصرت الله کاسمی

بسم الله الرحمن الرحيم

سخنی در باره نسخه‌های التنویر

نسخه فارسی التنویر جزویک مجموعه ومتعلق
بکتابخانه ملی ملک میباشد

این نسخه مثل اغلب نسخ خطی بواسطه دخالت کتاب و نساخ، در نتیجه بی-اطلاعی و یا اعمال ذوق آنان، دارای اغلاط بیشمار است. بنابراین تصحیح آن بی رجوع به نسخه‌های دیگر که متأسفانه وجود نداشت بسیار سخت و دشوار بود. بخصوص که این اغلاط اغلب اصطلاحات و لغات پزشکی و پارسی سره بود که در قرن سوم و چهارم در ایران رواج داشت و مردم ماوراءالنهر بدان تکلم میکردند. خوشبختانه در نتیجه جستجو روزی در نزد یکی از آشنایان کتاب دوست خود در تهران، مجموعه‌یی خطی دیدم مشتمل بر سه کتاب طبّی عربی که یکی از آنها را کاتب، مجموعه «حدود الامراض» نوشته بود. در نظر بدوی شباهت مطالب آن با مندرجات کتاب مورد سخن جلب توجه نمود، بویژه جمله اول سرآغاز آن که عبارت: «انی لکنه معرفتی» است و ترجمه ماهرانه و دقیقی میباشد از عبارت اول سرآغاز کتاب التنویر که چنین است: «من از آنک نیک بدانسته‌ام» ...

این نکته را نیز تذکار می‌دهد که در برخی از فرهنگ‌های پارسی در موارد عدیده، ضمن تفسیر بعضی از لغات از کتابی بنام «حدود الامراض» یاد کرده‌اند اما از ذکر نام مؤلف خودداری نموده‌اند که بظن متأخم بعلم همین کتاب مورد بحث می‌باشد.

امید است بمقتضای «وفوق کل ذی علم علیم» اگر فضلا و دانشمندان بزرگوار نسخه دیگری از التئور سراغ داشته باشند اعلام دارند زیرا باصطلاح قدیم «عدم الوجدان» هرگز نمیتواند دلیل «عدم الوجود» باشد.

باری پس از مطالعه دقیق دریافتم که نسخه «حدود الامراض» ترجمه یا اصل عربی کتاب «التئور» است که نویسندۀ مذکور بواسطه عدم توجه بمندرجات مقدمه و یا بمناسبت تناسب موضوع و یا بی اطلاعی، عنوان «حدود الامراض» به آن داده است. بنابراین کشف شد که نسخه پارسی و نسخه عربی هر دو همان کتاب التئور است و ابومنصور نخست آنرا بزبان عربی نگاشته و سپس بی کم و کاست پیارسی ترجمه کرده و یا اینکه نخست پیارسی نگاشته و آنگاه بتازی ترجمه نموده است و نمونه‌هایی از اینگونه کارها از آثار برخی فضلاء نامدار قدیم هم اکنون در دست می‌باشد.

با بدست آمدن این نسخه عربی کار تصحیح نسخه پارسی تا حدودی آسان شده بامراجعه بمأخذ و مدارک دیگر که فهرست آنها را بتفصیل در آخر کتاب آورده‌ام توفیق حاصل شد تا باندازه امکان و بقدر وسع کلمات نادرست و لغات مشکوک را تصحیح کنم و با توضیحات و تفسیر پاره‌یی اصطلاحات طبی و داروئی، نسخه‌یی نسبتاً صحیح برای چاپ و نشر آماده سازم.

چنانکه اشاره رفت نسخه پارسی خطی کتاب التئور که مورد استناد این چاپ می‌باشد یکی از کتابهای بسیار نفیس کتابخانه ملی ملک در تهران است.

این کتابخانه و موزه نفایس آن گنجینه‌ی گرانبها و شگرفی است از کتب و مخطوطات و آثار هنری و فرهنگی نادر الوجود و منحصر بفرد که زبده و خلاصه‌ای از میراث فرهنگی باستانی اسلامی-ایرانی می‌باشد و مجموع آنرا مرحوم مبرور خلدآشیان حاج حسین آقا ملک طیب‌الله رمسه‌الشریف با خلوص نیت و حسن عقیدت باستان مقدس حضرت امام ابوالحسن علی بن موسی (الرضا من آل محمد) علیهم السلام تقدیم داشته و برای استفاده کافه دانش‌پژوهان و عامه مراجعان وقف نموده است. درود فراوان بروح پرفتوح آن رادمرد و تقبل‌الله منه و شکر مساعیه؛ اینک این نسخه مصحح باگراور دو صفحه از متن خطی آن بحضور اهل فضل عرضه میشود. امید است لغزشهای آنرا بدیده اغماض و عین‌الرضا بنگرند.

تهران - آبان‌ماه ۱۳۵۲

سید محمد کاظم امام

کسریذ اندر کوشت و در روز و بنود و چون سخن سر باب ر بد آید
 که ریم اذن کبر داروی طاعون آما سها و دیند کیمابر که بیرون آید
 بانیش و سمنش سخت از اندان فزون کردوی کبود کرد یا سیاه
 و باوی سباب و خفان به اکلہ یعنی خوره ریش است که بد آید
 و کوشت را خردن کبر د آلی بیماری برود که اندام بسرخ شود چون آتش
 مشتابه بیماری بود مشتابه آن بود که اندام متشابه بود انحلال فرد
 بیماریها بود که از بیرون آید چون بریدن و شکستن اندام نفوق الانک
 هم از بیرون بود و دم از اندرون چون کوفتنی و در بدن کی و آنچه بری ماند
 باب سویم اندر نامها بنما و آنچه اندر خود ویت حتی یوم پت است
 که بکیر و یک شبافروز بدارد یا سه شبافروز نگاه بکشد و دیگر نکیر و چید
 بتی است که هیچ نکند و چمن بیماری بخورد ب نیر و نکیر و فلاس مانند
 دق است و لیکن یا گرمی و تبش جگر بود ذبول اندر پیران میجان بود چون
 دق اندر جوانان تب غف بته بود بالرز که یکروز بکیر و روزی نکیر و اگر
 هر روز کیرد و واسطه الف کوبند تب محرقه تبی بود که دایم بدارد و هر روزی
 بنیر و ترکردد تب مطبقة تبی بود نیز دایم بدارد لوره تب لوزه بود که یکروز
 بیاید و دوروز نیاید و از وی کزومی است که دوروز بیاید و یکروز نیاید و این
 مسئله خوانند محلطه آن تبی بود که نوبه بدید نبود تب مرکب آن بود که دو نوبه
 و نیز بنشسته بکجا نباید جد ری آبله بود و وی ریشها بود که نیمه تن براید سپس
 از آنک تبی گرفته بود دایم و براب شود و باز آن اب ریم کیرد و باز خشک بشود

و فرو ریزد حصیه مانند وی است جز آنکه ریم نکند و خشک شود و فرو ریزد
 تب و بایس آن بود که از سوراخه که آن معروفست بنزد یک خداوندان طبایع
 نفع چیزه پش آن طبعه بود بر بیماری تا به نداشت بخوان تنی شدن است
 که بیمار را افند یکایک نشان یا فنگی یا بقی یا بکم آذن یا از سپی حس آمدن
 یا خوی آمدن یا کمیز فروز آمدن و کروی از وی بخوان بستوده بود و کروی
 ناستوده رسوب چیزه ای است که بدین اید اندراب گیر یا سپید یازد
 یا سح یا سیاه و اگر به کیز برود طلقی گویند و اگر میانه بود متعلق گویند
 و اگر درین بود رسوب گویند نقصن کیز بود بر از حدت ناقه آن بود
 که از بیماری بیرون اند بود و نیز نیدوش مانند به باب چهارم
 اندر ناها ایچ در تن و دست از اندام و آنچه مانند ویت و عوی آن
 رکعات و آن جوهاست که از جگر برود و اندر صحت شایع زند و اسان
 آن رکعات که از اندرون بشکم بود و چندان باشند و فساد ایشان را کنند
 قیبال رکبت باریج بر از روی بیرون یا سلیم رکبت باریج بر از روی
 اکمل رکبت اندر میان این دو که یک سردی بقیبال پیوندد و سردی بگر
 یا سلیم جل الذراع رکبت بر استخوان ذراع برین نهاده سلیم رکبت
 میان انگشت خود و میان انگشت دیگر بر روی بیرون دست و داجات و
 رکعات پیش کردن اندر صدر و در کل اندر زیر زبان اندر عرق السار رکبت
 در از دراز میبرد و از سر بیرون ناپای و از روی بیرون کف بدین آب شربت
 رکعاتی اند چنانکه و از دل رویند و بهمه تن اندر شایع زند و ابنا را نص

تاریخچه زندگانی و آثار طبی ابومنصور بخاری

پیدایش دانش پزشکی ایرانی - اسلامی
ظهور پزشکان نامدار

تاریخچه زندگانی و آثار طبی

ابومنصور بخاری

ابومنصور حسن بن نوح القمري (کمره‌یی) بخاری یکی از افاضل پزشکان نامدار ایرانی، واز مردم ماوراءالنهر خراسان، واز معاصران دولت سامانیان بوده و در شهر بخارا میزیسته است. وی از استادان بزرگ و از بنیادگذاران دانش پزشکی ایرانی - اسلامی بوده و در قرن چهارم میزیسته، وصیت خلافت و آثار طبی او در زمان خودش در سراسر جهان اسلام انتشار یافته است.

شیخالرئیس ابوعلی بن سینا در آغاز جوانی و اوان تحصیل علم اواخر عمر و زمان شیخوخت این استاد بزرگ را درک کرد و در محضر او چندگاهی به تحصیل علم پزشکی و فراگرفتن دقایق و غوامض آن توفیق یافت و توشه‌ها اندوخت، وبهین سبب او را از استادان بلکه یگانه استاد ابوعلی بن سینا بشمار می‌آورند.

ابومنصور از استادان مبرز و مقبول القول علم پزشکی بود و در زمان حیاتش آوازه عظیم یافت وصیت تالیفات و آثار و افکار و نظریات او در مسائل دانش پزشکی از دربار بخارا به ماوراءالنهر خراسان و سایر بلاد ایران و کشورهای اسلامی رسید، و در محافل پزشکی تالیفات و آراء پزشکی او مورد توجه پزشکان نامدار و استادان مسلم این علم بزرگ قرار گرفت، و خواص و عوام از آثار و اقوال او بهره‌ور گردیده‌اند.

از سرگذشت زندگانی ابومنصور چندان آگاه نمی‌باشیم، آنچه درباره او میدانیم بسیار کوتاه و نارسا است، و آنچه که از او نمیدانیم بس افزون است. ونوشته‌ها درباره او نایاب میباشد. چه او در دورانی میزیسته، و در استانی کاشانه و خانمان داشته و عمر خود را گذرانیده است که روزهای بس دشوار کشیده و دیده، و هرچه داشته بویژه آثار فرهنگیش دستخوش نابودی و تباهی گردیده است، چه بسیار کتابها که از میان رفته و اینک آنچه که نیست فراوان، و آنچه که هست کم و اندک مایه، آنچه از میان رفته است بسیار، و آنچه که بجا مانده است بس ناچیز میباشد.

روزهای تیره فامی که در مهاجمات و دستبردهای پی‌درپی طوایف ویرانگر و وقایع زیانبار و خانمانسوز که بر سرزمین مردخیز و دانش آفرین خراسان بزرگ گذشته است نشانیهای شوم، و یادگارهای جانسوز بر جای گذاشته است.

در تجاوز آتش افروزان خانه بدوش و وردار و رمالان جهانی مغول و بدتر از مغولان بیشتر ذخائر گنجینه فرهنگی پایمال نادانی و دستخوش تباهکاری گردید، و بسیاری از آثار صنایع دیار خورشید تابان از میان رفت، زیباترین کارهای هنرمندان که آیات فنون و مظاهر عبقریت فکری قوم پارس نژاد بود در از دستی نابکاران بدست نابودی سپرده شد.

بعلاوه بواسطه وجود يك گونه تعصبات و افکار شیطانی خاص در مجامع نویسندگان قدیم در ثبت و ضبط تاریخچه زندگانی برخی از نامداران چندان علاقه‌ی نشان داده نشده است بدین جهت امروزه ما از کتاب سرگذشت زندگانی بسیاری از نامداران آندیار - که روزی طلوع کرده، دیری زیسته و درخشیده اند، وزمانی دیگر افول کرده اند - جز سطور چند در دست نداریم، چه میشود کرد؟ طوفانهای بود خانه برانداز، خزانهای بود مرگ آفرین، اندیشه‌هایی بود اهریمنی، از افقهای دور دست سر رسید، خواه نخواه گریبانگیر شده و مردم بدانها سوخته و ساخته اند.

امروز ما آن ادوار وحشتناک را پشت سر گذاشته و قرن‌ها از آن دور شده‌ایم، و تنها میراثی که از آن روزگاران شوم برای ما بجا مانده، بسیار چیزها و کتابها است که برجای نمانده، و بعلاوه لکه‌های تاریکی است که بر صفحات تاریخ عقلیت و فکر يك ناحیت از ایرانشهر افکنده است. ضایعات فرهنگی آن ادوار بس فزون و یاد آنها بس اندوهبار می‌باشد.

برای نمونه از تاریخ نیشابور تالیف الحاکم نیشابوری - که قریب به هشتاد مجلد بود - هیچ نام و نشانی در میان نیست، از ترجمه پارسی تفسیر بزرگ محمد بن جریر طبری - که چهل مصحف بود - اجزائی پریشان و پراکنده در جهان مانده است، از کلیله و دمنه منظوم رودکی و صد دفتر اشعار او نشانی نیست، از «سی مجلد منصف و زیادت» تاریخ نفیس بیهقی جز اجزاء ناقصی در دست نداریم. از حماسه مسعود مروزی جز سه بیت نمیدانیم!

تاریخ ایران در آن اعصار و مخصوصاً تاریخ خراسان و بالاخص تاریخ فرهنگی آندیار مانند کتابی است که شیرازه آن از هم گسسته و اوراق درهم پاشیده‌اش دستخوش تندبادی پریشان کننده گردیده و هر ورق را ربوده و بجائی افکنده و سر به نیست گردانیده است، و آنچه که از بقیه السیف برگزیده‌ای آن کتاب بجا مانده اندک و ناپیوسته و رشته ارتباط میانشان بگسسته است. بدیهی است از يك چنین کتاب پریشان شده و برباد رفته جز مطالبی گسسته و ناتمام، کوتاه و نارسا چیز دیگر بدست نخواهد آمد.

ناگفته نماند که دانشوران و سخندانان گمنام و آثار گمشده بیشتر شامل نامورانی می‌باشد که جنبه قومی داشته‌اند، و تمام یا برخی از کارهایشان بزبان پارسی بوده است، مثلاً فصل مبسوط و مشروحی از تاریخچه زندگانی و

سرگذشت فکری محمدبن زکریای رازی از میان رفته است. زندگانی رازی به سه مرحله بخش میشود، او پیش از آنکه یک پزشک حاذق باشد یک کیمیاگر (شیمیست) ماهر و یک فیلسوف اجتماعی بوده است، او در هر سه مرحله فعالیتها و کارها داشته است، اما از کیمیاگری او جز یکی دو افسانه کاملاً عامیانه و خنده‌آور چیز دیگری برجای نیست، و تاریخچه فعالیت‌های اجتماعی او بکلی از میان رفته و تنها تاریخچه پزشکی او باقی مانده است، از این رو است که اکنون او را فقط بعنوان یک پزشک بشمار می‌آورند.

رازی افکار فلسفی و اجتماعی مهمی داشته و ببارخی از احزاب و گروه‌های ملیون ایرانی همدست و همداستان و همفکر بوده است، و آوازه افکار و کارهای او در سراسر کشور ایران و غیره پیچیده و ابوریحان بیرونی در خوارزم به‌وی و به‌آثار و افکارش آشنائی داشته و در برخی کتب خود بدان اشاره دارد، این فصل از تاریخ فکری رازی بکلی بر ما پوشیده است، شاید مجهول بودن مدفن او نیز معلول همین حوادث و علل بوده است. از خود ابوریحان بیرونی - که سخن او بمیان آمد - چه میدانیم؟ جز اندکی از رسائل و کتابهایش - که در فهرست یکی از کتابخانه‌های شهر مرو در شصت برگ بخط چلیپا نوشته بوده - چه برجای مانده است؟ جز اندکی!

سخن بدرازا نکشد: ابومنصور بخاری قمری نیز یکی از همان دانشوران گمنام میباشد، که از ترجمه احوال او جز مختصری نمیدانیم، و از آثارش جز یکی دوسه تا بدست نیست. وی کسی است که محمدبن زکریای رازی باقوال و آراء طبی او استناد کرده است، و شیخ‌الرئیس ابوعلی بن سینا از شاگردان او میباشد.

شناسائی کامل ما درباره ابومنصور قمری تنها بواسطه کتاب مشهور او: «غنی و منی» و دوسه اثر دیگر نمیباشد. بلکه همانطور که اشاره رفت دوتن از استادان بزرگ دانش پزشکی یعنی: محمدبن زکریای رازی و شیخ‌الرئیس ابوعلی بن سینا در کتاب «الحاوی»^۱ و «قانون»^۲ اقول و نظریات طبی ابومنصور را بسیار یاد کرده و بدان استناد کرده‌اند^۳ ابومنصور نیز متقابلاً در کتاب «غنی

۱- نام اصلی این کتاب: «الجامع الحاضر لصناعة الطب» میباشد، و یکی از چهار دائرة المعارف طبی است که در دوران اسلام بوسیله پزشکان نامدار ایران نگاشته شده است سدیگر آن: کامل الصناعة مجوسی اهوازی، قانون ابن سینا، ذخیره خوارزمشاهی است، این‌اخر بزبان پارسی است و نثر آن نمونه عالی نثر سره‌پارسی دری میباشد.

۲- رازی از جمله در الحاوی نقلاً از کتاب «علل العلل» ابومنصور قمری گوید: «... من - الامراض الحادة قال كثرة السهر من غير عادة يفسد الهضم، والانتقال من السهرالى كثر النوم...» و نیز از: «الادوية المفردة»، «المجموع»، «المقالة الاولى من كتاب الحميات»، «المقالة الاولى من كتاب البجران» و غیره از آثار طبی ابومنصور بسیار نقل کرده است.

ومنی» و دیگر آثار طبی خود آراء و عقاید رازی را در علاج و دیگر مسائل مهمه طبی آورده است.

تا آنجا که نگارنده استقراء و تصفح کرده ام در هیچ یک از کتب رجال و تواریخ و سیر و متون قدیمه - که موجود و در دسترس میباشد، و باندازه وسیع در اوراق آنها تفحص شده ذکر از این استاد بزرگ بمیان نیامده است. تنها شرح مختصری در تاریخچه زندگانی و آثار او را ابن ابی اصیبعه در کتاب خود «عیون الانباء فی طبقات الاطباء»^۱ آورده است.

گرچه وی مطالب را مرسل و بدون ذکر سند آورده و فقط یکی از مطالب را از کسی بنام عبدالحمید خسروشاهی نقل کرده است، مع الوصف شناسائی ابن اصیبعه درباره ابومنصور و آثار او نشانه آنست که ابومنصور و آثار گرانبایه طبی او در سرزمینها و کشورهای دوردست مانند مصر و افریقیه و غیره باتوجه به فاصله و بعد زیاد بخارا تا آن دیار، شهرت داشته و مراجع و منابعی مشتمل بر شرح حال و آثار او در دست بوده است!

اینک ترجمه نوشته ابن ابی اصیبعه بی کم و کاست:

«ابومنصور حسن بن نوح القمری: سرآمد و یگانه روزگار بوده است، در صناعت طب به حذاقت مشهور بود، طریقه او در کارهای پزشکی پسندیده بود، در مسائل اصول و فروع طب آگاهی داشت، وی خدایش بیامرزد، در درمان و برگزیدن دارو دارای روشی پسندیده بود، در نزد پادشاهان آن روزگار مقامی ممتاز داشت، او را بسی گرامی و ارجمند میداشتند.

واز استاد امام شمس الدین عبدالحمید بن عیسی خسروشاهی شنیدم که شیخ الرئیس ابن سینا دوران پیری و فرتوتی ابومنصور را درک نمود، و در حلقه درس او حاضر میشد، و بر درسهای او ملازمت داشت، و در صناعت طب از او سود برد.

۱- عیون الانباء فی طبقات الاطباء تألیف موفق الدین ابوالعباس احمد بن القاسم الخزر جی معروف ابن ابی اصیبعه. ولادت سال ۶۰۰ ه. و بسال ۶۶۸ ه. در حوران درگذشت.

و اینک عین عبارت ابن اصیبعه :

«ابومنصور الحسن بن نوح القمری: کان سیدوقته و اوجد زمانه، مشهوراً بالجودة فی صناعة الطب، محمود الطریقه فی اعمالها، وفاضلاً فی اصولها و فروعها، و کان - رحمه الله - حسن المعالجه، جید المدادوة، متمیزاً عند الملوك فی زمانه، کیری - الاحترام له.

وحدثنی الشیخ الامام شمس الدین عبدالحمید بن عیسی الخروشاهی ان الشیخ الرئیس ابن سینا کان قد لحق هذا. وهو شیخ کبیر، و کان یحضر مجلسه ویلازم دروسه، و انتفع به فی صناعة الطب. و لابی منصور الحسن بن نوح القمری من الکتاب: کتاب غنی و منی، و هو کنش حسن، و قد استقصى فیہ ذکر الامراض و مداواتها علی افضل ما یكون، و لخص فیہ جملاً من اقوال المتعینین فی صناعة الطب، و خصوصاً ما ذکره الرازی فی کتبه متفرقا، و کتاب علل العلل».

ابومنصور حسن بن نوح القمري دارای این آثار میباشد:

«کتاب غنی و منی» و این کناش سودمند است، همه بیماریها و درمان آنها را به بهترین وجه در آن گردآورده است. و نظریات و اقوال گروهی از سرشناسان را در صنعت طب باختصار آورده است؛ بویژه اقوال و عقاید طبی رازی را که وی بطور پراکنده در تالیفات خود آورده ابومنصور همه را در این کتاب یاد کرده است. و نیز از آثار او است: کتاب علل العلل».

و نیز کاتب چلبی مشهور بحاجی خلیفه صاحب کتاب: «کشف الظنون عن- اسامی الکتب والفنون» در این کتاب از ابومنصور و برخی از آثار او یاد کرده است، حاجی خلیفه در عصر اخیر میزیسته، و در علم تواریخ و سیر رجال ایرانی - اسلامی متبحر بوده، و در کتابشناسی محقق بی نظیر بوده است، و کتابخانه‌های عظیم و مشحون از کتب علمی و آثار فرهنگی ایرانی - اسلامی در شهر قسطنطنیه دارالخلافة آل عثمان در دسترس او بوده است، خلاصه وزیده گنجینه‌های فرهنگی اسلامی بغداد و دیگر بلاد اسلامی در آنکتابخانه‌ها گرد آمده و انباشته گردیده بوده است.

باری کاتب چلبی محقق چنان، و دانشمندی با چندان وسائل آنچنان شناسائیش درباره ابومنصور و آثار او بس اندک، نارسا و ناچیز بوده است.

وی شرحی در معرفی کتاب غنی و منی نوشته و اتفاقاً نام کتاب را اشتباهاً «الفنا فی الطب» گفته، و نیز نام خود او را بخطاء (حسین بن نوح) نوشته است، مینویسد:

«الفنا فی الطب: مجلد للحکیم ابی منصور حسین بن نوح القمري رتب علی ثلاث

مقالات، الاولى فی الامراض الحاده، الثانية فی العلل الظاهرة فی الحمیات»^۱.

این بود آنچه را که علی‌العجاله در دفاتر قدما درباره شرح احوال و آثار ابومنصور نوشته شده، و نگارنده بدان دست یافته است، بهر حال نمیگویم که استقراء و تصفحات این نویسنده تمام میباشد! ای بسا دانشمندان و محققین که از این پس دست فراخامه برده و اطلاعاتی را درباره این استاد بزرگ و آثار علمی او از مدارك و منابع قدیمه و دست اول بدست آورده و تاریخچه کامل و جامعی از احوال و آثار ابومنصور فراهم آورند.

دوباره میگویم مقصود از منابع و مراجع مدارك قدیمه است نه آثار و کتب متاخران زیرا در کتب عصر اخیر اعم از شرقی و اروپائی درباره او بسیار چیزها نوشته شده اما مرجع و سند همگی همین مدارکی است که ذکر شد.

دکتر میرزا عبدالحسین خان مشهور به: «فیلسوف الدولة» در کتاب خود موسوم به: «مطرح الانظار» که آنرا در سال ۱۳۳۴ هجری قمری بفرمان پادشاه وقت در شرح احوال پزشکان اسلام و ایران نگاشته است ترجمه احوال ابومنصور را نسبتاً مفصل و مبسوط آورده و نام چندتا از تالیفات طبی او را نیز یاد کرده است.

از مندرجات این کتاب چنین فهمیده میشود که نویسنده آن منابع و مصادر قدیمه و مهمه بسیاری در دسترس خود داشته است اما نام مصادر خود را - مگر به ندرت - افشا نکرده است. چنانکه در ترجمه احوال ابومنصور به پاره‌ای از منابع و مصادر تاریخی و غیره اشاره کرده و نام یکی از آنها را نیز که (عیون - الانباء - ابن اصبیعه) است یاد کرده است، و عین عبارت او را نیز روایت نموده اما بقیه مطالب را مرسل و بدون ذکر سند آورده است:

وی در ترجمه احوال و آثار ابومنصور مینویسد:

«ابومنصور حسن بن نوح القمري الطيب از اطبای مائه چهارم هجریه و در روزگار سلطنت سامانیان در شهر بخارا بوفور علم و حذاقت وجودت عمل و حسن معالجت شهرت بی اندازه داشته و او را در نزد امیر منصور سامانی احترامی زاید الوصف بود و در دربار آن پادشاه ذیجاء باکمال امانت و دیانت معروف و بطبابت اهالی حرم اختصاص داشت و آن حکیم بصیر معاصر است با محمد بن زکریای رازی و هریک از این دو طبیب ارباب در مصنفات خودشان از همدیگر مطالب طبیه نقل کرده اند.

ابومنصور در کتاب غنی و منی از رازی اسم برده و رازی در حاوی کبیر از کتب علل العلل و غیره ابی منصور عبارات نقل نموده و چنانکه در ترجمه شیخ رئیس اشارت رفت و از بعض تواریخ مستفاد می شود ابوعلی بن سینا در نزد ابی منصور تلمذ کرده بود و در آن وقت بدایت سن شیخ رئیس و او ان شیخوخت ابی منصور بوده، مؤید این مقال قول صاحب طبقات است که میفرماید «حدثني الشيخ - الامام شمس الدين عبد الحميد عيسى الخسروشاهي ان الشيخ الرئيس بن سينا كان قد لحق ابامنصور وهو شيخ كبير وكان يحضر مجلسه ويلتزم درسه وانتفع به في صناعة الطب انتهى.

ولادة و وفات آنحکیم دانشمند بدست نیامد ولی چنانچه از ترجمه وی مفهوم میشود باید زمان ولادتش مدتها پیش از وفات رازی باشد که رازی از کتب وی اسم برد و نیز وفاتش سالها بعد از ولادت شیخ رئیس باشد که شیخ نزد وی تحصیل طب کند و ما بین وفات رازی و ولادت شیخ رئیس چنانچه در ترجمه آنها گذشت تقریباً هفتاد سال فاصله بوده در این صورت باید سنین عمر ابی منصور از صد متجاوز باشد والله اعلم بالصواب.

ومن مؤلفاته (کتاب غنی و منی) ملاکاتب چلبی در کتاب کشف الظنون نویسد «رتبه علی ثلاث مقالات الاولى فی الامراض الحادة الثانية فی العلل الظاهر الثالثة فی الحمیات» و کتاب (علل العلل) مجموعه (کبیره در ادویه مفردة) (معالجات منصوری)، (مقالة در البحران)، (رسالة فی علاج امراض الصدر)، (رسالة فی الحمیات الدائرة)، (مقالة فی مرض الاستسقاء)^۱»

تاریخچه زندگانی و آثار ابومنصور بخاری در نامه دانشوران:

نامه دانشوران، یکی از مراجع عصر اخیر میباشد که شرح مبسوط و مفصلی درباره ابومنصور و آثار او در آن برشته تحریر درآمده است، این کتاب دائرة المعارف مفصلی است درباره احوال و شرح زندگانی و تالیفات ناموران ایرانی و اسلامی جمعی از افاضل عهد ناصری باتشریک مساعی و بطور دسته جمعی به نگارش و جمع آوری آن مبادرت ورزیده اند، در آن عهد کتابخانه سلطنتی در طهران مشحون از نفایس نسخ مخطوطه منحصره و نادر بوده، و در بست در اختیار نویسندگان نامه دانشوران قرار داشته است، علاوه بر مجموعه معتناهی از کتب و مخطوطات کتابخانه های خصوصی و عمومی طهران و دیگر بلاد ایران که امکان مراجعه به آنها برای ایشان موجود بوده است.

اما طبق سنت معموله آنعهد اسناد و مراجع خود را بهیچ وجه ذکر نکرده اند مگر بندرت و مطالب را در قالب عبارات مسجوع و با آرایشهای لفظی مرسلای پشت سرهم زنجیروار درآورده اند، لاجرم اگر در روایت مطالبی متفرد باشند باید باتکاء حسن ظن آنها قبول کرد.

باری شرح مبسوط و مفصلی درباره تاریخچه زندگانی ابومنصور و آثار او در نامه دانشوران مذکور میباشد، در اوایل آن ترجمه پارسی تمامی مطالب این ابی اصیبعه را روایت نموده و سپس بمطالب دیگر پرداخته اند.

و چون بسط و اطناب کلام نامه دانشوران تا اندازه ناشی از عبارت پردازی و لغات و کلمات مکرر و پاره اشعار عربی و فارسی و برخی امثال و غیره میباشد لاجرم نقل همه عبارات آن موجب تطویل و درازی بیهوده سخن میگردد بدین جهت تمامی مطالب آن کتاب در ترجمه ابومنصور با حذف کلمات و مطالب مکرر بقیه عیناً نقل میگردد:

«ابومنصور حسن بن نوح القمیری از اجله واعاظم بخارا بوده، در اوایل مایه چهارم هجریه که روزگار سلطنت سامانیان بود در همان بلاد ولادت یافت، و هم در آنجا نشو و نما جست، و چون بمقام رشد و تمیز قدم نهاد بشوق ذاتی از پی تحصیل افتاد در نزد اطباء و فضلاء آنشهر علوم ادبیه را بیاموخت و

۱- مطرح الانظار فی تراجم اطباء الاعصار تألیف عبدالحسین الطیب بن محمد حسن التبریزی - دکتر میرزا عبدالحسین خان فیلسوف الدولة ص ۱۶۰

صنایع طبیه را تکمیل نمود ، بالجمله وی از افاضل و متمیزین اطبا و از اعظم و متبحرین فضلا است، در فنون طب علماً و عملاً کامل و هم در کلیه اعمال آن عامل بود، فضلالی اهل سیر که شرح حالات اطباء را ضبط نموده‌اند در شرح احوال این طبیب ماهر چنین مرقوم داشته‌اند : «کان سید و قته و اوحد زمانه... و متمیزاً عند ملوک السامانیه (کذا) و فی زمانه کثیر الاحترام . حاصل آنکه وی بزرگ ... (تمام عبارت عربی ابن‌اصبیه با ترجمه پارسی آن).

نقل است که آن طبیب دانا در نزد امیر ابومنصور سامانی رتبه محرمیت و شأن مصاحبت یافت، از فرط صداقت و خدافت و کمال امانت و دیانت بطبابت اهالی حرم اختصاص جست بقسمی معتمد و موثق بود که هر وقت پرده‌گران حرم را مرضی طاری گشتی خود بسرای سلطانی درآمده بمداوات و معالجات ایشان پرداختی، آورده‌اند که روزی طبیب حاذق با ملک در حرم‌سرای بود، سلطان بفرمود که خوان بگسترند و مائده حاضر کنند کنیزکی برسم مقرر خوان از سر خادم برگرفت و بر زمین نهاد چون خواست کمر راست کند نتوانست و همچنان خمیده بماند سلطان بحکم اکید و فرمان بلیغ بفرمود حالی بایدت بمعالجت اقدام کنی ابومنصور در اندیشه فرو شد از استعمال اغذیه و ادویه از تاثیر فوری نومید گشت چاره کار خویش و درمان آن‌درد را در آن دید که تدابیر نفسانیه بکار برد دست فرابرد و مقنعه از سرش بکشید سپس بیدرنگ بگفت تا شلوار از پایش بیرون کند، کنیزک چون آن حالت دید مقاومت را مبادرت جست در حال کمر راست کرد تا آنکس را از خود براند پس بحالت اولیه عود کرده بر صحت اصلیه بماند.

ملک را از آن معالجه براء الساعه زیاده شگفت آمد اسباب مرض و باعث تاثیر فوری پیرسید گفت چنان یافتم که در حال انحناء ریاح غلیظه در تحت فقرات ظهر کنیزک محتبس مانده است و بایستی بمحلل قوی تحلیل رود ناچار غیرت حرارت غریزه‌اش را بحرکت آورد.

ملک را خوش آمد بتحسین و آفرین لب گشوده بعطیات و صلوات گران‌بهایش بنواخت و براعزاز و اکرامش بیفزود.

از شمس‌الدین عبدالحمید بن عیسی خسروشاهی گویند نقل شده که شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا در مبادی تحصیل و اوان جوانی که زمان شیخ‌وخت ابومنصور بود صناعت طب را از علم و عمل در نزد وی تکمیل کرد چه هنگامی که آن طبیب حاذق و عالم در مدرس تدریس نشستی باستفاضه جزء علمی از وی استفادت کردی و در وقتی که آن ارباب عامل در بالین بیماران بمعالجت برخاستی باخذ جزء عملی استفاضت نمودی روزگاری براین و تیره در زمره تلامیذ وی میزیست چنانکه در شرح اساتید شیخ‌الرئیس یاد شد.

وبالجملة آن طبیب دانشمند با محمد بن زکریای رازی معاصر و همعهد بوده و هر يك از دیگری مطالب طبیه نقل کرده‌اند و نیز ابومنصور در کتاب غنی و منی اقوال رازی را نقل کرده است و رازی نیز در کتاب حاوی از کتاب علل العلل ابومنصور مطالب طبی نقل کرده است.

(و بعد از سخنان و تفصیلات) میگویند اهمیت کتاب غنی و منی بدرجه ایست که ابن سینا در مؤلفات خود نام کتاب غنی و منی را صراحتاً یاد کرده و مطالب از آن نقل کرده است.

(و در دنباله این مطالب میگویند) ابومنصور تا اواخر عشر هشتم از مایه چهارم^۱ در نشایه حیات بود و سپس بدروود زندگانی گفته است و در همان بلاد (یعنی: بخارا) مدفون گردید.

و از جمله تالیفات ابومنصور :

کتاب غنی و منی

کتاب علل العلل

معالجات منصور

مقاله در بحران

رساله در علاج امراض صدر

رساله در حمیات دائرة

مقاله در مرض استسقاء^۲.

یادآوری : محمد بن زکریای رازی از کتاب العلل والاعراض، کتاب الادویة المفردة، اپیدیمیا از تالیفات جالینوس و ابقرط، مکرراً مطالب طبی نقل کرده است، اما منقولات از کتاب علل العلل و غیره در نسخه مخطوطه ناقص دید نشد.

قمری - کمره

قمری معرب کلمه «کمری» میباشد که نسبت به دهکده «کمره» نام یکی از دیه‌های نزدیک شهر بخارا بوده است. ابومنصور از مردم شهر بخارا و از اهالی دهکده کمره بوده که نسبت بدان کمری و معرب آن قمری است، و بهمین جهت ویرا ابومنصور قمری بخاری گفته‌اند که اصل آن کمره بخاری میباشد.

ابوسعبد سمعانی مروزی خراسانی در کتاب : معجم البلدان بزرگ و مبسوط خود موسوم به: «کتاب الانساب» در حرف ك در ذیل ماده: «کمری» میگوید: «الكمری : بفتح الكاف والمیم وفي آخرها الراء هذه النسبه الى كمره وهي قرية

۱ - اواخر عشر هشتم از مایه چهارم تقریباً مساوی ۴۷۹ هـ .

۲ - نامه دانشوران - جلد اول ص ۳۸۰ - ص ۳۸۱.

من قری بخارا و منها ابو یعقوب یوسف بن الفضل الکمری یروی عن عیسی بن موسی

و کعب بن سعید و غیرهما و روی عنه سهل بن شاذویه^۱.

و یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان نیز شرح مبسوطی درباره کلمه «قمری» آورده که قسمتی از آنرا بدون ذکر سند بعین عبارات از انساب سمعانی گرفته است، و چون مطلب بیشتری بر مندرجات انساب سمعانی ندارد از روایت آن خودداری شد.^۲

نسبت قمری در ادبیات فارسی

در این جا بد نیست که بدانیم برخی از مشاهیر سخنوران و دانشمندان ایرانی نیز به: «قمری» مشهور میباشند مانند: سراج الدین قمری که از سخنوران نامی و شعراء ایران میباشد، ظاهراً در این جا قمری بضم قاف است و غیر از نسبت به کمره بخارا میباشد؟

دولتشاه سمرقندی درباره این سراج الدین قمری گوید:
مفخرالظرفاء سراج الدین قمری خوش طبع و لطیفه گوی و سخن شناس بوده و همواره ندیم مجالس سلاطین و حکام بودی میان سراج الدین قمری و سلمان ساوجی، مناسبات شعری برقرار بوده است^۳ ...

تالیفات طبی ابومنصور قمری

آنچه در تضاعیف اوراق کتب و متون و منابعی که پیش ازین یاد شد از آثار و تالیفات ابومنصور نام برده و یاد شده بدین شرح است:

۱- کتاب الانساب - سمعانی مروزی نسخه خطی کتابخانه ملی ملک و نسخه فتوگرافی حرف ک.

۲- معجم البلدان - یاقوت حرف ق.

۳- تذکره دولتشاه سمرقندی ص ۳۳۵ - ۳۳۴ چاپ لیدن.

فهرست کتب و رسائل پزشکی ابومنصور

و آنچه که از کتب و رسائل ابومنصور اکنون بصورت نسخه‌های مخطوط در کتابخانه‌های ایران و دیگر بلدان شرق و یا غرب موجود می‌باشد :

کتاب: غنی و منی.

کتاب: علل العلل.

کتاب: معالجات منصوری.

مجموعه کبیره - در ادویه مفردة.

مقالة فی البحران.

مقالة فی مرض الاستسقاء.

رسالة فی علاج امراض الصدر.

رسالة فی الحمیات الدائرة.

کتاب: التنویر (عربی).

کتاب: التنویر (کتاب حاضر که به پارسی است).

از کتابها و رسائل ابومنصور که در فهرست بالا یاد شد اکنون این آثار بصورت نسخه‌های خطی موجود می‌باشد:

۱- کتاب: «غنی و منی»

وی این کتاب را در شرح عروض امراض و چگونگی علاج و در انواع معالجات و کیفیت تشخیص امراض و درباره نسخه نویسی طبیبی بزبان عربی نگاشته، و از حیث نوع موضوع و بسط و تفصیل و جامعیت این کتاب در نوع خود در ازمنه قدیمه بی‌نظیر و بی‌مانند بوده است. ابومنصور خود در دیباچه میگوید، من این کتاب را برای پزشکان نوشته‌ام تا ایشان را در هنگام لزوم و ضرورت از مراجعات و تفحصات و تحقیقات بسیار در کتب متعدده بی‌نیاز و مستغنی بنماید، و تا عهد ظهور و نگارش این کتاب کسی از پزشکان (نه از یونان و نه از اسلامیان) در موضوع علاج کتابی جامع و مبسوط تالیف نکرده است. و باین جهت این کتاب در علم پزشکی قدیم واجد بسی اهمیت شایان بود، و تا ازمنه نزدیک به ما این کتاب مورد استفاده عموم پزشکان قرار داشته است. از این کتاب نسخه‌های متعددی در تهران در کتابخانه‌های زیر موجود است: در کتابخانه ملی ملک در طهران سه نسخه مخطوط (و شاید هم بیشتر).

در کتابخانه مجلس شورای ملی یک نسخه (و شاید هم بیشتر) موجود است.

۲- کتاب ، یا رساله: التنویر (فارسی)

و این یکی دیگر از آثار موجوده ابومنصور میباشد ، ابومنصور این کتاب کوچک را نخست بعربی نوشته و سپس آنرا بزبان پارسی بی کم و کاست ترجمه کرده است، بنابراین اکنون دو کتاب از ابومنصور بنام: «التنویر» یکی بزبان عربی و دیگری ترجمه پارسی آن در دست میباشد. وی در این کتاب کوچک نامهای بسیاری از بیماریها، معالجات، داروها ، خوراکیها، طبایع و اعضاء بدن را شرح و تعریف و تفسیر نموده است.

۳- کتاب: «التنویر - (نسخه عربی)

این نسخه جزء مجموعه مخطوطه کوچکی است مشتمل بر سه کتاب که یکی از آنها نسخه التنویر عربی میباشد و نویسنده او را «حدودالامراض» نامیده است، که بمعنی: تعریف بیماریها میباشد و گویا نویسنده این نام را از موضوع کتاب گرفته که در تعریف بیماریها و غیره میباشد. و چنانکه گفته خواهد شد ابومنصور خود در پیشگفتار کوتاه آن کتاب میگوید: «وان اسمیه کتاب التنویر» و ناسخ بدون توجه به مندرجات مقدمه ، و یا از باب معرفی کتاب وصف یا موضوع آن نام (حدودالامراض) را بر آن نهاده است چنانکه گویند کتاب فقه یا مثلا از کتاب و فیات الاعیان بکتاب (رجال) تعبیر نمایند.

مجموعه نامبرده قبلا متعلق بیکی از کتابخانه های شخصی بوده و اکنون جزء مخطوطات کتابخانه مرکزی دانشگاه میباشد.

سبک نگارش این نامه کوچک

سبک نثر پارسی این متن کوچک بسیار ساده و شیوا و از کهن سال ترین و از اولین نمونه های نگارش پارسی دری میباشد که سبک محاورات ساده و معمولی آن عهد در ماوراءالنهر خراسان بوده است.

ابومنصور مانند دیگر فضلا و دانشوران ایران در آن عهد بردو زبان پارسی و عربی تسلط داشته است، زیرا پارسی زبان نژاد و خانمان او بوده، و زبان عربی را نیز در آغاز تحصیلات بخوبی و با کوشش در نزد استادان ایرانی فرا میگرفته است، وی با این توانائی نسخه عربی را با شیوه استادانه و ماهرانه بیارسی دری ساده و محاوره یی برگردانیده است، ترجمه اصطلاحات و جملات عربی به اصطلاحات و جملات پارسی بی اندازه ماهرانه و بسی جالب توجه میباشد.

و این خود یکی از مزایا و خواص برجسته زبان شیرین پارسی میباشد. زبان پارسی دری زبان نژادی، تاریخی و ملی مردم سرزمین ایران شهر بوده و میباشد و چنان است که پس از گذشت یک هزار و اندسال هیچگونه دگرگونی در آن راه نیافته و بطور طبیعی - نه بطور تصنعی - پایدار مانده و هم اکنون مردم ایران بزبانی سخن میگویند که هزار و اندسال پیش بدان گویا بوده اند.

وهمین متن کهن سال را هرایرانی که از سواد خواندن و نوشتن بهره‌مند و اندک مایه از اصطلاحات را بداند میتواند بخواند و بدانچه نویسنده‌اش گفته و خواسته آگاه گردد.

برای نمونه در این جا دیباچه هردونسخه عربی و پارسی را در یک صفحه و در دو ستون روبروی هم قرار دادیم تا نموده شود که چگونه یک نویسنده یک نوع مطالب و اغراض را بی‌کم و کاست در دو قالب ادبی پارسی و عربی ریخته و چه هنری در این کار دشوار بکار برده است.

وبار دیگر یادآور میشود که در دیباچه و نیز در بقیه متن کتاب در موارد بسیار اندکی اختلاف میان نسخه عربی و ترجمه پارسی دیده میشود و باید دانست که این نوع اختلافات ناشی از اختلاف نسخ و از تصرفات کتاب و نسخ میباشد چه این متن راه هزار ساله را پیموده تا اینک بدست ما رسیده است.

دیباچه پارسی کتاب التئویر

[کتاب التئویر من ترجمه ابوالحسن بن نوح القمری، رحمه الله علیه گفت: از آنک من نیک بدانسته‌ام که فضل علم پزشکی بر همه علمه‌ای دیگر تاجست، و نیازمندی هر کس به هروقتی، و هر جائی چگونه است، بر آنک کسی را بر غایت آرم بآموختن این علم، همیشه باندیشه اندر باشم که آنچه از وی سهرست نزدیک آرم، و آنچه از وی دشوار است آسان گردانم، تادل اندر آینده بوی قویتر گردد، و نیت وی درست‌تر شود، تا بهره خویش بتمامی از وی بردارد، و اندرین وقت خواستم که از کتابه‌ای طب، و از کناشها لفظهائی بر چینم که معنی آن بنزدیک اهل این علم معروفست و شناختن چیزهائی که هر روز بکار آید، و آن نتوان یافتن اندر کتابها مگر پراکنده، و این کس که نوبود اندر علم بتواند بدست آوردن تارنج بسیار نبیند.

دیباچه تازی کتاب التئویر

[قال الشيخ ابو منصور الحسن بن نوح القمري: اني لکنه معرفتي بفضل علم الطب على سائر العلوم، و فرط علمي بحاجة كل شخص في كل وقت، و كل مكان اليه، و شدة حرصي على ما يرغب الناس في تعلمه لا ازال مذكراً في جمع ما يقرب البعيد، و يسهل المتوعر، ليزداد المبتدي به والشارع فيه، قوة صريمة، و ثبات عزيزة، على دراسته، و استكمال الحظ منه، و قد احببت، بعد الترقب ان التقط من بطون الكتب، و تضاعيف الكناشات الفاظاً هي عند اهل الصناعة معروفة، و اتخاذ اشياء لا بد منها في كل يوم لا يوجد تلك الاشياء الامتفرقة في كتب شتى، و الطاري على هذا العلم يحتاج في تحصيلها و الوقوف على معانيها الى تكلف شديد، و مقاسات تعب كثير.

ومعانات (دراصل : مقالات!) نصب
فی طلبها یحمله علی نبذها جانباً، و
الاعراض عنها، وان افسر كل لفظة
منها تفسیراً مجرداً، غیر ان اذکر -
اسبابها و عللها، و اشرح (اتخاذاً)
الفاظ كل شیء شرحاً وافياً، وان لا
اعدو فیها مذهب اهل هذه الصناعة،
وان كانت اللغة یحتمل غیره، و اهل -
البلدان والا قالیم المختلفین فیہ، وان
اسمیه: «كتاب التنویر»، وان اجعلها
عشرة ابواب. و اقرن كل لفظة
بصواحبا فی باب افرادها، لئلا یلتبس
بعضها ببعض فیعسر وجدانها ویبعد
متناولها.

الباب الاول: فی اسامی العلل الحادثة
من الفرق الی القدم.

الباب الثانی: فی اسامی العلل الحادثة
فی سطح البدن

الباب الثالث: فی اسامی الحمیات و
توابعها.

الباب الرابع: فی اسامی ما فی بدن -
الانسان من عضو و غیرها مما یجری
مجریها

الباب الخامس: فی اسامی الطبایع و
الحوادث فی بدن الانسان و ما فی
معناها من الالفاظ .

الباب السادس: فی اسامی التی -
یستعمل فی المعالجات

الباب السابع: فی اسامی الاطعمة و
الاشربة

الباب الثامن: فی الفاظ القربا ذینات
الباب التاسع: فی اسامی الاوزان و
المکابیل

الباب العاشر: فی اتخاذ الاشیاء التی
لابد منها كل یوم و رجوت، بماعملته
من ذلك من الله تعالی حسن الجزاء.

و بود که از آن رنج بستوه شود و سیری
آیدش، و روی از وی بگرداند، و
تفسیری کنم هر لفظی از وی کوتاه
بی آنک سبب و علت بگویم، و پیدا کنم
شناختن هر چیزی چنانک ببايد، و از
مذهب مردمان این علم بیکسو نروم و
هر چند اندر لغت تفسیرده گر (دیگر)
روا بود، اورا، هر چند مردمان اقلیمها
را و شهرها را بوی اندر اختلافست،
وده باب کنم، و هر لفظی را بیاارانش
جفت کنم اندر باب خویش تا بایکدیگر
نیامیزد، و بیافتن دبشوار نشود
انشاء الله.

باب اول: اندر نامهء بیماریها که از
موی سرتا ناخن پای بدید آید .

باب دوم: اندر بیماریها که بر روی تن
بدید آید.

باب سوم: اندر نامهء تبها و آنچه
در خورویست

باب چهارم: اندر آنچه در تن مردمست
از اندام و آنچه مانند ویست

باب پنجم: اندر نامهء طبایعها و آنچه
در معنی ویست.

باب ششم: اندر نامهها که اندر علاج
بکار داشته آید.

باب هفتم: اندر نامهء طعامها و
شرابها.

باب هشتم: اندر نامهء قربا ذینها و
لفظها.

باب نهم: اندر نامهء سنگها و
پیمانها

باب دهم: اندر شناختن چیزها که
چاره نیست.

و امید داشتم ازین که کردم از
خدای عزوجل باداش نیکو، و از
مسلمانان دعاء خوب واللہ اعلم.

نگارش کتاب به دو زبان پارسی و عربی

چنانکه از دیباچه پارسی کتاب التئویر دریافت می‌شود، ابومنصور آن کتاب را نخست بزبان عربی نگاشته و سپس آنرا بی‌کم و کاست بیارسی ترجمه کرده است.

نگارش کتاب بزبان عربی و ترجمه آن بیارسی، یا بسخن دیگر تالیف کتاب به دو زبان عربی و پارسی کاری بوده که در سده چهارم در نزد دانشمندان رواج داشته است.

قرن سوم و چهارم آغاز دوره پیدایش و تدوین و رواج ادبیات منظوم و منثور پارسی دری بوده، و دولت مستقل ملی ایرانی در خراسان، یعنی: خاندان سامانیان و بزرگان و سران آندولت در نشر و ترویج زبان و ادبیات پارسی دری کوشش بسیار کرده‌اند.

سامانیان زبان پارسی دری را در دیوان دولتی خود رسمیت دادند، و زبان تازی را برانداختند. مقدسی ابن البشار در وجه تسمیه زبان پارسی به: «دری» میگوید: چون پادشاهان خراسان زبان پارسی را در دیوان دولتی و دفاتر دیوانی الزاماً بکار میبردند، مردم آنرا: «زبان دری» می‌نامیده‌اند یعنی: زبان درباری یا زبانی که ویژه دیوان خراسان می‌باشد و در دربار ایرانشهر بکار می‌رود^۱.

در آن عصر چون زبان عربی در سراسر ایران زبان دولتی و سیاسی و خواه نخواه زبان علمی نیز بوده است، لاجرم دانشمندان و نویسندگان ایران بویژه دانشمندان و نویسندگان ایران شرقی آثار خود را عموماً به عربی می‌نگاشته‌اند، مگر برخی از کتابها و رسائلشان که قابل بهره‌مندی توده مردم ایران بود که نخست به عربی نوشته و سپس بیارسی ترجمه کرده‌اند، یا بلفظ دیگر بدو زبان پارسی و عربی تالیف می‌کرده‌اند.

۱- در دیباچه فصل ترجمه پارسی تفسیر طبری که انجمن دانشمندان خراسان بفرمان پادشاه آن سامان نوشته‌اند، در سبب ترجمه تفسیر طبری - که در زبان عربی بود - بیارسی می‌گویند: چون این ناحیت (شهر بخارا و دیگر شهرستانهای ماوراء النهر) ایرانشهر می‌باشد، و زبان مردم پارسی است، پس سزاوار و شایسته است که این تفسیر بزرگ بزبان پارسی نگاشته شود تا مردم همگی از آن بهره برند. (دیباچه ترجمه پارسی تفسیر محمد بن جریر الطبری)

دانشمندان و نویسندگان ایران مشرقی گویا در این کار پیش‌گام بوده، و پیشتر و بیشتر بدین کار دست یازیده‌اند، و علت این کار پر روشن است آنها کتابها و آثار علمی خود را بزبان عربی می‌نگاشته‌اند تا باوضع موجود روز هم‌گام باشند. و بپارسی ترجمه یا تالیف می‌کرده‌اند تا با آلمان ملی فرزندان سامان خداه (سامانیان) هم‌آهنگ گردیده، و با پادشاهان خراسان، فرمانروایان، مهتران، سروران و توده مردم ایرانشهر دمساز باشند. و همه مردم از کارشان بهره‌ور گردند.

چنانکه ابوریحان بیرونی خوارزمی (از مردم ماوراءالنهر خراسان) کتاب: «التفهیم فی صناعة التنجیم» را در سال ۴۲۰ هـ نخست بعربی نگاشته و سبب بهمین اسباب و علل آنرا بپارسی ترجمه کرده است، و هم‌اکنون هردو نسخه عربی و پارسی چاپ و در دسترس همگان میباشد.

مسعودی غزنوی نیز کتاب: «کفایة النجوم» را بهردو زبان نوشته است. و استخری (اصطخری) فارسی کتاب: «مسالك الممالك» خود را به دوزبان پارسی و تازی نگاشته است، و اینک نسخه‌های مخطوط و چاپی هر دو زبان موجود و در دسترس است.

سید اسماعیل جرجانی (گرگانی) پزشک نامدار ایران کتاب بزرگ خود: «ذخیره خوارزمشاهی» را در خوارزم بپارسی نوشت و سپس چون به نیشابور بازگشت، آنرا بزبان عربی ترجمه کرد.

و شهرزوری کتاب: «تاریخ الحکمای» خود را بدو زبان عربی و پارسی نوشت.

و سهروردی کتاب «هیاکل النور» را بعربی نوشت و سپس آنرا خودبپارسی ترجمه کرد که اکنون مخطوطات هردو زبان موجود است.

گروهی از نویسندگان دانشمند ایران شرقی نیز آثار خود را در آن سرزمین تنها بزبان پارسی نوشته‌اند، مانند نویسنده کتاب: حدود العالم من المغرب الى المشرق.

دانش پزشکی (علم طب)

در (سده دوم تاسوم) فرهنگ و مدنیت اسلامی بکوشش ایرانیان پیدایش یافته و بنیاد نهاده شده، دانش پزشکی که برگی زرین از کتاب عمومی فرهنگ میباشد نیز بردست ایرانیان و به نیروی خرد و اندیشه و هنر بزرگان پزشکان ایران بنیادی نوین یافت. دانش پزشکی در آغاز پیدایش جویباری بود که از سرچشمه بزرگ دانشگاه جندی‌شاپور بسوی بغداد روان شده و هم به‌همت و کوشش ایرانیان گسترش و تکامل یافت.

دانش پزشکی در دانشگاه جندی‌شاپور کاملاً جنبه عملی داشت، یعنی: دانش شناخت بیماریها (علم معرفة الامراض)، ودانش درمان بیماریها، (علم العلاج)، دانش شناخت نیروهای داروها (معرفة قوى الادوية) چه داروهای گیاهی و چه داروهائی که از کان و غیره گرفته میشده است، باری دانش پزشکی عملی در دانشگاه جندی‌شاپور کاملاً مترقی بوده، گسترش داشته، تکامل یافته بود، و اصلاً باطب یونانیان که همه‌اش نظری و جنبه عملی آن کاملاً ضعیف و ناچیز بود قابل مقایسه نبود. معذک طب نظری نیز بوسیله استادان ایرانی در دوران اسلام به‌راحت کمال رسید و برطب نظری یونانیان برتری یافت، و کار تفوق و تکامل طب ایرانی - اسلامی بدرجه رسید که دیگر آثار استادان یونان کهنه و ناتمام شناخته شده و استادان بزرگ و نامدار ایرانی آثار یونانیان را: «طب قدیم» می‌نامیده و آنرا ناقص و نارسا میدانستند.

از این‌رو است که در کتب پزشکان نامدار مانند: حای، کامل‌الصناعة، غنی و منی، قانون، ذخیره و غیره چه بسیار که این عبارت دیده میشود:

«در طب قدیم چین و چنان گفته‌اند»، «در قرابادین قدیم چین و چنان گفته شده است» آنگاه در پس این عبارت و نظایر آن مطلبی از ابقراط یا جالینوس یا دیسقوریدوس آورده‌اند.

و چون پزشکان ایرانی خود بزرگوار و از نژاد آزادگان و اصیل زادگان بوده‌اند بمقتضای فطرت و نهاد در آثار پزشکان یونان قدیم بدیده احترام می‌نگریستند و نام استادان قدیم یونان را باتجلیل و ستایش و احترام یاد میکردند.

آغاز بنیاد دانش پزشکی در جنبش فرهنگی اسلامی

نیاز بدانش پزشکی نخست از راه نیاز به پزشک دریافته شد. خلفای تازه بدوران رسیده آل‌عباس حکومت مطلقه و فرمانروائی مطلق‌العنانی را برسرزمین‌های پهن‌آور، ثروتمند، پربرکت، آبادان از رود آمویه تا جبال پیرنه برایگان بدست آورده بودند، اصول محمدی و سیره و سنن راشدین را پایمال کرده، و ثروت بی‌کران سرزمینها را به خزائن خود - که بطور خنده‌آوری نام آنرا: «بیت‌المال مسلمانان» نهاده بودند - میریختند. آن تازه بدوران رسیده‌ها با آن چنان ثروت‌های بیکران بادآورد چه کار می‌بایستی بکنند؟ از اصلاحات چیزی نمیدانستند، بنای پل، سد، حفر کاریز و چاه، بنای باروی شهرها و اینگونه کارها خبری نبود، سهل است هرچه از اینگونه بناهای خیریه در سراسر ایران بود بعلاوه دیگر آثار و بناهای قدیمه همه را ویران کردند آنها بخشی از درآمد خزانه و مالیه را صرف سپاه، هوچیها و رجاله، مبلغان، شعرای مدیحه سرای که در پیرامون خود گرد آورده بودند برای تحکیم ملک و تثبیت دعائم حکومت و پایه‌های تخت خود صرف میکردند. اما خزانه از میلیاردها درهم و دینار سیم

زر - غیر از گوهر و نفایس و دیگر کالاها - انباشته است، سیل سیم وزر بسوی خزانه روان است.

آل عباس در ریگزارهای سوزان و سنگستانهای سیاه جردۀ بطحاء عمری در بینوایی گذرانیده بودند، هرگز چنین ثروت‌هایی را بخواب هم ندیده بودند لاجرم دیوانه‌وار بآن گنجهای بادآورد به خوشگذرانی و عیش و نوش پرداختند کاخهای باشکوه و بلند و مجلل با گنبد‌های سیاه فام بنیاد کردند، کاخها و سراها را با فرشهای زیبا و پرده‌های زربفت و ائانه مجلل بیآراستند، چه هنروران و مهندسان ایرانی در بست در اختیار ایشان بودند. در آن کاخها خوانها و سفره‌های پر برکت گسترده میشد در آن خوانها انواع خوراکیهای گوارا و خورشهای رنگارنگ - که بوسیله بهترین آشپزان و خوانسالاران ایرانی پخته و فراهم شده بود قرار داشت، امیرزادگان، بزرگان و شیوخ خاندان عباسی و در راس ایشان خلیفه و در پیرامون او وزراء و سپهسالاران و دیگر مهتران بر سر آن سفره‌ها می‌نشستند، آنها کسانی بودند که بگفته استاد ابوالقاسم فردوسی برترین و بهترین خوراکشان سوسمار و آب گوارایشان گندابهای بیابان بوده است، آن بینوایان حالا بچنین نوایی رسیده‌اند، به چنان خورشها و شربت‌ها رسیده‌اند، لاجرم آنان دیوانه‌وار دست یغماگری بر آن خوراکها دراز کرده شعارشان یامرگ یا شکم، همتشان هرچه بیشتر خوردن و هرچه بیشتر پرکردن شکم، پزشکان بزرگ بیمارستان جندی‌شاپور هر يك سینی‌ای در دست و در آن شیشه‌های پر از انواع معجون‌ها و گوارشهای اشتها بازکن و افشره‌های خوشمزه چیده شده بود، آنها برپای ایستاده و در پیرامون سفره گردش میکردند، و پی در پی جامها و پیمانه‌های معاجین و افشره‌های گوارش ده بآن بخورهای بی‌باك می‌خورانیدند تا آن دست از جان شسته‌ها بتوانند هرچه بیشتر از آن خورشهای لذیذ بکار برند، آن بخورها در راه پرکردن شکم جانبازها میکردند.

بدیهی است اینگونه خوردن و پرکردن و انباشتن شکم از خورشهای لذیذ، چه بیمارها را که بیمار می‌آورد؟ و چگونه آن دلیران گستاخ و بیباک را يك راست از سر سفره به بستر بیماری میکشاند، و چگونه پرخور را از پای درآورده پای‌بند بستر مرگ میگرداند! زیرا: انسان ساختمانش طبیعی است، بخوراک ساده و طبیعی و باندازه نیاز دارد، خورشهایی که در ساختن و پختن آنها آنهمه تفنن و ظرافت بکار رفته است خوراك طبیعی نمیشد ظاهرش زیبا خوشمزه اما باطنش بلای جان است، بویژه اگر که چند برابر نیازمندی بدن از آن بکار برند، خوراك بکلی غیر طبیعی چندین برابر احتیاج طبیعی بالضروره مزاج انسان را از حال طبیعی خارج و منحرف ساخته صاحب معده را به بستر میکشاند، و این انحراف طبیعت همان چیزی است که آنرا بیماری، بیماری صعب‌العلاج میگویند و پایانش مرگ و تباهی میباشد پزشکان قدیم گفته‌اند: بیماریهائی که ناشی از انحراف مزاج میباشد نهالهائی است که از معده روئیده

میشود باری آنها به بیماریهای گوناگون دچار شدند، چه باید بکنند؟ جز دست زدن بدامان پزشك، پزشك ورزیده دانای حاذق، پزشك حاذق ورزیده کجا پیدا میشود؟ بیمارستان و مدرسه جندیشاپور، در استان خوزستان نزدیک بغداد.

لاجرم بفرمان خلیفه پزشكان و استادان بزرگ جندیشاپور را یکی یکی چندتا چندتا از آن مرکز بزرگ علم و عمل عنفاً بیرون کشیده و به بغداد می‌بردند. و این خود یکی از اسباب و عوامل مهم ویرانی بیمارستان جندیشاپور و انقراض و برچیده شدن مدرسه نامدار آن شهر بوده است.

استادان نامدار جندیشاپور به بغداد آمده و خواه نخواه در آن شهر رحل اقامت افکندند، و در آنجا حلقه‌های درس طب و محکمه طبابت خود را بالتبع دائر نمودند، و بتدریج ولی بسرعت طب جندیشاپور یکجا و در بست به بغداد رسید و از آن گاه طب ایرانی اسلامی بنیادش آغاز گردید.

باری استادان نامدار و پزشكان حاذق — که در آن عصر آوازه ایشان جهانگیر بود — دانشگاه و بیمارستان شهر شاپور (جندیشاپور) را خواه نخواه به شهر بغداد کشانیدند، و پزشك مخصوص خلیفه و وزراء و امراء از میان ایشان برگزیده شد، آن استادان علاوه بر طبابت خواص و عامه حلقات درس خود را در بغداد دائر نمودند، گروهی از دانشجویان جندیشاپور بدنبال استادان خود به بغداد شتافتند تا در آنجا بفراتر گرفتن دانش پزشکی علماً و عملاً و تکمیل دروس و معلومات طبی خود از محضر استادان جندیشاپور بهره‌مند گردند، گروهی از مردم آنجا نیز بایشان پیوسته و در حلقات درس دانش پزشکی درآمدند، و شعبه دانشکده طب جندیشاپور در بغداد بوجود آمد، و بدینگونه شالوده دانش پزشکی ایرانی — اسلامی بنیاد نهاده شد.

و بالا جمال نیازمندی به دانش پزشکی از راه نیازمندی به پزشك احساس شد، و گروهی از پزشكان حاذق و استادان مبرز دانش پزشکی را از دانشگاه و بیمارستان جندیشاپور اجباراً برای معالجه خلیفه و وزراء به دارالخلافه بغداد آوردند، و پزشك خاص خلیفه و خاندان برمکیان و دیگر وزراء و امراء از میان این پزشكان برگزیده گردیده بود، و هر يك از استادان مزبور علاوه بر مطب خصوصی و مراجعات عمومی حلقات تدریس داشته و جمعی شاگردان در نزد ایشان تلمذ نموده و عملاً نیز کارآموزی میکرده‌اند.

نخستین استاد و پزشك نامدار چندیشاپور که به بغداد احضار گردید، جورجیس بوده است، وی استاد بزرگ مدرسه طب و رئیس بیمارستان بوده و شهرت جهانی داشته است، جورجیس را برای معالجه خلیفه وقت عباسی به بغداد احضار نمودند، و او خواه نخواه به همراه مأموران و عمال حکومت به بغداد تختگاه آل عباس شتافت، و چهار سال اجباراً در آن شهر اقامت گزید، تا اینکه در ۱۵۰ هـ. جورجیس بیمار گردید، از خلیفه خواهش کرد باو اجازه

بازگشت بجندیشاپور بدهد تا اگر بمیرد میان زن و فرزندان و خویشاوندان باشد و در جوار پدرانش ب خاک سپرده شود، بدستور خلیفه همه وسائل لازمه برای این سفر آماده گردید و جمعی را در خدمت او گماشت، و ده هزار دینار زر باو عطا کرد - البته این مبلغ جز تعارفات و حقوق ماهانه و خلعتها و غیره که در طول مدت چهارسال اقامت در بغداد باو رسیده بود - جورجیس بغداد را بدرود گفت و عیسی پسر شهلای را که از شاگردان مبرز او و از پزشکان بیمارستان جندی شاپور بوده است بجای خود بعنوان پزشک خاص خلیفه منصوب نمود.

عیسی پزشکی ماهر بود، اما جوان و بسیار خام بود، و برای تصدی چنان مقامی که علاوه بر اطلاعات فنی طبی در امور اجتماعی رعایت نکات ظریف و ژرف اخلاقی لازم بوده است، او هنوز ناپخته و از دانستن چنین نکات بی بهره بود، او از مقام عالی خود - پزشک خاص خلیفه - بنای سوء استفاده را گذاشت، و با اموال اسقفها و مطرانهای نصاری بغداد و نواحی دست اندازی میکرد، تا اینکه از اسقف شهر نصیبین اموال و ائانه گرانهای کنیسه آتشهر را طلب کرد، اسقف نصیبین از انجام این درخواست او خودداری نمود، عیسی باو نامه تهدیدآمیز نوشت، و مقام و قدرت خود را به رخ او کشید از جمله نوشت اگر از انجام درخواستش خودداری نماید خلیفه را براو خشمگین خواهد کرد، از جمله در آن نامه نوشت: مگر تو از مقام و منزلت و نفوذ من در دربار خلافت آگاه نمیباشی؟ مگر نمیدانی که جان خلیفه و بیماری و بهبودی او در دست من است؟ همینکه این نامه بدست اسقف نصیبین رسید دریافت که حریف از روی ناپختگی به نگارش این کلمات مبادرت نموده است، و اینک این نامه شمشیری است که میتوان آنرا برای از پای درآوردن او بکار برد، او بی درنگ به بغداد شتافت و نامه را عیناً به ربیع الخادم بنمود، ربیع نیز بنوبت خود نامه را عیناً بخلیفه بنمود خلیفه بر عیسی خشم گرفت و او را از مقام پزشک خاص معاف نمود، و دستور داد تا جورجیس را دوباره برای تصدی این مقام به بغداد احضار نمایند، اما جورجیس به بهانه پیری و خستگی از رفتن به بغداد خودداری کرد و پوزش خواست و برای تصدی این پست یکی دیگر از پزشکان بیمارستان را بنام ابراهیم سرافیون بدربار بغداد گسیل داشت.

(ابراهیم سرافیون دیری در مقام پزشک معالج خاص خلیفه کار کرد، و خاندان برمکیان عیسی پور شهلای را به عنوان پزشک خاص خاندان خود نگاهداشتند.)

تا اینکه در زمان خلیفه هارون الرشید بخت‌یشوع پسر جورجیس که از فضلا و استادان بزرگ جندی‌شاپور بود به بغداد احضار گردید، در آن هنگام جورجیس درگذشته بود و پسرش بخت‌یشوع در جای پدر عهده‌دار مقام ریاست مدرسه و بیمارستان جندی‌شاپور بوده است.

باری بخت‌یشوع را اجباراً به بغداد آوردند، و همینکه او بر خلیفه وارد شد بدو زبان پارسی و عربی سخن گفت، اما زبان عربی را بلهجه خوزستان ادا میکرد خلیفه از سخن گفتن بخت‌یشوع بعربی و بلهجه خوزستانی بسی بخندید، آنگاه هارون روی به یحیی برمکی کرده و گفت تو زبان ما میباشی با بخت‌یشوع سخن گوی، یحیی با او بیارسی گفتگو میکرد و برای هارون بعربی ترجمه میکرد.

برای انتصاب بخت‌یشوع بمقام «پزشک خاص دربار خلافت» بدستور یحیی برمکی هیئتی از بزرگان دربار و امرای نامدار بغداد تشکیل گردید مانند: ابوقریش - که از پیرمردان و شیوخ دربار آل‌عباس بود، او صاحب نفوذ، و در دربار صاحب احترام بوده است، و از طبابت عامیانه نیز بی‌اطلاع نبوده است - و عیسی پسر شهلای - پزشک خاص برمکیان - داود سرافیون، پسر جیس - از استادان مدرسه جندی‌شاپور - عبدالله طیفوری (تاج‌پور)، و خود یحیی برمکی، و چندتن دیگر، این هیئت در حضور خلیفه هارون الرشید جلسه ترتیب داده، و درباره انتخاب و انتصاب بخت‌یشوع بگفتگو پرداخت، سرانجام باتفاق آراء وی را برای تصدی این مقام برگزیدند. و بدستور خلیفه فرمان منصب (پزشک خاص خلیفه، و رئیس جمع‌پزشکان کشور امپراتوری اسلامی آل‌عباس) بنام بخت‌یشوع صادر گردید.

و پس از مرگ بخت‌یشوع پسرش جبرئیل بن بخت‌یشوع در این مقام عالی برقرار گردید.

و در زمان جبرئیل جنبش فرهنگی اسلامی آغاز گردیده بود و به همت و کوشش او نخست کتابهای شانزده‌گانه جالینوس و سپس دیگر آثار طبی یونانی بزبان اسلامی ترجمه و نقل گردید، و چنانکه پیشتر اشاره رفت طب اسلامی بنیاد نهاده شد.

آغاز ترجمه آثار طبی یونانی عبری

ترجمه : سته عشر جالینوس

در آن اوان عده از مردم عراق از پیروان آئین مسیح بودند، و ایشانرا «سوریانی» میگفته‌اند، یعنی اهل «سورستان» زیرا از روزگار کهن ایرانیان عراق را «سورستان» وگاهی نیز: «دل ایرانشهر» می‌نامیده‌اند، و این نام همچنان تا قرون دوم و سوم و بیشتر هنوز معروف و در السنه عامه متداول بوده است.

باری سوریانی‌های مزبور بواسطه داشتن کیش نصرانی بزبان سریانی آشنائی کامل داشته‌اند، زیرا عهد جدید و دیگر کتب دینی مسیحیان اصلا باین زبان نگاشته بود و بعدها بالسنه دیگر ترجمه گردیده است، و از روزگار مدرسه یونانی اسکندریه و دیگر مدارس یونانی در آسیای صغیر بسیاری از آثار حکمت یونان و تالیفات طبی استادان نامدار یونان بزبان سریانی ترجمه و نقل گردیده بود، نسخه‌های این ترجمه در دسترس بود.

استادان جندی‌شاپور و در رأس ایشان جبرئیل بن بختیشوع بر آن شدند که شاگردان خود را بطب نظری یونانیان نیز آشنا نمایند برای نیل باین منظور بهترین وسیله را ترجمه آثار طبی یونانی دانسته، و به‌برخی فضلاء سوریانیان دستور دادند که نخست کتب شانزده‌گانه (سته‌عشر) جالینوس را بتدریج عبری ترجمه نمایند.

سته‌عشر جالینوس

جالینوس (گلاودیوس) پس از آنک علم طب را در یونان از انحصار دوخاندان مشهور یونانی بیرون آورد، و کتابهای طبی را نیز از رمز نویسی بصریح نویسی تبدیل نمود، فرا گرفتن علم طب را نیز از اختصاص بافراد دوخاندان مزبور خارج ساخته مدرسه طب را منظم نموده پژوهندگان این علم از مردم آن و دیگر بلاد یونان و دانشجویان کشورهای همسایه یونان که برای فراگرفتن علم پزشکی بآن شتافته بودند همگی بمدرسه طب روی آوردند.

۱- الاطلاق النفسیة این‌رسته اصفهانی چاپ‌لیدن

مسالك لك الممالك این‌خردادبه چاپ لیدن

فتوح البلدان بلادری چاپ پاریس

جالینوس برای دانشجویان مبتدی در مدرسه طب برنامه تنظیم نمود، که عبارت از شانزده کتاب بود در موضوعات مختلفه طب نظری و پژوهندگان دانش پزشکی می‌بایست آنها را بترتیب و بتدریج نزد استادان درس بخوانند، این کتابها برخی تالیف جالینوس میباشند و برخی تالیف استادان دیگر یونانی که برای این منظور نگاشته شده است و شانزده کتاب مزبور عبارت میباشند از:

کتاب الفرق يك مقاله آنرا حنین بن اسحاق ترجمه کرد ،بقیه بعدها بوسیله مترجمان دیگر ترجمه شده است.

کتاب الصناعة - يك مقاله - ترجمه حنین

کتاب النبض الكبير - شانزده مقاله - ترجمه حبیش

کتاب الی اغلقن فی التانی لشفاء الامراض - دو مقاله - ترجمه حنین

کتاب التشريح - پنج مقاله - ترجمه حنین

کتاب مقدمة المعرفة

کتاب الاستقسات - يك مقاله - حنین

کتاب المزاج - سه مقاله - حنین

کتاب القوى الطبيعیه - سه مقاله

کتاب العلل والاعراض - شش مقاله - حنین

کتاب تعرف علل الاعضاء الباطنة - شش مقاله - حنین

کتاب الحمیات - دو مقاله - حنین

کتاب البحران

کتاب ایام البحران - سه مقاله - حنین

کتاب حيلة البرء - چهارده مقاله - ترجمه حبیش

شش مقاله اول را حنین و بقیه مقالات مترجمه را محمد بن موسی الشاکر اصلاح نموده است.

کتاب تدبیر الاصحاء - شش مقاله - حنین

این شانزده کتاب در فرهنگ اسلام بنام : «ستة عشر جالینوس» مشهور گردیده است.

بجز این شانزده کتاب از آثار طبی جالینوس و دیگر استادان نامدار یونانی نیز این کتابها را ترجمه کردند مانند: کتاب الفصول، کتاب اپیدیمیا، کتاب الامراض الحادة، کتاب المیاه والاهویه از ابقراط، و کتاب الامراض العسرة البرء، کتاب الكرة الصغیره والریاضه بها، و غیره از جالینوس ، کتاب الجشائش از دیسقوریدوس و امثال آنها .

کتابهای شانزده گانه مزبور «مدخل» بود، آنها جزئی از برنامه مدرسه طب یونان بود که جالینوس آنرا بنیاد نهاد، انتشار کتب طبی یونانی در بغداد سبب

شد که برخی افراد تشویق شده بفراگرفتن زبان یونانی بپردازند، و بعدها عده پیدا شد که در هر سه زبان (یعنی: عربی، سریانی و یونانی) آشنائی کامل داشتند و برخی از آثار طبی ابقراط و جالینوس و دیگر استادان یونان را - که تا آنروز به عربی ترجمه نگردیده بود - مستقیماً از یونانی به عربی ترجمه کردند، و برخی ترجمه‌های سابق را - که مع‌الواسطه ترجمه شده بود - با اصول یونانی مقابله نموده اصلاح کردند، از جمله کتب شانزده گانه مزبور چندبار بوسیله چندتن از مترجمان اصلاح گردیده و در ترجمه آنها تجدید نظر شده است.

چنانکه گفته شد در آغاز جنبش فرهنگی اسلامی نسبت به ترجمه کتب طبی یونان گرایشی پدیدار گردید، و کتابهایی نیز ترجمه گردید، اما این ترجمه‌ها طبق برنامه و نظم معین هرگز بعمل نیامد، و هرگز تعلیم و تعلم دانش پزشکی برشالوده برنامه تدریس طب در یونان و قرائت سته‌عشر جالینوس بنیاد نهاده نشد زیرا ترجمه کتب طب نظری یونان يك کار تفضنی بیش نبود، و هرگز نسبت بدان علاقه شدیدی نشان داده نمیشد، و بستگی بدلخواه افراد داشت و بس.

اساساً - چنانکه مطلعان از تاریخ فرهنگ اسلام آگاه میباشند - تحصیل علم و طی مراحل تحصیلی اصلاً طبق مواد و اصول معین و مشخص نبوده بلکه تعیین کتاب و انتخاب استاد و معلم بستگی به نظر و میل دانشجویان داشته و در این کارها آزاد بوده‌اند، زیرا آنها می‌خواستند تحصیل علم بکنند نه انجام دادن يك برنامه معین و طی مراحل طبق نظامنامه یا قانون مکتوب و معلوم!

هرچه از آثار طب نظری یونانیان بدست دانشمندان اسلام رسید عبارت بود از دودسته کتب و رسائل که از آثار استادان و پزشکان نامور یونان برجای مانده بود و بیاری پزشکان چندیشاپور - چنانکه اشاره رفت - از زبان یونانی به عربی ترجمه گردیده است، این ترجمه‌ها گاهی صرف ترجمه بود یعنی آنچه را که مؤلف یونانی بزبان یونانی گفته و نوشته بود مترجمان بهمان نحو بزبان اسلامی برگردانیده‌اند، و گاهی «نقل» بوده است یعنی مطالب مؤلف را مترجم در قالب زبان اسلامی نقل میکرده است، این نوع ترجمه را در عصر اخیر «تقریر» - یا : تقریرات - می‌گفته‌اند و نیز این ترجمه‌ها یا نقلها گاهی مع‌الواسطه از زبان دیگر مثلاً سریانی یا پهلوی به عربی ترجمه میشد، و گاهی بلاواسطه از اصل زبان یونانی به عربی برگردانیده شده است.

و آن دو دسته کتابها عبارت بود از :

۱- يك دسته از کتب و رسائل مترجمه مشتمل بوده است برمسائل علمی

۱- در مجامع علمی دینی ایرانی تازمان قریب بعصر حاضر (و شاید تا هم اکنون) یکی از شاگردان برجسته و میرز مطالبی را که استاد در مجلس درس گفته بود برای دیگر دانشجویان تقریر میکرد یعنی بیان میکرد و هرگاه آن مطالب نوشته و بصورت کتاب درآورده میشد آنکتاب را «تقریرات فلان» می‌گفتند.

طبی بعبارة آخری طب نظری بود که عبارت مییاشد از فصول و مسائل کلی طبیعی و احوال ترکیبات عنصری و مسائل طبیعی وابسته به بدن انسان و احوال ترکیب مزاج و نبض و غیره که صرفاً برای تدریس نگاشته شده بود، مانند: کتاب النبض، کتاب الحمیات، کتاب البحران، کتاب العلل والاعراض، و جز آنها، و باید دانست که بیشتر کتابهای طبی از آثار استادان یونان مترجمه عبری از اینگونه بوده است. این کتابهارا در مدرسه طبی آتن طبق برنامه معین می‌بایست دانشجویان طب در نزد یکی از استادان مبرز و پزشکان حاذق عالی مقام که علماً و عملاً مقام و منزلتی ارجمند داشته است درس بخواند، و در نهضت فرهنگی اسلامی اینگونه کتابها صرفاً مورد مطالعه پزشکان و محققان در دانش پزشکی قرار میگرفته و دیگر فضلا و دانشجویان طب نیز برای آگاهی از طب نظری استادان یونانی از آنها بهره‌مند میگردیده‌اند.

۲- اما دسته دوم کتابهای طب عملی بود یعنی کتابهایی که موضوع آنها علم شناخت بیماریها (علم معرفة الامراض) و یادانش شناخت درمان بیماریها (علم العلاج) بوده است، این گونه از کتب طبی جز چند کتاب و رساله (مقاله) مختصر که هر کدام مشتمل بر یک یا چند مسئله از مسائل طبی یادواره شناخت و علاج یک بیماری نگاشته شده بود، مانند کتاب الجدری، دیگر اثری از استادان و پزشکان نام‌آور یونان نه ترجمه گردیده و نه هرگز آنان (استادان نامدار یونان در دوران شکوفان بودن فرهنگ در آن سرزمین) به نگارش چنین کتابها دست یازیده‌اند، زیرا علم پزشکی یونان یعنی آنچه که از میراث طبی یونانیان بدست اسلامیان رسید بیشتر جنبه نظری داشته و جنبه‌های عملی آن اندک و ناچیز و از ترقی و تکامل بی‌بهره بوده است.

دانش پزشکی بوسیله استادان و پزشکان حاذق جندی‌شاپور در جنبش فرهنگی اسلامی آغاز گردید، و بانیان مدارس طبی دیگر در شهرهای: بخارا، همدان، ری و... و ظهور استادان بزرگ و پزشکان ایرانی - که آوازه جهانی یافته‌اند - ترقی و تکامل دانش پزشکی از نظری و عملی آغاز شد. و نخستین کتاب جامع و کامل در علم طب عملی مشتمل بر دو جزء اصلی یعنی: علم شناخت امراض، و علم علاج بوسیله استاد بزرگ نامدار علی بن عباس مجوسی اهوازی نگاشته شد بنام: «الکامل الصناعة الطبية الملكية»، وی این کتاب را بنام پادشاه عضدالدوله از خاندان بویه تالیف کرد. ویراستی همانگونه که نام کتاب اشعار دارد وی در این کتاب صنعت* طب را بدرجه کمال رسانیده و یک دوره کامل و جامع طب ایرانی-اسلامی را بوجود آورد. روشی را که او در نگارش این کتاب ابتکار کرده بود، بعنوان یگانه‌روش علمی در نگارش کتب طبی برقرار و متداول گردید، و هر کتاب طبی جامع که بعد از او نگاشته میشد، ابواب و فصول، و ترتیب ابواب و درجات مطالب برشالوده همین کتاب مجوسی بوده است، و این روش علمی تا قریب بعصر ما معمول بوده است.

—

* در اصطلاح علمای اسلام از «علم طب» به «صناعت طب» تعبیر میشود، شاید از جنبه عملی آن عنوان صنعت بدان داده‌اند؟ مقابل طب نظری یونانیان که صرفاً از جنبه علمی بحث داشته است.

بهر حال کتابهای شانزده گانه مزبور و دیگر آثار طبی یونانی که بزبان عربی ترجمه شده در دسترس دانشجویان و استادان طب قرار داشت و مورد درس و بحث و مطالعه و تحقیق و تعمق بوده بر آنها شروح، تفاسیر، حواشی و تعلیقات نوشتند، از آنها مختصرات بوجود آوردند، و حتی شکوک و ردود و حل شکوک بر آنها نوشتند، اما چنانکه گفته شد نه به ترتیب و بر اساس برنامه صحیح ترجمه گردید، و نه هیچ برنامه برای تعلیم و تعلم دانش پزشکی وجود داشت.



و پس از مجوسی ابن سینا کتاب (قانون) را مطابق روش و ترتیب کتاب مجوسی تالیف کرد، و کتاب (غنی و منی) ابومنصور، کتاب علی بن ربن طبری، برخی کتب محمد بن زکریای رازی که هر چند مفصل و میسوط نمیشد اما جامع و کامل است یعنی: مشتمل بر دو جزء (شناخت بیماریهایی که از سر تا قدم بر انسان عارض میگردد، و علم علاج (شناخت درمان) این کتابها نیز بترتیب کامل الصناعة نگاشته شده است.

اما حاوی از محمد بن زکریای رازی گرچه بسی مفصل و میسوط میباشد مع الوصف بترتیب کتب علمی طبی و بر پایه کامل الصناعة نگاشته نشده است حاوی عبارت از مجموعه ایست از نسخه های طبی که درباره بیماریهای گوناگون نوشته است رازی در هر مورد اقوال و آراء پزشکان نامدار را روایت کرده از شناخت بیماری تادریان و سپس قول اصح را با ذکر دلیل خود پذیرفته است.

اجمالاً درباره (حاوی) دو گونه سخن گفته شده: برخی میگویند مجموعه ایست از نسخه های طبی که رازی در دوران زندگانی طبی آنها را یادداشت کرده است، اما گروه دیگر گفته اند حاوی عبارت از مجموعی است از یادداشتها که رازی آنها جمع آوری نموده تا یک کتاب کامل و جامع در طب بقید نگارش و تالیف درآورد اما عمر او برای انجام این کار وفا نکرده است ؟

و پس از رازی و ابن سینا و ابومنصور سید اسماعیل جرجانی بزرگترین و جامع و کامل ترین کتاب طبی را بزبان پارسی نوشته است .

نقص طب یونانی نه فقط از جهت فقدان کتب جامع نظیر قانون و غیره میباشد، بلکه اساساً تا عهد جالینوس بسیاری از بیماریها هنوز ناشناخته بوده، و طب عملی یونانیان نسبت به طب مدرسه چندشاپور کاملاً مراحل نقص را می پیموده است، و چنانکه گفته شد بیشتر آثار استادان بزرگ طب نظری و عبارت از کلیات مسائل طبیعی بوده است

مدرسه اسکندریه که در حقیقت يك جنبش علمی احیا کننده و تجدید کننده بود کاری نکردند جز شرح و تفسیر کتب نظری ابقراط و جالینوس.

طب جامع و کامل و علمی مدرسه چندشاپور (یعنی: علم شناخت امراض که از سر تا قدم بر هیكل طبیعی انسان عارض میگردد، و علم علاج، و علم شناخت قوای ادویه اعم از گیاهی، معدنی و حیوانی و در جنب آن دانش «دام پزشکی» در قالب کتب طبی اسلامی ریخته شده و ترتیب و تبویب کتب طبی و درجات و تقدیم و تاخیر هر باب و باب دیگر همه چیزهایی است که بوسیله ایرانیان بنیاد گردیده است.

این کار ایرانیان آن اندازه بی سابقه و تازه بود که در بیان نامهای بیماریها و داروها یا متوسل بزبان پارسی شده و نامهای پارسی را گفته اند مانند: سرسام، برسام، خشک ریشه، آتش پارسی و بسیاری از این گونه ترجمه ان التارالفارسیه، و یا خود از ترکیب دویا چند کلمه عربی برای يك بیماری نامی ساخته اند مانند: ذات الجنب، ذات الریه، ذات الصدر و غیره.

و حال آنکه نام هر بیماری یا هر اصطلاح طبی از اصطلاحات علمی - یا هر دارو که در زبان



بنیاد مدارس طبی در شهرهای ایران و ظهور پزشکان بزرگ ایرانی

وضع بر همین منوال بود تا اینکه مراکز علمی بزرگ و مهم و وسیعی در داخل سرزمین ایران بوجود آمد مانند: دارالعلمهای اصفهان، ری، نیشابور، همدان، بخارا، خوارزم (گرگانج، یا: اورگنج که اعراب: جرجانیه گفتند)، کرگان و پزشکان بزرگ و استادان مبرزی در علم پزشکی ظهور کرد، و باهمت و کوشش کتب و آثار گرانمایه و مبسوطی در دانش پزشکی و فروع آن بوجود آوردند، و از آن پس سته‌عشر جالینوس و دیگر کتب طبی یونانیان درهم نوشته شده و برچیده شد، و دیگر اگر احیاناً نامی از آنها بمیان می‌آمد محض بزرگی‌نویسندگان آنها بود، که استادان طب قدیم و ازپیش کسوتان این فن بوده‌اند، و پزشکان



یونان و در کتب طب یونانی - از آثار استادان سابقه داشته از ذکر نام یونانی خودداری ننموده‌اند. اساساً باید دانست که بیشتر - بلکه تمامی - علوم حکمت یونانی جنبه نظری داشته و جنبه‌های عملی آنها بی‌نهایت ناچیز بوده است.

علم طب یکی از علوم حکمت بشمار بوده و فقط بطور نظری در جنب دیگر علوم حکمت درباره آن بحث و تحقیق کرده‌اند، چنانکه ارسطو طالیس در دوره کامل حکمت، علم طب را در ضمن علوم طبیعیات آورده است.

بلی دو تن پزشک یا حکیم نامدار یونان اعنی: ابقرط و جالینوس تا اندازه طب را بطور اختصار از صورت نظری و علمی خارج نموده و بمعالجه بیماران پرداخته‌اند.

حتی علوم مدنی و اجتماعی - یا فلسفه اجتماعی - یونانیان نیز عبارت از مجموعه‌هایی از نظریات خشک و منطقی صرف بوده است که اصول آنها در لوح نفس و خیال متفکران بزرگ یونان نقش بسته بود، و بهیچ وجه قابل انطباق بر اجتماع انسانی نبود مگر در خیال.

علوم اجتماعی و مدنی ایرانیان نیز - مانند علم طب ایرانی - جنبه عملی داشته و اصول آن عبارت بوده است از خلاصه و زبده تجارب انسانی در تحولات زندگانی افراد انسان و چگونگی تحولات و دگرگونی‌هایی که بر مجتمعات انسانی عارض میگرددیده است. و چون اصول آن از روحیات افراد و روح الاجتماع گرفته شده بود بالضروره بخوبی بر افراد و مجتمعات انطباق داشته است.

نمونه عالی از علوم اجتماعی و فلسفه مدنی یونانیان در صدر نهضت فرهنگی اسلامی بمری ترجمه گردید اما چون عبارت از مسائل خیالی مدلل با اصول منطقی و غیر طبیعی بود بالضروره غیر قابل انطباق بر فرد و اجتماع بوده است لاجرم مورد توجه اسلامیان مطلقاً واقع نگردید.

و بالعکس هرچه از آثار مدنی - اخلاقی و اجتماعی ایرانیان بمری نقل و ترجمه گردید در شراشر فرهنگ اسلام رخنه کرده است، فی‌المثل به آثار اخلاقی و اجتماعی که ابن‌المقفع از زبان پارسی و پهلوی بمری آورده است نگاه کنید چگونه در همه مظاهر حیات اجتماعی اسلامی نفوذ کرده است.

بسر سخن خود بازگردیم، گفته شد طب اسلامی یعنی علم طب ایرانی که ایرانیان آنرا در قالب نوین عربی اسلامی درآوردند از حیث عملی بودن و مشتمل بودن بر علم شناخت بیماریها و علم علاج دو مرحله کمال بوده است، و کتب طبی که ایرانیان نگاشته‌اند بطور کلی بر طب یونانی بس برتری داشته و کامل و مترقی بوده است. مع‌الوصف آثار طبی ایرانی - اسلامی نیز میان خود دارای نواقصی بوده‌اند، یعنی از دو جزء طب عملی جزء علم‌علاجشان کامل نبوده و این نقص را ابومنصور بوسیله نگارش کتاب «غنی و منی» رفع کرده است.

بزرگ ایران بمقتضای بزرگواری و شرافت ذاتی خود نام آن بزرگواران را بزرگی یاد میکرده‌اند.

واز جمله استادان بزرگ طب اسلامی ایرانی که از پزشکان نامور جهانی بشمارند و آوازه و شهرت جهانی یافته‌اند در اینجا نام چند تن یاد میشود: محمد بن زکریای رازی^۱ در شهری، علی بن عباس مجوسی در اهواز، ابو منصور بخاری در بخارا، ابوعلی بن سینا نخست در بخارا و سپس چندی در خوارزم و سرانجام در همدان، علی بن ربن طبری در طبرستان، ابوماهر در شیراز، ابن مندویه در اصفهان، سید اسماعیل در گرگان.

این استادان آثار ارزنده و گرانمایه و بزرگی در دانش پزشکی برجای گذاشتند، از جمله چهار کتاب مهم و میسوط که بمنزله چهار دائرة المعارف طبی است، واز زمان تالیف تایک قرن پیش (تقریباً) از مراجع عمومی جهانی طبی بشمار

۱- رازی: ولادت محمد بن زکریای رازی در سال ۲۴۰ هـ. در شهری و وفات او بسال ۳۱۱ هـ. در همان شهر اتفاق شده است، و نقل از حسن بن سوار - که قریب المهد با رازی بوده - وفات او را در سال: «نیف و تسعین و مائتین اوئل ثمائیة» تردید از ناقل مییابد. قاضی صاعد نوشته است: «و توفی قریباً من سنة عشرين و ثلثمائة». (طبقات الامم - قاضی صاعد اندلسی - وفيات الاعیان - ابی خلکان و مختصر الدول و مطرح الانظار ص ۱۰۵ - ۹۹ - ۵۳).

درباره مدفن رازی هیچ یک از منابع تاریخی و کتب رجال - که در دست مییابد - متعرض نشده‌اند، گرچه همگی بالا جماع و الاتفاق وفات و مدفن او را در شهری میدانند.

قبر محمد بن زکریای رازی

بطوریکه از کتب مسالك الممالك و برخی کتب تاریخی مستفاد میگردد: محله محمدیه شهری که بزرگترین - یا از بزرگترین - محلات ری بوده و شیعه نشین بوده است در جانب غرب ری قرار داشته و بنابراین میتوان گفت که ناحیه ۷ محمدیه تهران قسمتی از حومه محله محمدیه ری و قسمتی از خود محله مزبور را در برگرفته است و هنوز هم بنام «محمدیه» مشهور است و بقیه محلات آن شهر عظیم در جانب شرق قرار داشته و تا مسافتی در طرف جاده خراسان فعلی امتداد داشته است، و اگر بگوئیم قبرستان ری در حدود ورامین (مثلاً) واقع بوده پردور از حقیقت سخنی نگفته‌ایم بخصوص که هنوز هم آثار قبور در آن نواحی دیده میشود.

در کنار شهر ورامین مقابل مسجد جامع قدیمی و مخروبه - که در هفتصد و اندی بنا شده است - هم اکنون برجی هست مانند برجی که در شهری فعلی موجود و بنام (برج طغرل) مشهور است، نگارنده از پیرمردان ورامین شنیدم که میگفتند اینجا قبر امام فخر رازی میباشد بدیهی است امام فخر در هرات مدفون است و هم اکنون قبرش موجود و مزار است واز اینکه (رازی) را به امام فخر تفسیر میکنند بدین علت است که امام فخر رازی نسبتاً نزد عوام شهرتی دارد، مؤید این نظر این است که آن منطقه گورستان یا یکی از گورستانهای شهر قدیم ری بوده و در مدخل کنونی شهر ورامین هنوز مقبره، (امام زاده) هست که در جوار آن آثار دیوارهای کهن با خطوط قدیمه موجود میباشد - اطلاعات نگارنده متعلق بسالها قبل میباشد اگر تا امروز آن آثار را برجای گذاشته و از بیخ و بنیاد بر نه کنده باشند؟ بگمان من این قبر محمد بن زکریای رازی میباشد که اینچنین ناشناخته مانده است!

میرفته و عبارت میباشند از:

الحاوی (الجامع الحاصر لصناعة الطب) - رازی
الكامل الصناعة الطبية (الملکی) - علی بن عباس مجوسی .
قانون - ابوعلی بن سینا.

ذخیره خوارزمشاهی - سید اسماعیل گرگانی .

این کتابها از زمان تالیف تا زمان قریب بعصر ما (يك قرن پیش تقریباً) مورد استناد، و مرجع عموم اهل فن بوده است، بویژه قانون بوعلی و کامل - الصناعة اهوازی که در قرون وسطی بزبان لاتین و سپس بدیگر زبانهای زنده اروپا ترجمه گردیده، و در دانشگاهها و مدارس طبی تا يك قرن پیش تدریس میگردد است .



ناگفته نماند رازی در جنب دانش پزشکی فیلسوفی بزرگ بوده و عقاید فلسفی واجتماعی خاصی داشته و یابیکی از فرق بزرگ ملیون همکاری و فعالیت شدید داشته که ابوریحان بیرونی بدان اشاره یا تصریح دارد، از این جهت متعصبان عامه نسبت باو و عقایدش عداوت ورزیده اند. باری بهمین علت قبرش دورافتاده و مهجور بوده و سرانجام ظاهراً مفقود گردیده است.

۲- ابوماهر موسی بن سیار: از مردم شیراز بود، در آشهر دیده بجهان گشوده است و هم در آشهر به تحصیل دانش پرداخت، در دانش پزشکی بمقام ارجمند رسید، گروهی از شاگردان برجسته در حلقه درس او پرورش یافتند مانند: احمد بن محمد الطبری، ابوعلی بن مندویه، علی بن عباس مجوسی.

ابوماهر در آغاز پادشاهی خاندان بویه میان میزیست و پزشک دربار فناخسرو عضدالدوله بوده است، تاریخ ولادت و وفات او در منابع به نظر نرسید، گویند وی عمری دراز داشت .
واز تالیفات او است:

کتاب در امراض چشم ، کتاب ستقضوریه، رساله در آلات جراحی تعلیقات بر کتاب اغلوقن (از سته عشر جالینوس)، کتاب در فصد وغیره.

۳- علی بن عباس مجوسی از مردم شهر اهواز بود قفطی گوید: او پزشک کامل و حاذق ایرانی بوده و بنام: «پسر مجوسی» مشهور میباشد ، نیاکان او برآیین زرتشتی بوده اند، وی پزشک مخصوص دربار عضدالدوله فناخسرو* بوده و کتاب (الملکی) - کامل الصناعة - را بنام او تالیف کرده است. از شاگردان میرز ابوماهر بود و در کامل الصناعة از استاد خود بسیار یاد میکند و مسائل فن را از او نقل کرده است.

پسر مجوسی در قرون وسطی نزد اروپائیان با آوازه و نامدار بوده و بخوبی او وجایگاه ارجمند او را در دانش پزشکی می شناخته اند و او را Haly Abbas می گفتند. و کتاب او کامل - الصناعة مورد توجه اهل فضل آندیار در آن عصر بوده است، و پزشکی استفان نام آنرا بزبان لاتین - که زبان علمی در آن عهد بوده - بنام: Liber Regius ترجمه کرده است و میشل دوکاپلا Michael de Capella بر آن شرح نوشته است، و در سال (۱۵۲۳ م.) ۹۳۰ هـ. در شهر لیدن بچاپ رسیده است.

(طبقات الاطباء - ابن اصبیحه ، اخبار الحکمای - قفطی - طب اسلامی ادوارد و دیگر منابع تاریخی و کتب رجال).



* فناخسرو عضدالدوله از سال ۳۳۸ هـ. تا ۳۸۲ هـ. (۹۴۹ م تا ۹۸۲ م).

از این چهار کتاب آخری یعنی ذخیره خوارزمشاهی بزبان پارسی دری نوشته شده، نثر آن ساده و بس روان و بی تکلف میباشد، و علاوه برآنکه یکی از آثار طبی استادان نامدار و یک کتاب جامع و مبسوط در طب بزبان پارسی میباشد، مشتمل است بر: بسیاری از نامهای پارسی: داروها، خوراکیها، بیماریها، معالجات و غیره که امروزه اینگونه لغات در زبان پارسی متداول، متروک و از لغات واصطلاحات پارسی گمشده و فراموش شده بشمار میروند، و اگر لغات مزبوره بر فرهنگ زبان پارسی افزوده شود سرمایه هنگفت ادبی و لغوی نصیب زبان کنونی پارسی گردیده است! دریغا که از این کتاب با همه اهمیتی که دارد - و باید از دوجنبه طبی و لغوی مورد توجه قرار گیرد - هنوز تاکنون چاپ شایسته و محققانه و ظریفی که درخور مقام و منزلت این کتاب باشد بعمل نیامده است!



۴- ابوعلی بن سینا: شیخ الرئیس ولادت او بقول طبقات نقلا از ابو عبید جوزجانی در سال ۳۷۵ هـ. و وفاتش بسال ۴۲۸ اتفاق شده و سال عمرش ۵۳ بوده است. ابن خلکان ولادت او را در ماه صفر سال ۳۷۰ هـ. و وفاتش را ماه رمضان روز آدینه سال ۴۲۸ هـ. نوشته است و بگفته او ابوعلی در هنگام وفات ۵۸ ساله بوده است.

ابوسهل مسیحی

در اینجا بجاست از یکی دیگر از پزشکان بزرگ و معاصر ابوعلی سینا یاد کنیم وی ابوسهل مسیحی میباشد، و کتاب او (صدباب) در پزشکی نظیر قانون و کامل الصناعه میباشد و بجاست که آنرا در ردیف کتب مبسوطه نظیر قانون و غیره قرار بدهیم.

ابوسهل یکی از مشاهیر دانشمندان نامدار میباشد که در دربار خوارزمشاه در خوارزم شورای فرهنگی تشکیل داده و بیاری خوارزمشاه - که دانش دوست و دانش گستر بود - به نثر فرهنگ و دانش مشغول بودند، سلطان محمود غزنوی بر خوارزمشاه و مقام او و بر این سازمان فرهنگی او رشک برد. برای برهم زدن آن دانشمندان دربار او را بغزنین طلبید، برخی از ایشان مانند ابوریحان بیرونی و غیره بغزنین شتافتند و چندتن نیز از بیم جان از جمله شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا و ابوسهل مسیحی خوارزم را بدرود گفته و از راه بیابان ریگزار خوارزم آهنگ غرب ایران کردند در راه بیابان راهنمای ایشان راه را گم کرد و ابوسهل از شدت تشنگی جان سپرد سال ۴۰۱ هـ.

۵- سید اسماعیل گرگانی (جرجانی): از پزشکان نامدار و از استادان بزرگ این فن بوده است، وی از مردم شهر گرگان از بلاد مازندران بوده است (جرجان مغرب گرگان میباشد). وی بدعوت سلطان خوارزمشاه بدربار او به شهر اورگنج (جرجانیه) شتافت، سالی چند در آنجا باعتبار تمام در دربار خوارزمشاه اقامت کرد و کتاب مشهور «ذخیره خوارزمشاهی» را بنام آن پادشاه بزبان پارسی تألیف کرد. و یادگار و خفی علانی نیز از او است. تألیفات دیگری نیز دارد. در اواخر عمر وی از خوارزم به گرگان بازگشت و بخواهش برخی دانشمندان آن شهر بر آن شد که ذخیره را بزبان عربی ترجمه کند اما ترجمه را باتمام نرسانیده زندگانش بسر آمد و در همان شهر بخاک سپرده شد، اکنون از این ترجمه ناقص يك نسخه در کتابخانه ملی موجود می باشد و ظاهراً نسخه منحصر بفرد میباشد.

التنوير

ابومنصور حسن بن نوح القمري بخاري

بتصحيح

سيد محمد كاظم امام

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب التتویر من ترجمة ابو الحسن بن نوح القمري
رحمة الله عليه گفت:

از آنک من نیک بدانسته‌ام که فضل علم پزشکی بر همه علمه‌اء دیگر تاجیست، و نیازمندی هر کس به هر وقتی و هر جائی چگونه است، بر آنک کسی را بر غبت آرم بآموختن این علم همیشه باندیشه اندر باشم که آنچه از وی سهلست نزدیک آرم، و آنچه از وی دشوارست آسان گردانم، تادل اندر آینده بوی قویتر گردد، و نیت وی درست‌تر شود، تا بهره خویش بتمامی از وی بردارد. و اندرین وقت خواستم که از کتابه‌اء طب و از کناشها لفظه‌ائی برچینم که معنی آن بنزدیک اهل این علم معروفست، و شناختن چیزه‌ائی که هر روز بکار آید، و آن نتوان یافتن اندر کتابها مگر پراکنده، و این کس که نو بود اندر علم بتواند بدست آوردن تا رنج بسیار نبیند، و بود که از آن رنج بستوه شود و سیری آیدش و روی از وی بگرداند، و تفسیری کنم هر لفظی از وی کوتاه و بی آنک سبب و علت بگویم، و پیدا کنم شناختن هر چیزی چنانک بیاید، و از مذهب مردمان این علم بیکسو نروم، و هر چند اندر لغت تفسیر دگر روا بود او را، هر چند مردمان اقلیمها را و شهرها را بوی اندر اختلافست، و ده باب کنم، و هر لفظی را با یارانش جفت کنم اندر باب خویش، تا بایکدیگر نیامیزد و بیافتن دشوار نشود، انشا الله.

باب اول : اندر نامهاء بیماریها که از موی سر تا ناخن پای بدید آید.

باب دوم : اندر بیماریها که بر روی تن بدید آید.

باب سوم : اندر نامهاء تبها و آنچه در خور ویست.

باب چهارم : اندر آنچه در تن مردمست از اندام و آنچه مانند ویست.

باب پنجم : اندر نامهاء طبایعها و آنچه در معنی ویست.

باب ششم : اندر نامهاء که اندر علاج بکار داشته آید.

باب هفتم : اندر نامهاء طعامها و شرابها.

باب هشتم : اندر نامهاء قرا باذینها و لفظها.

باب نهم : اندر نامهاء سنگها و پیمانها.

باب دهم : اندر شناختن چیزهائ که چاره نیست.

وامیدداشتم ازین که کردم از خدای عزوجل
باداش نیکو، و از مسلمانان دعاء خوب، والله اعلم.

باب اول

اندر نامهای بیماریها که از موی سر تا ناخن پای بدید آید :

صداع :	درد همه سرست
شقیقه :	درد نیم سرست
بیضه :	درد سر است که گاه گاه گیرد.
دوار :	آن بود که سر بگردد. چه بوقت جنبش، و چه بوقت آرامش.
سدد :	آن بود که چون بر پای خیزد چنان نماید که وی اندر میان تاریکیست، یا اندر میان میغ
سبات :	آن بود که همیشه اندر خواب بود، اگر همچنان یله کندش می باشد، و اگر بجنبانندش و بیدار کنندش چشم باز کند.
شخص :	چشم گشاده بماندن بود نه چشم خوابانند و نه چیزی بداند.
	و فرق میان شخص و سبات : بازداشتن چشم و فراز داشتن بود.
سبات سهری :	گاه بخواب اندر رفتن و گاه بیدار شدن بود.
سهر :	هیچ خواب ناگرفتن بود

سرسام : تبی قوی بود، وبلاده گفتن، و سرخی چشم، ورمیدن از روشنائی، و بطلان حفظ هرچه بشنود و به بیند هم آنگاه فراموش کند، و هیچ چیز یاد نتواند داشتن.

مالیخولیا : آشفته‌گی خرد و دیوانگیست، و گروهی گویند از روی رطوبه و رعوتست.

کابوس : آن بود که مردم جنان پندارند اندر خواب که چیزی کران بروی افتاد

صرع : یکایک افتادن مردم، و خرد کم کردن، و برخویشتن یافتن کوناگون، و اندامها کثر شدن، و کمیز کند، یا حدث کند، و باز هوش آید و جنان گردد که بود.

ام‌الصبيان : بیماری بود در کودکان و چون بگیردشان دم بریده زنند بادشواری، گاه باتب و گاه بی‌تب.

سکته : آن بود که مردم بیفتند چون مرده، و دم نزنند و کر دم زنند سخت ناپیدا بود چنانکه در نتواند یافتن مکر بحیله، و گاه خرخر، و گاه براه باز آید و نیمه تنش بیکار گردد، و گاه خبه گردد و بمیرد.

خدر : آن بود که اندام جون خفته گردد، بدشواری اندر یابد.

فالج : از کار ماندن اندام بوذ، و پشمار مرده کشتن.

تشنج : خویشتن اندر کشیدن. اندام بود سوی اصل خویش، اگر بیکسو اندر کشد اندام کثر گردد بدان روی، و اگر از هر دو روی کشد راست بماند.

- کتر از : خویشتن اندر کشیدن باتب دایم.
- رعشه : جنبیدن اندام بود بی خواست.
- لقوة : کژ شدن روی بود و کراییدن بیک سوی تا بیمار نتواند یک چشم خوابانیدن، و چون بدمد باز از یکسوی دهان بیرون آید.
- اختلاج : جنبیدن بیخواست بود.
- رمد : درد چشم است.
- طرفه : نقطه بود سرخ که اندر چشم بدید آید.
- ظفره : پی است فزونی که بروید از آن کنج که سوی بینی است، و دراز شود، و بکسترد تا سیاهی چشم پیوشد.
- سبل : رکهاست بسیار بیکدیگر اندر بافته بچشم، بماننده پوشش و با خارش بود، که اندر نیام چشم بود، و با درشتی و درد و خارش بود.
- سلاق : سرخی و سختی بود اندر نیام چشم و مژه از آن بریزد.
- باشکونه : آن بود که از مژه گروهی کژ بر آید و سوی اندرون چشم کراید.
- فرود آمدن آب : آن بود که دیدار چشم همکاهد، و پیش چشم چیزها همینماید.
- ریش اندر چشم : آن بود که یکجای اندر چشم سرخ شود، یا همه سرخ شود، و یکجای از وی سرخ تر بود.
- سپیدی اندر چشم : نشان ریش بود اندر چشم چون بهتر بشود.

غرب :	ناصر بود اندر کنج چشم.
رسخ :	رفتن سرشک بود بی خواست. (دمعه) : نیز گویند
سارموره :	بیرون آمدن سیاهی چشم بود. و : (بق) نیز گویند.
انتشار :	فراخ شدن بینائی چشم بود با سپیدی چشم برسند.
شعیره :	آماسی بود دراز بر نیام چشم بکردار جو.
جسا :	خشکی بود که اندر نیامها چشم آید و دشوار کشاید از پس خواب.
عشا :	شبکوری بود.
جهر :	روزکوری بود.
خفش :	دشوار دیدن بود چون حسنوار
طرش :	چشم بوی اندر یافتن بود .
باسور :	اندر بینی گوشتی بود که بروید از بن بینی. و فروز آید، و بسیار گاه بیرون آید از بینی.
رعاف :	خون آمدن از بینی بود.
ضفدع :	خون کت، و آماس زیر زفان.
قلاع :	دمیدگی اندر پوست دهان بود یا سپید یا زرد یا سرخ یا سیاه.
بخر :	گنده شدن دهان بود

- خوائیق : آماسی بود اندر کام و جای فرورفتن طعام و گروهی را از وی : (بحه) و (دبیه) و (لوزتان) گویند.
- ز کام : فرو رسیدن تریها بود از سر بسوی بینی از سرما یا از گرما.
- نرله : فرو رسیدن تریها بود بسوی کلو.
- ریوتقه : آن بود که دم چنان زند که کسی دویده بود.
- ذات الریه : آماس شش بود.
- ذات الجنب : آماسی بود در سینه و اندر پهلوی و گردوی و گروهی را از وی : (شوصه) و (برسام) گویند.
- سل : برآوردن ریم بود بسرفه، و بارنک و کاستن گوشت.
- سعال : سرفه بود، و آن طبیدن شش است تا بیرون اندازد چیزی را که ویرا همی نباید.
- خفقان : طبیدن دلست تا بیرون آرد چیزی که ویرا همی برنجانند.
- غشی : کم کردن جنبش، و اندر یافتن بود یکایک.
- فواق : خویشتن اندر کشیدن دهانه معده است تا بیرون ختن (کذا؟ شاید: انداختن) آن بطپد.
- شهوة الکلیه : کرسنکی است از اندازه بیرون، که هیچ سیر نشود از آن.
- قطا : آرزو کردن چیزهء بذست که خوبدان نرفته بود، چون: کل و انکشت و آنچه بوی ماند.
- تهوع : آن بود که خواهد که چیزی بیرون اندازد و نتواند.

- هیضه : زیر و زبر کشاده شود.
- ذرب : رفتن شکم بود.
- زلق الامعاء : زود بیرون آمدن آنچه بخورده بود ناکذاخته .
- مغص : درد روزگانی باشد.
- سحج : سوزکی وریش روزگانی بود.
- قولنج : استوار شدن طبیعه بود، واز همه بتر اورا: (ایلاؤس) گویند.
- جلعه : رفتن شکم بود.
- زجیر : آن بود که هر ساعتی برخیزد برحدث، و خویشتن بفشارد، و چیزی بیرون نیاید، یا اندک مایه بیرون آید چون تراشه باشد واز روزگانی با درد.
- یرقان : آن بود که همه تن زرد شود یا سیاه.
- استسقا : آماس همه تن بود، یا آماس بزرگی اندر شکم ، و گروهی را ازوی: «لحمی و زقی و طبلی» گویند.
- دیابطس : اندر ماندن کمیز بود بی نوا (کذا؟ ظاهراً : بی خواه)
- تقطیر : بیرون آمدن کمیز بود بی خواست، و گروهی را ازوی (سلس البول) گویند. و (برکار) خوانند.
- حسا : سنك بود اندر کرده ، یا اندر آب دان.
- باسور : گوشتها بود فزونی که بر مقعد برآید و ازوی خون آید، و آنچه ازوی خون نیاید «عمیان» گویند.

- باجور : آن بود که همه ساله از مقعد زرداب رود.
- فتق : آن بود که خایها بزرگ شود، و کران و ازوی گروهی را: «فرق» و «قبله» گویند.
- عرق النساء : باذبوق بود، وی دردیست دراز ازسوی ران تا کعب از روی بیرونی .
- نقرس : آزاذدرد، بود، و آماس اندر انگشتان دست و پای یا بغلها.
- وجع المفاصل : درد پیوندها بود خاصه.
- فرسه : کوژ شدن پشت بود اندک اندک واورا نیز: «حدبه» گویند، و: «ریاح الافرسه» گویند.
- دوالی : رکهاست بسیار و بیکدیگر اندر بیچیده کبود و بساق بدید آید.
- داء الفیل : آن بود که پای سخت استبرو کلان شود از حد فزون، ولونش تیره بشود، و چون دراز بماند زرداب رفتن گیرد.
- عرق مدینی : رکیست که بدید آید و بیرون آید پاره پاره تا آنگاه سپری بشود.
- باه : نام جماعت برتر.
- الذکره : نره پیای خاستن است که پیای ایستاده بماند بی آنک آرزوی جماع بود.
- عذیوط : آن بود که بوقت جماع حدث کند.
- اختناق الرحم : خویشتن کشیدن زهدان بود تا برسد بیکسو.
- زجا : کرد آمدن باذها و تریهء غلیظ است اندر زهدان تا شکم بزرگ شود و مانند آبتن گردد.

باب دوم

اندر نامه‌ای بیماریها که بر روی بیرون تن بود :

سعفه : دمیدکیها بود بر روی بر، و گروهی از وی تر بود،
و صغ که دارد جندی خشک ریش بود.

داء الثعلب : آن بود که موی از سر وریش بریزد و جایش برهنه
بماند.

حزاز : سبوسه سروریش بود و :
«هبریه» گویند وی را نیز.

داء الحیه : آن بود که پوست برهم افتد، و همه موی بریزد.

قرع : کلی بود، و ناچیز کشتن موی سروریش.

صلع : ناچیز کشتن موی سر بود از کم کردن غذا.

قلع : تیرکی و کفتکی بود که بر روی برافتد و بیشتر زنان
آبستن را افتد.

برش و نمش : نقطه‌ها بود زرد و سرخ که بر روی و اندامها افتد.

بهق : یکی سبید و دیگر سیاه، و سخت سیاه نبود و بکوش
فرو دور نبود.

برص : سبیدی بود روشن و بکوش فرو رفته تا استخوان.

جذام : بیماریست که نخست موی بیفتد و آنکاه کرانها اندام
افتادن گیرد بیش بیش تا بیمار بمیرد.

- خون مرده:** آن بود که خون زیر پوست اندر بماند و آن جایگاه کبود گردد یا سیاه.
- داحس:** آماس است که اندر بن ناخن بدید آید. با کرمی و تبش سخت، جناك درد وی با بغل برسد و بسیار گاه تب آید و ناخن بیندازد.
- لسان النار:** کفتکی ناخنان بود.
- ثولول:** آرخ بود، و دونوعست: یکی تر و نرم بود، و دیگر سخت و خشك، و این را: «مسامیر» گویند.
- حصف:** خارش بود، و سوزش که بر روی بیرون تن از بسیاری و شوری خوی.
- صنان:** کند بغل بود.
- قوبا:** دمیذکیها بود، و ازوی آب کرد آید، چون بخارد بیشتر کرد بود.
- شوی:** آن بود که پوست همه یا بیشتر سرخ شود با تبش و خارش، و ازوی جندی سبید بود، و شب بخارد. و آنرا: «بنات اللیل» گویند.
- الماشری:** کرمی و تبش بود اندرون پوست بی آنك ریش کند تا بروی بیرونی تن برون آید.
- اگر بر روی آماس دارد، و بکوشند اندر دور فرو بود ورا: «فلغمونی» گویند.
- واگر با این دمیذکیها بدید آید، و زود ریش کند آنرا: «نمله» گویند، و اگر پوست بر بکسترد و بزودی بسیار جای بکیرد آنرا: «نملة الساعیه» گویند.

حمره :

ریش بود که بدید آید، چون سوختگی با آماس
سخت کرد ریش اندر، و تب آرد.

آتش پاریسی :

خارش و تبش بود از حد بیرون که بخارد و آنکه
آبلها پر آب.

سرطان :

آماسی بود سخت و بتن اندر، بیخ بسیار دارد، و
رکهای بود کبود که وی را آب دهد و چون دست
برنهند کرم بود همچون پاره آتش برفروخته، و اندر
آویخته باندامهای اصلی اندر، و مردانرا بروذکانی
برآید و بذکر و بروی، و زنانرا برپستان و زهدان،
و چون بدید آید چون نخودی بود و بروزکار چون
خربزه گردد، و چون روزکار برآید دراز ریشی گردد
سخت زشت.

خنزیر :

خوکی بود، و چون غدههایی بود سخت چون سنک،
و بود که یکی بود، و باشد که چند بشمار بود، چون
جوز بود بکیسه اندر، و بیشتر بکردن بر بود و بیغل
دست و بغل همان اندر بود.

سلع :

کوشتی فزونی اندر میان پوست و جون بجنابیش
بجنبید و از جای بجای برود جنانک کوئی جداست از
هتن، و جون نخودی بود تا جون خربزه گردد.

قرون :

گرههاست که بیند بکف اندر، و بروی برونی
انگشتان پای از کارکردن دایم، یا از سودت دایم، یا
از موزه بود.

دیبله :

ریشی است که با آماس بود، لزج و غلیظ، که باندامی
اندر ماند، و تباه شود، و تباه کند آنچه کرد بر کرد

ویست از گوشت ، و دراز دنبه بماند، آنکاه بود که آن تری سپید گردد و آنرا: «شحمی» خوانند، و بود که زرد بود و آنرا «عسلی» خوانند، و بود که سیاه شود، و آنرا: «عصری» خوانند. و اندر آن تری چیزهائی زاید سخت کوناگون که بدان تری نماند چون چیده ناخن، و ریزه موی، و استخوان، و پاره‌ه‌اء رکو، و کج، و انگشت و آنچه بوی ماند، و چون کفاینده آید آن چیزها از وی بیرون آید.

ریشی بود کستریذه اندر گوشت، و دور فرو نبود و چون بخت سرها بسیار بدید آید که ریم آمدن گیرد از وی.

بلخی :

آماسها و دمیذکیها بود که بیرون آید باتبش و سوزش، سخت از اندازه فزون ، کرد وی کبود گردد، یا سیاه، و باوی سباب و خفقان بود.

طاعون :

یعنی : خوره، ریشی است که بدید آید و گوشت را خوردن گیرد.

اکله :

بیماری بود که اندام سرخ شود چون آتش.

آلی :

بیماری بود. متشابه آن بود که اندر اندام متشابه بود،

متشابه :

بیماریها بود که از بیرون آید چون بریدن و بشکستن اندام.

انحلال فرد :

هم از بیرون بود، و هم از اندرون چون : کوفتگی و دریدگی ، و آنچه بوی ماند.

تفرق و الاتصال :

باب سوم

اندر نامها تبها و آنچه اندر خورویست:

- حمی یوم : تبی است که بگیرد و یکشنبه‌روز بدارد، یاسه‌شنبه‌روز،
آنکاه بکشد و دیگر نکیرد .
- حمی دق : تبی است که هیچ نکسلد، و جون بیمار چیزی بخورد
نیوتر کیرد.
- فلاس : مانند دق است، ولیک با کرمی و تبش جکر بود.
- ذبول : اندر بیران همچنان بود جون دق اندر جوانان .
- تبغب : تبی بود با لرزه که یکروز بکیرد و روزی نکیرد .
واگر هرروز کیرد ورا : «شطرالعقب» کویند.
- تب محرقه : تبی بود که دایم بدارد و هرروزی بنیوتر کردد.
- تب مطبقه : تبی بوذ تیز و دایم بدارد.
- لرزه : تب‌لرزه بود که یکروز بیاید و دو روز نیاید، و ازوی
کروهی است که دو روز بیاید و یک روز نیاید. و این
«منعکسه» خوانند.
- مخلطه : آن تبی بود که نوبه بدید نبود.
- تب مرکب : آن بود که دوسه تب و نیز بیشتر بیکجا بیاید .

جدری : آبله بود، و وی ریشها بود که همه تن برآید سپس از آنک تبی گرفته بود دایم و برآب شود، و باز آن آب ریم گیرد، و باز خشک شود، و فروریزد.

حصبه : مانند وی است جز آنک ریم نکند و خشک شود و فروریزد.

تب وبائی : آن بود که از هوا خیزد، که آن معروفست بنزدیک خداوندان طبایع.

نضج : چیره شدن طبیعه بود بر بیماری تا بپزندش.

بحران : تهی شدن است که بیمار را افتد یکایک نشان یافتگی یا بقی یا بشکم آمدن یا از بینی خون آمدن، یا خوی آمدن، یا کمیز فروز آمدن، و گروهی ازوی «بحران بستوده» بود، و گروهی نا بستوده.

رسوب : چیزی است که بدید آید اندر آب گیر یا سپید یا زرد، یا سرخ، یا سیاه.
واکر بسر کمیز بر بود «طلق» گویند. واکر میانه بود: «متعلق» گویند و اکر دربن بود: «رسوب» گویند.

تفسره : کمیز بود

براز : حدث .

ناقه : آن بود که از بیماری بیرون آمده بود، و نیز نیروش نمانده بود.



باب چهارم

اندر نامها آنچه در تن مردمست از اندام و آنچه مانده ویست:

عروق : آن رکهاست، و آن جویهاست که از جگر بروید، و
اندر همه تن شاخ زند.

ماساریقا : آن رکهاست که از اندرون شکم بود، و جهنده نباشند
و فصدایشانرا کنند.

قیفال : رکیست بآرنج بر از روی بیرون.

باسلیق : رکیست بآرنج بر از روی.

اکحل : رکیست اندر میان این دو که یک سر وی بقیفال پیوندد
و سر دیگر بیاسلیق.

جبل الذراع : رکیست براستخوان ذراع برین نهاده.

سلیم : رکیست میان انکشت خرد و میان انکشت دیگر بر
روی بیرون دست.

وداجات : دو رک اندیش کردن اندر.

صداد : دو رک اند زیر زبان اندر.

عرق النساء : رکیست دراز دراز همیرود از سر بیرون تا پای واز
روی بیرون کعب بدید آید.

- شریانها : رکھائی اند جنبنده، واز دل روینده، وبهمه تن اندر شاخ زنند، و ایشانرا فصدن شاید کردن.
- دوشریان سبات : دو رکھاند اندر کردن، که بفشارند مردم بخواب اندر روند.
- پپها : رسنهاست که از مغز و بشت مازہ روید، و ہمہ تن شاخ زنند.
- عضل : کوشتها بود با پپها آمیخته که اندامها را وی جنباند.
- اوتار : پپها بوند که از عضل جدا شوند، سپس آمیختگی با وی، مانند رزہ گردد.
- ربوط : مانند پپها اند که از یک استخوان پیوندگاہ برویند وبدیگر سر استخوان پیوندند تا ہردو استخوان بیکدیگر استوار بدارند.
- اغشیہ : ہرجیز کہ اندامرا بپوشد، و جون نگاهداری حافظہ گردد اورا .
- غضاریف : استخوانہاء نرم بود جنانک بر کتف است .
- قواد : دہانہ معدہ بود.
- بواب : آن روزہاست کہ بین معدہ پیوندد و آنرا : «اثنی عشری» گویند.
- صایم : آن روزکانیست کہ ببواب پیوندد.
- دقیق : آن روزکانیست کہ بصایم پیوندد، واورا دہان یکیت وچون کیسہ است کہ از روی بیرونی بدقیق پیوندد.
- قولون : روزکانیست کہ از روی فرودین باعور پیوندد.
- واعور : نیز روزکانیست.

مستقیم : روزکانیست فراخ که بقول پیوندد، و آخروی مقعد
است، واو را نیز:
«منصب» گویند.

تجاویف : اوادگیهاست باندر میان اندامها، چون اوادگی
روزکانیها، و رکها، و جز آن.

منافذ : آن جایهاست که فزونیا از آنجا بیرون رود، و چون
مقعد، و سوراخ ذکر.

مجاری : آن جایهاست که غذا و فزونی بوی اندر رود سوی
اندامها، و گروهی مجاری فراخت چون روزکانیها
و جویه‌اء جکر، و گروهی تنکست چون رگها و
شریانها که بیاریکی موی‌اند و با گوشت آمیخته.
روی اندرونی پوستست بر گوشت چسبیده.

منافس : آن جایهاست که بوی برموی برآید، و طبیعه از آن
می‌دم‌زند به بیرون کردن بخارها و خوی اندامها.
مغزست و دل و جکر و آلتها جماع.

اندامه‌اء آلی : آلی آن اندامهاست که جمله اورا، وازوی بیک^۱ یعنی،
اعضاء رئیسه، واکر بر ایشان زخم رسد بمیرد بیک نام
بخوانند، و چون سرودست و پای.

متشابه : آن اندامهاست که بیکدیگر مانند چون استخوان
سخت و استخوان نرم، یا متشابه آن اندامهاست که
بیکدیگر نمائند.

۱- گویا این عبارت در اثر گستاخی خامه نویسنده درهم و برهم شده
است ؟ بگمان من درست آن چنین است : «وازوی بیک نام بخوانند،
یعنی: اعضاء رئیسه واکر بر ایشان زخم رسد بمیرد، وچون سر و
دست و پای» .

باب پنجم

اندر نامہاء طبایع و آنچه بمعنی ویست از لفظها :

- چهار طبع :** گرمیست و سردی و تری و خشکی و اورا طبایع کویند. و عناصر وارکان.
- امہات :** چهار چیزست: و ہریکی از ایشان دو چیزاند و آن: آتش است و ہوا و آب و خاک؟
- استقسات :** چیزها اندر تنها کہ جون با بیکدیگرند.
- طبع :** آن خاکست کہ مردم بر آن آفریدہ بود.
- طبیعت :** آن قوتست کہ تدبیر جانور کند.
- و این لفظ را نیز بکار دارند بدان فزونی کہ از شکم فروذآید: کہ طبیعتش روان شد و طبیعتش استوار شد.
- اعتدال :** برابری چهار طبع بود اندر مردم.
- مزاج :** اعتدال ہریکی است بر آنک ویست.
- اخلاط :** خونست، و صفرا، و سوداء، و بلغم «امشاج» نیز گویند.
- و اورا چهار قوتست:
- جاذبہ :** است و او آن قوتست کہ غذا را بکشد
- ماسکہ :** آن قوتست کہ غذا بدارد

هاضمه :

آنست که غذا از حال خویش بگرداند

دافعه :

آنست که بیرون کند غذاها را

وقوت را نیز بمعنیهای دیگر گویند، جنانك :
«قوت شهوانی» گویند آن قوه را که اندر جگرست.
و «قوت حیوانی» گویند آن قوت را که اندر دلست.
و «قوت حسی» و «انسانی» گویند آن قوت را که
اندر مغز بود.

و این قوتها را نیز نفسی گویند جنانك گویند: «نفس
شهوانی، و نفس حیوانی، و نفس حسی و انسانی، و
نفس ناطقه».

شوا بل :

آن تریهاست که اندر تنست دوسنده.

جواهر :

آن چیزهاست که سخت و فسرده است.

ارواح :

آن بخارهاست که اندر اوادکیهات تن و مغزست «روح
انسانی» گویند.

حرارت غریزی :

آن حرارت بود که هر یکی را باشد باعتدال خویش.

حرارت عرضی :

آن بود که از غذا و داروها آید، و آنچه مانند ویست
و او را نیز: «حرارت غریبه» گویند.

بیماری :

یا درد بود که بیاید باندام، باکاست اندر کردار وی،
یا هردو.

عرض :

آن چیز بود که از بهر بیماری آید، چون تبی که از
آماس اندامی آید، و چون تشنکی که اندر تب آید،
و : «دلیل» گویند ویرا نیز.

- امتلاء :** آن بود که تن از خلطی پوشیده بود، و مردم نزدیک آمده بدانك بیمار بشود. و اما آن تری که از طعام و شراب بود لفظ امتلاء آنرا کم بکار دارند بسخنان اندر.
- فضول :
مادت :** آن چیز بود که تن را بکار نیاید از فزونی غذا. آن چیزست که بیماری ازوی خیزد چنانك : مادة تب مطبقة خونت ، و مادة سرطان سوداست. و او را نیز: «ماده» گویند.
- کیلوسی :** آن غذاست که اندر معده کواریزده بود، و نیز بجکر نارفته.
- کیموس :** آن فزونست که غلیظ کشته بود و سطر و طبیعة باز مانده بود از کار.
- باذغلیظ :** آن بود که دراز دنبه بماند اندر وادکیها اندام که غلیظ گردد چنان جون هوایی که دیر بماند اندر جاه.
- سدد :** لزوجتها و غلظتها بود که اندر رکها و کذرها بماند، و غذا و فزونیها را باز دارد از گذشتن بوی اندر.
- عفونت :** آن بود که حرارت اندکی بخلط اندر کار کند، بیش، یا اندك! اندك، پوسیده کرداند، و حال وی جون حال سرکین بود که گرما بوی اندر کار کند تا پوسیده شود، و ازوی بخار کرم خیزد و برخوشتن بسوزد و خاکستر گردد . و آن خلط نیز همچنین بود و سودا گردد.

سوء المزاج :

آن بود که اندام بر کرمی جیره شود، یا سردی یا آن
اندام کار خویش بر آن نهاده که بیش از آن کردی
نماند. چون جگر بسوء المزاج جیره بشود بروی آن
خون که وی کند تباه بود، و آنکاه «سوء مزاج»
کرم کویند و «سوء مزاج» سرد.

باب ششم

اندر نامهایی که در علاج بکار داشته آید:

- ضماد :** آن چیز بود که با آتش کرم کنند چون: رکو و سبوس و آنجه بوی ماندو براندام برنهند.
- نطول :** آن بود که کرم کنند یا ساده یا بوی اندر داروها پخته و باندام بریزند شیرقام یا چیزی بوی اندر زنند و باندام برنهند.
- سل کوب :** آن آب بود که با آن روغن که باندام بریزند فراخ. آن بود که بریزند ریختنی فراخ.
- صبوب :** آن چیز بود که به بینی برکشند تا بخار وی و بوی وی برآورد.
- نشوق :** آن بود که ببینند از کلها یا روغنها و جز آن.
- شمووم :** آن چیز بود که عطسه آرد و ببویزند و یا به بینی در دمیدن.
- عطوس :** آن چیز بود که در بینی یا بگوش یا بسوراخ اندر جکانند چون روغن و آب و آنجه بذین ماند.
- سعود :** آن چیز بود که در بینی یا بکام یا کلو اندر دمنند از داروها خشک.
- نصوح :** آن چیز بود که بدهان فرو ریزند.
- وجور :**

غرور :	آن بود که بوی غرغره کند.
مضوض :	آن باشد که بوی مضضه کند.
لطوخ :	آنست که بوی اندام بیالایند.
مسوح :	آن بود که باندام برمالند.
مروح :	آن چیز بود که باندام اندر خوراندند.
لعوق :	آن چیز بود که بکفجه خورند.
سفوف :	آن بود که خشك خورند.
قمحه :	آن بود که يك لقمه خورند خشك و بس.
بخور :	آن بود که يك لقمه بآتش برافکنند و اندام بیوی او بدارند.
سنون :	آن داروها اند که بدن دان درمالند.
ذرور :	آن داروهاست که بجشم یا بریش خشك بر براکنند.
حقنه :	آن بود که داروها و روغنها و آنچه بوی ماند بمقعد فروریزند.
شافه :	آن چیز بود که بمقعد اندر نهند . و داروی جشم نیز بود و آنچه بتن اندر نهند آنرا :
	«بلوطه» گویند. و: «بندقه، و فسد» گویند.
	و گرسخت دراز بود : «سبار» گویند.
فرزجه :	آن بود که زنان به بیش برگیرند.

باب هفتم

اندر طعامها و شرابها:

خشك آرد: آن بود که کندم ویرا باك کرده باشند و آس کرده باشند.

سمید: آن نان بود که کندم ویرا باك کرده باشند و باز نم داده و آس کرده، و این را نیز: «نان میذه» گویند.

جوین: آن کندم باشد که کوفته باشند و پوست باز کرده و آنکاه آس کرده باشند و بدیک اندر بریان کنند. آن بود که گوشت باره باره کنند.

شوا: بریانی بود، وی آن گوشتست که برانکشت افکنند تا بریان شود.

طباهه: آن گوشت که پار کنند او و بروغن بریان کنند هر کدام روغن که بود.

قلیه: آن گوشت بود که پارپاره کنند و بدیک اندر بریان کنند، و آنکاه آب اندر ریزند و بپزند تا آب اندک ماند و گوشت تر بود، و برین هرچه بیاید از ترها و بوی افزاریها اندر افکنند. چنانك خواهند.

لفایف: روذکانی آکنده بود بریان کرده هر چگونه که بود

فریض :

کوناگون کنند، و اندر جمله آنست که :
ترها و بوی افزارها را باخل بجوشانند و آنکاه بوی
اندر ماهی بزنند یا چوزه با کبک یا بزغاله و آنچه
بدیشان ، آنکاه بنهند تا بیندد.

مصوص :

نیز گوناگون کنند ، و جمله وی آنست که :
اندر شکم جوزگان یا کبوتر بجگان یا کبکان یا آنچه
بدیشان ماند. بیا کنند از تره سرد یا کرم و گشنیز و
کرفس و سذاب و کندنا و سیر و آنچه بایشان ماند
و آنکاه بخل اندر بجوشانند تا بپزد و بردارند و بنهند.

هلام :

آن بود که یکی را ازین کوشتها بآب و نمک اندر
پزند و بیرون آرند و بجیزی باک برنهند تا آب از وی
بجکد و آنکاه ترها بپزند بخل اندر و این گوشت بوی
درافکنند و بردارند. و این سه چیز را کروه کروه
کنند، و لیکن اصل ایشان هم کوشتست و تره و بوی
افزار داخل.

آهال :

آن خل باشد که بالود باشند از گوشت و تره.

خایه نیم پرشت :

آنست که خایه را کرم کنند باتش تا نیم پخته گردد و
بیاشامند.

مزور :

آن طعامهاست که بوی اندر گوشت بتره.

واصیر :

آجارها بود، و وی آنست که ترها اندر آبهاء ترش
بپزند چون خل و آب غوره و ناردان و آنچه بایشان
بماند .

برآرد :

سرخورشها بود، و وی جتان بود که بیخ ترها را
همچنانک کنند جغندر گزر و شلغم و کدو و آنچه
بذات ماند .

مری :

آبکامه است و جنان بود که نان بودینه دار و نمک و آب را همه با یکجا بیامیزند و بافتاب کرم بنهند تا برسد و آنکاه بیالایند و آبش (مری) گویند.

کوامیخ :

کامهاست که گروه گروه کنند واصل همه بوذه است و جنانست که آرد جو را خمیر کنند فطیر و زوالها کنند و بکاه اندر بنهند تا چهل روز که کره گیرد و این را: «بوذه» گویند و آنکاه شیر تازه بوی بریزند و بافتاب کرم نهند و هر روزی بجنابند و شیر می افزایند تا برسد و چون رسید برگیرند و بعضی را بسذاب برافکنند و آنرا «کامۀ شونیزی» گویند. و همچنین کبر و باذرو و بوذینه و آنچه بذین ماند از ترها.

خلزیت :

جنان بود که نان را ریزه کنند و آنچه بیاید از ترها سرد بیزند چون کوك و کشنیز و خرفه و خیار و آنچه بوی ماند جنانك بیاید و برآن بریزند.

سبوسات :

جنان بود که آب بسبوس اندر ریزند و بیالایند و آنکاه بیزند تا ستبر شود .

وتوابل :

آن چیزهاست که طعام را بوی خوش کند . چون : نمك، وخل، و زعفران.

ابازیر :

آن بود که اوی ديك را خوش آید، و گروهی ازوتر بود چون کشنیز و بوذینه ، و گروهی ازوی خشك بود. چون کشنیز خشك و زیره و کرویا و آنچه بایشان ماند.

افاویه :

داروها بود که خوشبو و بوی او چون قرقفل و دارچین و خولنجان و آنچه بایشان ماند.

شراب :

نام شراب بر مستکان افتد از آب انگور.

باده :

شراب خام بود ، تنك بود سپیداب کردار.

جمهوری :

آن بود که بمنیجنه بر آب ریزی تا تنك شود و آنکاه
بجوشانی نيك و بنهی تا برسد.

شراب بریحانی :

شراب انکور بود که بوی اندر عودخام کنند و قرقل
و آنچه بایشان ماند.

شراب مروق :

شراب انکور بود که بغایت نيك بیالایند و روشن
بود باول کار و آنکاه بنهند تا برسد.

معتق :

شراب کهنه بود.

باب هشتم

اندر نامہاء لفظہاء قرا فاذینہا :

عقاقیر :

نامیست که بر همه داروها افتد، و فرق میان معجونها و گوارشها آنست که معجون هم طلع بود و هم شیرین و هم کنده و هم خوش.
و کوارش نبود مگر بز و خوش بود هر آینه.

پارہا :

از داروهای طلع بود و مراد از وی آنست که سر و مغز پاک کند.

حبہا :

کروهی ازوی فرو آوردن شکم بود، و کروهی سرفه را خوش کردن دهانرا، و مانند این، جها بود گرد و ازوخرد و بزرک .

مطبوع :

آن داروها که بخته آید و مراد ازوی نرم کردن شکم است و فروز آوردن.

انبيجات :

آن چیزهاست که بشکر یا بعسل برورده باشند تا یکی شود، چون : بنفشه و کلنکین.

مربیات :

پرونده‌هاوند، و آن چیزها که پرورده آید تا هر دو بوی یکدیگر گیرند ولیکن یکی نشوند چون: «هلیلهٔ پرورده» و «زنحیل» و آنچه بدیشان ماند.

- عصاره :** آب گیاهها بود که بکوبند و جدا کنند آب را و با قتاب بنهند و تا ستبر شود و این را: «افشرده» نیز گویند.
- صمغها :** آن چیزاند که از درختان بیرون آید، و از گیاهها و ستبر شوند، چون صمغ و کتیرا.
- شرابها :** آب میوه‌ها بود. چون باشکر یا عسل بپزند تا سطر شود.
- ضمادها :** آن داروها که آمیخته شود و با روغن‌ها تر کرده و مغزها و پیه‌ها گرم کرده شود.
- قیروطی :** صمغ‌هاست کداخته و تنک کردانیده با روغن‌ها و آب میوه‌ها و ترها.
- اقراص :** داروها اند کوفته و چون کلیچه کرده خرد خرد.
- کحلها :** داروهاست چون خشك بود خاصه مرجشم را .

باب نهم

اندر نامهاء سنکها و پیمانها :

کم ویش اندر پیمانها و سنکها باقلیمها و شهرها
بسیارست و مردمان طبایع طبایع (م مکرر؟) بوی اندر
بسیار چیزها گفته اند، و بدان همه حاجت نیاید.
و من این مایه یاذ کردم ازوی که اندر کتابها طیبیان
است، و برآن همه کرد آموزه اند، زیرا که من باول
کتاب جنین یاذ کرده بودم، و اکنون همیکویم:

طسوج : نیم قیراط است، و وی جند چهارجو بود.

قیراط : هشت جو.

مثقال : یکدرمسنگ بود.

و سه هفتیک یکسیر: چهار ونیم مثقال است، و آن شش درمسنگست.

و سه هفتیک اوقیه : هفت مثقالست و نیم، و آن ده درمسنگست.

و پنج هفتیک درخمی: سه چهار یک یک مثقال بود

قرانوس : شش مثقال بود.

قوطلوی ؟ : نه مثقال بود.

باقلی مصری : دوازده قیراط بود.

باقلی یونانی : شش قیراط بود .

رطل : دوازده اوقیه بود، ووی صدویست و هفت درم سنگست.

چهار هفتیک يك من : دورطل بود.

قسط : چهار رطل بود.

ورق : هشت رطل بود.

کیل : سی و شش من بود.

طاع (!) : چهار من بود.

بلعك : سه کلیجه

کلیجه : پنج شش من بود.

باب دهم

اندر چیزها که از شناختن آن جاره نیست :

شستن موم : موم را بیاید کذاخت و آب اندر ریخته چند بار تا آنکاه که از وی هیچ تیرکی ننماید و آب روشن بیرون آید.

شستن لك : از جوبها پاك باید کردن و سوزن و آب جوشان بوی بر ریخته و بادسته هاون نيك جنبانیده و در برویزن بالوده و ثقل بیرون انداخته و آن آب را مانده تا بنشیند و آب روشن بمانده آنکاه آن آبرا نرم نرم جدا کرده و آن ثقل را که مانده بود خشک کرده و بجام آبکینکی اندر کرده اگر لك نيك نشود باز دیگر باره آب جوشان بریزند و همچنان کرد که گفته آمد.

شستن آهك : آهك را بتغاره اندر کنند و آب خوش بریزند چنانك برسروی بایستد و آب بیرون ریزد هفت بار.

شستن مرداسنگ : یکی من مرداسنگ را بیاید سوزن نيك و بیختن، و دو من نمك سوده بوی برافکنند و جندانی آب بروی ریزند که بروی بایستد و هفت روز یله کرد و روزی دوبار جنبانیده و آنکاه آب تازه کرده و هفت روز دیگر همچنین کرده تا چهل روز راست شود آنکاه برداشته و کلیجه کلیجه کرده.

شستن کل :

آب باید ریختن چندانی که بر سر وی بیستد و جنبانیده و بکرباسی ستبر اندر بالوده تاسنک ریزه و ریگ بر سر بماند، (ظاهراً نماند؟) و یله کرده تایارامد و آب از وی بیرون ریخته .

شستن بست :

بست را آب باید ریختن و جوشانیدن تا پیامسد و ازوی باندازه برداشته و بوی بر آب سرد ریخته و این بست باذ ندارد.

شستن روغن شیره : آب و نمک باید ریختن و نیک زده و باتش نرم جوشانید نرمخوش و آنکه آب ازوی جدا کرده و دیگر باره آب خوش سازه بر ریخته و زده جوشانیده تا کرانی وی برود .

شستن نان :

نان حواری را ریزه باید کردن و بوی برجندانی آب ریخته و باز بیرون ریخته تا آن اسبغول سازه بماند.

شستن اسبغول :

بیکی جامه فراخ ریختن یا جامه اندر ریز و اسبغول بوی اندر افکن و زود بکردان آب را تا اسبغول بکرانها بر جفسد همچنانك گفته مذاپ گردانیدن.

تازه کردن روغنها : چون روغن کهن گردد و تازه خواهی کرد بهاون اندر کن و پاره‌ها یخ بوی اندر افکن و بز نیک تا یخ بکدازد و آنکه یله کن تا پیارامد و آب ازوی بریز اگر خواهی بشیشه اندر کن و کلاب تازه خوشبوی اندر ریز و بز نیک و آنکه از وی جدا کن.

مغز استخوان :

مغز بره را باید آوردن باپی گرده بیه بز و پاك کرده از رکها و باوی لختی دنبه بره یار کرده و کوفته بیکجا نیک و آنکه پخته.

مستکرم :

يکدرمسنک موم بايره را بهاون اندر بايد افکند و
دو سير روغن کل يا بنفشه بوی برريخته و پاره‌ه‌اء
يخ بوی برافکنده و زده نيك و برداشته و چون يخ
کداخته بيرون بايد ريختن.

کردن روغن خايه : زردی خايه پاك کرده از سپیدی، بيايد آوردن و زرده
را باهم بياميز تا یکی گردد و آنکاه آنرا از اندرون
طشت اندوده و بيش آفتاب بهاری نهاده تا روغن
ازوی برود.

**بيرون آوردن عسل
بلاذر :**

بيارد قنينه آبکينه دراز کردن و بکل حکمة بيندايد،
و آنکه از کل چون سپری (چون سری؟) بکند و ميانه
سوراخ کند جندانی که کردن قنينه بوی اندر بگنجد
و قنينه باشگونه بوی بوی اندر نهد و آن سررا بجويها
بربايد ساختن اندر وی وزير وی اندر جامه نهاده و
زیر سوسير آتش کرده تا عسل بلاذر میچکد.

کردن کل حکمه : کل سفالرا بيارذ و از سنک ريزه و ريك پاك کن و باموی
سر مردم خرد کرده بياميز آنکه با سرکین و آب کل
کن که نمک کداخته باشی اندروی و هفت روز يله کن
و هر روزی تر هيکن و بعد از آن بکار بر.

**بيرون آوردن روغن
گندم ، و نخود :**

این روغن‌ها هم بر آن نهاده است که عسل بلاذر را
کفتيم.

کردن زوفاء تر : وی از پشمائی بود که اندر میان ران کوسفند کشن
فربه بود، بيايد آوردن و بريکی (م، بدیگی) اندر
افکندن و آب بسيار برريختن تا چربو بسر آب برآيد
آنکاه يله کند تا سرد شود، و چون سرد شد آن چربو
که بسر آب بر بود زوفاء ترست.

بیرون آوردن شیر بوست شبرم تازه بیاید آوردن و با آب سرد شسته تا کرد و خاك ازوی برود، و آنکه آب جوشان بر ریخته و با قتاب یا بجای کرم نهاده تا آن آب سبتر شود و آنکاه ازوی جدا باید کردن جه دشوار است و بر چفسیده سخت بدست بر، و با آبکینه اندر نهاده و از کردنکاه داشته تا خشك شود.

خوب کردن ریوند ریوند بیاید آوردن و با آب اندر تر کرده چند روز پاری، تا بجای ریوند چینی کار کند: جون هیچ مزه اش نماند آب ازوی جدا و آنکاه يك مازو را آب داده چند روز با قتاب و آنکاه ریوند را ازین آب داده بیست بار جندوی.

گرفتن خاکستر هاء: کفجلیز آهنین را کرم باید کردن، تا سرخ شود، و آنکه بوی اندر فکنده، و آن چیزها همی کردانیذه تا بسوزد و خاکستر گردد.

گرفتن دود کندر: پاره پاره از کندر پهلوی چراغ همی نه و آن چراغدان زیر طشتی بود نکونسار نهاده تا دود برو کرد آید، و اگر خواهی کندر و را بانکشت بر افکن و طشت را زیر وی باشکونه بنه تا بروی کرد آید.

گرفتن خاکستر کژدم: بیار گژدمهارا و بدیکی نو اندر کن، و سرديك استوار کن، و بنه اندر تنور، برخشت پخته، و تنور نيك کرم نباید و از پس شش ساعت بیرون آر.

سوختن سنکها: بیاید سنکها شکستن هر کدام سنك را که خواهی جون فندق، و بدیکی نو اندر کرده، و سرديك استوار کرده با سرپوشی که میان وی سوراخ بود بیکجا یا بیشتر تا دود از آنجا بیرون آید، و آنکاه آن ديك را بیاید اندودن همه جای و با تش اندر نهاده، چون

آن سنکها سرخ شد آتش دیک را بیرون آر و آن
 سنکها را بجائی درافکن، و روغن گاو برریز، و سنکها
 را در وی همیکردان تا سرد شود، آنکاه بدیک بازبر،
 و باتش اندر نه، جون سرخ شد بیرون آر و بشراب
 سرخ قوی درفکن، و بمان تا سرد شود، سه بار دیگر
 بدیک بر، و کرم کن همچنان، و بیرون آر و اندکمایه
 (= اندک مایه) عسل بوی برریز، و یله کن تا سرد
 شود، آنکاه بکار بر .

تدبیر ریم آهن :

ریم آهن را کرم باید کردن تا سرخ شود اندر آتش و
 آنکه بخل با قوت اندر فکن، همچنین هفت بار، و
 خشک کرده، و کوفته، و سوده، چون سرمه، و آنکه
 بریان کرده برتابه، و برداشته.

سوختن زالك :

زالك بالك را بکوزه اندر نه و بکل حکمة اندر کیر یا
 اندر بوته سپس از آنک سوده بود نیک و بحمدان
 اندر نهاده تا بیرون آید سرخ .

سوختن آبکینه :

خشار و اشنان يك رطل، و اندر چهار رطل آب افکنده،
 کداخته، و آنکه آبکینه را تافته باتش، و اندر آن
 آب افکنده چند بار تاریزه شود.

سوختن سرطان :

بباید آوردن سرطان زنده و بدیک مسین اندر کرده و
 سوخته تا خاکستر بشود.

کردن آبکینه :

آبکینه شامی و خشار روی کران از هر یکی يك
 بهر، بیوته اندر کداخته و برکرفته و یله کرده تا سرد
 شود، و آنچه بسروی برآید جون کفک آب آن آب
 آبکینه است.

بکار آوردن دبق :

جون خواهی که دبق بکار آری اندر داروها بوست
 بازکن و بهاون اندر افکندن و هم چندین تخم بدانجه

پوست باز کرده اندر افکن، و بکوب هردو را، و آنکاه با عسل معجون کن، اگر داروها خشک بود دبق را با روغن کنجد یا زيت بجوشان و با عسل بیامیز

کردن بنیر آب : بیار سه رطل شیر تازه و بجوشان و آنکه يك وقیه سکنگین بوی بریز و از آتش برگیر و بنه تا سرد شود آنکاه بیالای و بکار دار.

بکار آوردن ابریشم: چون ابریشم را اندر دوا المسک خواهی افکندن باره باره ببر بسفالی بر نه و سفال را بانکشت کرم کن و همی جنبان تا بریان گردد و جنبان شود که بتوان سوزن برگیر، و اگر خواهی ابریشم را بآب بجوشان تا آب زرد شود و آنکاه آن آبرا با عسل بیز تا آب نماند و داروها را بآن عسل معجون کن.

کرم کردن طعامها: چون طعامها ستبر را کرم باید کردن چون برنج و بالوده، و نخواهی که دوزکین شود، دیکی را بیار و آب در وی ریز و از بالای دیك جوبها بنه و آن طعامرا با جامه از برجوبها بنه و آتش کن و آنرا بجوشان تا آن طعام زبروی کرم شود.

صفت کرما به خشک : یکی تغاره فراخ بیار سر چون تغاره کازران، و باید که سروبن بفراخی برابر بود، و دربن وی کرسی بود و مردم برتوانند نشستن و سروی با بوشش بود اندام داده بدوینیم، و اندر میان آن دو نیم چون فراز آیند بیکدیگر سوراخی بوذ جندانك کردن مردم بوی اندر کنجذ، و زمین بکند جندانك تغاره بوی اندر رود، آنکاه تغاره را بوی اندر نشان و کردوی يك کزجای دست باز دارد، و بیرون وی کرد بکن باندازه يك کز از زمین جندانك از بن تغاره فرو گذرد يك بدست، و بدان کند که در آتش همیشود تا کرمی وی بتغاره

برود بگذارد و مرد بوی اندر آید و برآن کرسی بنشیند، و سر تغاره بدان بوشش استوار کند، و سر وی بیرون سوی بود، و بن وی در بن تغاره.

حیلۀ دیگر یست : خوی کردن جز ازین جنانك تنوری را کرم کنی نيك و آتش بیرون کن، و مرد تا بکردن بوی فرو رود و سر بیرون بود، و سر تنور را استوار کنند، و بختها، بر نشیند بوی اندر، جندانی که خواهد خوی ازوی روان شود. و توان کردن نیز بخانه. اندرون کرما به اندر آید، و بکاه پیش از آنك مردم، اندر آیند، تا آب ریخته نشود، جندانی بیاشد، تا خوی کند، و بیرون آید آب نار ریخته.

صفت آبگیر زن : حوضی بود دراز بدل ازای مردم (کذا؟ شاید: بدر ازای مردم) که بکرما به اندر کنند، و آب برکنند، و بیمار بوی اندر نشیند، یا بخسبد، و از بیرون کرما به نیز کنند، یا از مس یا از سیم از بهر آن تا از جائی بجائی ببرند، و پهلوی بدان اندازه بود که بیمار بوی اندر نشیند، سرش ازوی بیرون بود، و سر این آبن را بوشش بود باندام داده باندازه وی، و يك کرانه زوی سوراخی کرده که بیمار چون بنشیند دروی سرازوی بیرون کند. والله اعلم بالصواب.

فرهنگ لغات التنوير



انجمن علمی اہلسنت

آ

- آبدان : مثانه (انسان یا حیوان) .
- آبکامه : نان خورشی است که از: ماست، شیر، تخم سپندان ، خمیر خشك شده، و سرکه سازند و آنرا بعربی (مری) خوانند.
- آبگیر : تالاب، استخر، در متن مراد مثانه و آبدان میباشد.
- آبگینه : بلور ، شیشه
- آبگینه شامی : شیشه ساخت شام که در روزگار پیشین در شام نازك و ظریف ساخته میشده است.
- آچار : ترشیهای گوناگون، اصلا آچار بمعنی چیز درهم- آمیخته است و چون ترشیها و سالتها از انواع سبزی و ترشیها درهم آمیخته است آچار گفته شده. در معنی نخستین گفته است :
- ز آچارها هرچه باشد عزیز
ترنج و به و نار و نارنج نیز
- آذریون : و آذرگون يك گونه از بته گل همیشه بهار، و بزبان محلی پارسی گل گاو چشم و بتازی شقائق میگویند. فرهنگ جهانگیری و آندراج .
- آرنج : بندگان دست، بازو از بندگان تادوش، ساعد.
- آزاد درد : بیماری که بتازی نفرس گفته میشود.

آس :

سنگ آسیاب، دوسنگ که بدانها دانه‌های گندم را آرد کنند. و آنچه که بآب گردانند: آسیاب، و آن که با باد گردد: بادآس. و آن که بادست گردد: دست‌آس، و آن که با خر گردانند: خرآس گویند.

آهار :

بسکون راء مهمله (پارسی است) بمعنی : خورش کسیکه آهار نخورده باشد باو: ناآهار میگویند، یعنی : خورش نخورده، مخفف آن (نهار) است، و اکنون بخلاف اصل لغت (نهار) را بمعنی خورش خورده میگویند. آنندراج

آوند :

وزن پابند: آن ریسمان را گویند که دو سر آنرا به دو چوب بندند و خوشه‌های انگور بر آن آویزند. سوزنی بدین معنی گوید:
از دارعنا گشت حسود تو نگونسار
چون خوشه انگور برآوند شکسته
و آوند: بمعنی: دلیل و برهان. فردوسی گفته است:
چنین گفت با پهلوان زال‌زور
چو آوند خواهی به تیغم نگر
و آوند: بمعنی کاسه، کوزه و دیگر ظروف و اوانی
عربی وعاء و بهمة معانی : آونگ بگاف نیز گفته میشود. آنندراج

۱

ابازیر :

بفتح اول و کسر زاء (عربی) جمع بزر : دیگ ابزار و توایل که خوراك را بدان خوشبوی کنند. (قلقل و زردچوبه و هرچه از اینگونه است). آنندراج

ازخ :

بفتح اول و دوم : دانه‌های سخت که بر تن مردم
برآید و درد نکند، و بتازی (ثلول) خوانند. آندراج
بکسر اول و فتح سوم: بذر قطونا (تخم کتان) ، و
معنی ترکیبی (اسبغول) : گوش اسب میباشد ، چه
غول بمعنی گوش بنابراین میشود اسبغول.
برهان قاطع

اسبغول :

استسقاء :

ابن سینا در قانون میگوید: «بیماری استسقاء سه گونه
است: استسقاء زقی، استسقاء لحمی، استسقاء طبلی»
قانون.

استقسات :

جمع استقس بضم اول و سکون دوم و ضم سوم و چهارم
معرب: «استاکوسا» در زبان یونان بمعنی: اصل ،
عنصر ماده و بمعانی قریب بمعنی اصلی استعمال میشود.

اسلع :

گوژپشت، که نیز بتازی: (احذب) گویند، کسیکه در
پشت گوشت فزونی داشته باشد. ابرص را نیز گویند.

اشنان :

چوبك، گیاهی است که بدان جامه شویند.
و چوبك: «بیخ خاری است که پیارسی آدریون و
بیونانی قوطوما گویند، و بزبان شیرازی چوبك
اشنان گویند.» آندراج

افشرده :

فشرده آب میوه‌ها، جرجانی درباره نامهای خوراکیها
و آبکامه‌ها گوید: آنچه را از گوشت بزغاله کنند
آنها افشرده گویند...» ذخیره خوارزمشاهی.

انبجات :

انبه نام میوه هندی معروف میباشد که به انگلیسی
آنها: مگنه گویند و انبج معرب آنست.
امام‌راد ابو منصور - چنانکه خود شرح کرده است -
میوه‌های پرورده درشکر میباشد. شاید از قدیم الایام

چون برخی میوه‌ها را در هندوستان با شکر پرورده
 میکرده‌اند مانند: زنجبیل، انبه، آمله، نارگیل و جز
 آنها پزشکان و ایرانیان شرقی بواسطه نزدیکی بهند
 این اصطلاح را از آنها گرفته و هرگونه میوه‌ها را
 که در شکر پرورده میگردند انجباب می‌گفته‌اند.
 آنندراج

انگدان :

معرش، انجدان می‌باشد، و بزبان تبری (طبرستانی)
 گلوپر و پیارسی اشتراغاز گویند. گیاهی است که
 صمغ آنرا بعربی حلتیت و پیارسی انگژه گویند.
 تن انسان .

اندام :

زیبا ساختن ، مرتب کردن ، استوار کردن .

اندام دادن :

بکسر اول زغال (زغال) چوب . برهان.

انگشت :

در متن بمعنی مجاری و پاره‌های میان تهی که در تن
 می‌باشد مانند: روده‌ها، رگها، و جز آنها.
 این کلمه پارسی سره است و معرب آن: (ودج) و جمع
 آن اوداج می‌باشد که برگهای قوی گردن گفته
 میشود.

اوداگیاها :

اصل پارسی این کلمه یعنی (ودگ) و (اودگ) در زبان
 پارسی فراموش شده و متروک گردیده و بجای آن
 معرب آن (ودج) و (اوداج) استعمال میشود اما یای
 قبل از (ها) علامت جمع و برای نسبت نمی‌باشد ، بلکه
 نوعی است از استعمال کلمه که در این متن نظیر دارد
 چنانکه: رودکانی که مراد رودگان یا روده‌ها می‌باشد
 و در دوسه مورد نیز بدون الف یعنی: وادگیاها و
 وادگی آمده است.

ب

نام بیماری است، یکی از نامهای ادویهٔ مرکبه میباشد. **باجور :**

و بادرونه و بادر نگبویه : بادل ساکن و رای مفتوح
وبای مضوم (پارسی است): گیاهی است خشبوی و
آنها: دافع سم میدانند و معرب آن (بادرنجبویه)
میباشد. **آندراج.** **بادرو :**

بکسر اول و فتح دوم بتازی : شبر . ویک بدست
بمعنی: یک شبر، یعنی : یکوجب. **آندراج.** **بدست :**

شاید: پرآرد؟ بضم پای پارسی که معنی آن معلوم
است و شاید درست آن: «پرآزده: بضم پای و سکون
زای معجمه و در آخر دال و ه: آرد خمیر کرده
که آنرا بجهت یک ته نان گرد و گلوله کرده باشند و
بکسر اول هم آمده است. **آندراج**، و شاید: «بزم
آورد» باشد؟ (ویک ته نان) یعنی: یک تا یا یکدانه،
و ته مخفف تا میباشد. **برآرد :**

فضول آدمی. **براز :**

بفتح پای اول و سکون راء و ضم باء دوم و فتح راء
دوم جرب پارسی است، بتازی قوبا. **بربوره :**

برخویشتن یافتن
گوناگون :

اندیشه‌های بد، اندیشه‌های یاوه، خیالات باطل.

برسام :

بفتح باء و سکون سین پیوند دو واژه است: (بر)
بمعنی سینه و (سام) بمعنی: بیماری.

ازین رو: (برسام) بمعنی: بیماری سینه یا درد سینه
میباشد چنانکه: (سرسام) بیماری سری یا در دسر است
که یونانی: (قرانیطس) گویند. و شوصه معرب برسام
میباشد، و ذات الجنب نیز گفته میشود. و اکنون:
(سینه پهلوی) گفته میشود.

و نیز سام بمعنی: ورم و آتش، آمده است.

برهان و آنندراج

برش و نمش:

نقطه های زرد و سرخ که بر روی (صورت) و اندام
پدید می آید اکنون كك و مك گویند، و در کامل الصناعة
(در يك جا النمش والبرش و جائی دیگر الكلف و
النمش) گویند:

النمش بفتح نون و فتح میم محرکه نقط بیض و سودا و
بقع تقع فی الجلد تخالف لونه قاموس

بزم آورد :

به کلمه نواله در حرف (ن) رجوع شود.

بست :

در فرهنگ برهان قاطع گویند: «بستج: بضم اول و
سکون دوم و فتح فوقانی معرب بستك است، و آن
صمغی است که آنرا کندر گویند: و بعضی گویند
صمغ درخت پسته است.»

برهان قاطع

بق :

بضم اول بتازی کسیکه سیاهی چشمش بیرون جسته
باشد.

بلادر :

وزن بهادر: بار درختی است در داروها بکار برند، و برخی نام خود آن درخت را بلادر میدانند. و بلادر به ذال نقطه دار معرب بلادر است. آندراج قرا بادین قانون بوعلی.

بلاده گفتن :

بلاده. بفتح با و فتح دال عربی است بمعنی: سستی و کندی خاطر.

بلابه :

بلابه: بکسر بای اول و فتح بای دوم وزن کلایه پارسی است بمعنی: هرزه گوئی، بیهوده گوئی، یاوه گوئی، نابکاری، بدکاری و آنچه که در عبارت متن مناسب است بلابه پارسی است نه بلاده عربی. گویا بواسطه نزدیکی این دو کلمه از جهت شکل و وزن مؤلف یا کاتب میان معانی آنها نیز اشتباه کرده است؟

بلوطه :

شیاف، بندقه و فسد و سبار

بودینه :

بودینه، پودنه، وپونه، تره ایست خوشبوی که برادر نعناع می باشد، و بودینه معرب آنست، و بزبان خوزستان پیتنك.

بوذه :

(خوراکی است از آبکامهای گوناگون) - جز پودنه است و چنانکه در متن تفسیر شده است: «آرد جو را خمیر کنند، فطیر و زوالها کنند... و این را بوذه گویند.»

بوی افزار و بوافرا : ادویه که در دیگ ریزند مانند: دارچین، فلفل، میخک، بعربی توابل و ابازیر .

بیماریهای آلی :

مجوسی اهوازی در تعریف بیماریهای آلی میگوید: «... فی صفة الامراض الالیه فاصنافها اربعة : المرض الحادث فی هیأت الاعضاء و صورها،

المرض الحادث في مقدارها،
المرض الحادث في عدد (يا عدد) الاعضاء،
المرض الحادث في وضعها،
ترجمه:

«... در توصیف بیماریهای آلی این بیماریها چهار گونه
است:

بیماریها که در ساختمان پاره‌ای تن و در شکل آنها
پدید آمد،
بیماریها که در اندازه آنها پدید آید،
بیماریها که در شمار پاره‌های تن (یا در غده‌ها) پدید
آید، بیماریها که در وضع اعضاء تن پدید آید.
الكامل الصناعة الطبية
از علی بن عباس مجوسی اهوازی.

پ

- پالوده :** معرب آن : پالوده : صاف شده ، و پالودن : صاف کردن.
- پرکار :** بضم حرف اول نام پارسی بیماری که بتازی (سلس- البول گفته میشود وبرکار رسم الخط (پرکار) است، بوعلی نیز «تقطیر البول» تعبیر نموده است - قانون. در «بستان الاطباء» میگوید: پرکار پارسی است، و یونانی: دیابیطس گویند.
- پشت‌مازه :** مازه استخوان پشت، و گوشت روی مازه را پشت مازه گویند.
- پشمارمرده :** تلفظ دیگری است از کلمه: پژمرده.
- پی‌گرده :** پیه روی کلیه است چه گرده بضم گاف کلیه (قلوه) است .

ت

- تپیدن : از کلماتی است که در زبان پارسی بدوگونه حرف نوشته میشود مانند: تپیدن و طپیدن - شصت و شست - سطر و ستبر - اصطر و استخر - توس و طوس - تلخ و تلخ .
- تراشه : خورده و آنچه که از تراشیدن چیزی بهمرسد مانند: تراشه چوب ، قلم و غیره.
- تقطیر : حالت سلس البول که پیارسی، پرکار (بضم پاء) گویند.
- توابل : بفتح اول و کسر باء جمع تابل (عربی) میباشد. ادویه که در خوراکها ریزند مانند: میخک، فلفل و غیره.

ج

جرب :

بفتح اول و دوم: نام بیماری است که پی‌ارسی برپوره، و بتازی قوبا و نیز جرب گویند: چهار گونه است و هريك را ییونانی نامی است: سوطس، طراقطیس، طاقرسیس، اطولوسیسی. ذخیره خوارزمشاهی

جشا :

در قانون این بیماری چنین توصیف شده است: «فی جشا الاجفان يعرض للاجفان عسحر كة الى التغميض عن انفتاحه ، والى الانفتاح عن تغميضه مع وجع و حمرة».

قانون ابوعلی بن سینا

جلع :

در اصطلاح پزشکان شکم روش ، و در لغت جلع : بی‌شرمی، لخت شدن و برهنه عور شدن.

جوز :

بفتح جیم معرب گوز ، گردو.

چ

چربو :

چربش بمعنی : چربی است
مولی بلخی خراسانی گفته است:
چربش آنجا دان که جان فربه شود
کار ناامید آنجا به شود

آنندراج

کلمه چربو بهمین شکل در نثر قدیم پارسی نیز آمده
است، چنانکه در «ذخیره خوارزمشاهی» - از پزشک
نامدار گرگان سید اسماعیل در فصل «اندر شناختن
خوراکهایی که گواراست: هرچه درشت، و ناخوش
مزه، و خشک، و سخت، و بسیار چربو نباشد ...» .
ذخیره - مخطوطه کتابخانه ملی ملک .

چوزه :

چوژه بضم چ ساختهای دیگر است از واژه : جوجه،
یابسخن دیگر ساختمان پارسی واژه نیم معرب جوجه
است، که بچه ماکیان باشد.

جامی گوید:

جره بازت که شکاری فکن است
جیره اش چوزه هریوه زن است

ح

حزاز :

سپوسه سر درقانون ابن سینا آمده است: «فصل فی- الحزاز ... و هو الابریه اعنی : النخالة تتكون فی- الرأس ...»
هبریه نیز گفته میشود.

و در ذخیره خوارزمشاهی گوید: حزاز بفتح اول نام بیماری است که برتن مردم پدید آید و آنرا بتازی : قوبا گویند. و در کامل الصناعة بیماری سعه و حزاز را در يك فصل آورده است.

حسور :

بضم اول (بتازی) مانده شدن چشم و فرو ماندن از بینائی و یا فرو ماندن چشم از دیدن.

حسنوار :

این واژه بیگمان نادرست است، شاید اصل درست آن: «حسور» وزن صبور بوده که بتازی کور و نابینا را گویند، و یا شاید اصلش حسور بضم اول بوده که آن در زبان تازی بمعنی کور و نابینا میباشد.

حصف :

بفتح اول و دوم در زبان تازی خارش، و گری خشک و نیز ابتلاء باین بیماری . و بعضی اقسام آن بیماری را «بنات اللیل» گویند. قانون بوعلی آنندراج.

خ

خایه نیم برشت :

خایه تخم ماکیان (تخم مرغ) و خایه نیم برشت (چنانکه امروز گویند): تخم مرغ نیم رو مییاشد، و این از اصلاحات ابن سینا مییاشد در قانون.

خرفه :

وزن طرفه (پارسی) تره ایست و نام دیگر آن: پرپهن مییاشد و معرب آن (فرفخ) است . در خوزستان پرپهن گویند.

و بتازی آنرا: «بقلة الحمقاء» خوانند.

خشار :

بضم اول (پارسی) پیراسته و پاك کرده شده، و خشاره نیز بهمین معنی است . و آنچه از فلزات که بکار نیاید (قراضه). آندراج

خشك ریش :

برهمه زخمهای خشك گفته میشود، و نام زخم و بیماری ویژه ایست.

خوانیق :

بحه، دبیّه ، لوزتان.
در قانون گوید: «فصل فی الخوانیق والذبیح، ان-
الاختناق هو امتناع نفوذ النفس الى الریه والقلب...»
قانون.

خون کت؟:

(کذا) گویا: لت باشد بفتح لام یعنی: لخت و پاره
یعنی: پاره خون و لخت خون ؟

د

- داحس : «الداحس: ورم حار يعرض في جانب الظفر...» قانون
«باب دهم اندر داحس: آماس گرم بود، کلمه داحس
در این باب مکرر آمده و همه جا به خ نقطه دار نوشته
شده است. ذخیره خوارزمشاهی
- دبشوار : لغتی است در دشوار.
- دبق : «دبق: معروف وثمرته مثل الحمص الاسود غیر خالص-
الاستداره...» قانون ابن سینا.
- دبيله : ریشی است با آماس برتن.
در قانون بوعلی گوید:
«فصل فی الدبيله اکثرها یكون بعد ورم حار فان اخذ
یجمع صار دبيله...» قانون .
و در قاموس : «الدبيله : داء فی الجوف او خراج و
دمل یظهر فیہ».
- دراز دنبه : در منابع به نظر نرسید.
- درخمی : وزنی است معادل يك درهم و این کلمه یونانی است.
- دمزدن : تنفس (نفس زدن).
- دوالی : نام بیماری است.
- دوسکر : بتازی لزج، سید اسماعیل گرگانی گوید: «دوسکر
را بتازی لزج گویند...» ذخیره خوارزمشاهی .
- دوسنده : چسبنده ، دوسانیدن : چسبانیدن.
- فرهنگ جهانگیری

ذ

ذرور :

داروی خشك كه در چشم ریزند، و نیز هرداروی
خشك كه بر ریش ریزند. فرهنگ جهانگیری و آندراج
و در قانون بوعلی بعضی موارد به ذال و بعضی به زاء
نوشته شده و عیناً در ذخیره خوارزمشاهی گاهی به
زاء و جایی به ذال نوشته است.
اما ظاهراً صحیح آن ذال میباشد.

ر

ربو :

این کلمه در متن بدین شکل نوشته شده است :
 «ربوتفه» گویا اصل این کلمه باید چنین باشد
 (ربونفس)؟ و ناسخ نتوانسته است آنرا بخواند و آنرا
 بدین صورت لایقراء نوشته بدلیل شرحی که در دنبال
 آن آمده که تقریباً عبارت بوعلی در قانون میباشد ،
 اینك عبارت قانون «الربو علة ريئيه لاتجد الموادع معهابدا
 من تنفس متواتر مثل النفس الذی يحاوله المخنوق او-
 المكدود...» قانون ابوعلی بن سینا
 و ممکن است : ربو و ذبحه باشد؟ چه در کامل الصناعه
 گوید: این بیماری اگر در حلق باشد ذبحه نامیده
 میشود ، و اگر در ریه باشد ربو گویند. کامل الصناعه
 مجوسی اهوازی.

رجا :

نام یکی از بیماریهای زنانگی است، در قانون به راء
 بی نقطه و در کامل الصناعه به زاء نقطه دار آمده است
 و در ذخیره خوارزمشاهی - نسخه مخطوطه مورد
 استناد - جایی به راء و جای دیگر به زای نقطه دار
 نوشته شده است.

رزه :

بفتح اول و تخفیف دوم: ریسمانی که هردوسر آنرا
 برجائی بندند و جامه برآن اندازند . و نیز بمعنی :
 سگ انگور است که بتازی عنب الثعلب گویند.

رعونت :

این بیماری - یا حالت - در قانون چنین توصیف شده است:

«فصل فی الرعونه والجف ... حالة شبيهة بالخرفیه و- الصبویه» قانون شیخ الرأیس.

رکو :

بکسر اول و ضم دوم و واو مجهول : کرباس ، جامه کهنه و سوده و از هم رفته ، رکوک و نیز رکوه و رکوی نیز آمده است.

برهان قاطع

ریم آهن :

چرک و زنک آهن که در هنگام گداختن در کوره بماند و بهنگام پتک زدن از آن ریزد. برهان قاطع

ریوند پارسی :

بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم دارویی است معروف که اسهال آرد، و بتازی راوند گفته میشود. آندراج - برهان .

ز

زاک :

باکاف پارسی گوهر است که از کان خیزد و بنمک ماند
و آن پنج رنگ مییابد:
زاک سرخ، بزبان روم قلقدند.
زاک زرد، بزبان روم قلقطار و بیارسی زاک اشترددان
زاک سبز، بزبان روم قلقدیس
زاک سفید، بتازی: شبیمانی
زاک سیاه، بتازی: زاج الاساکفه، برهان قاطع

زحیر :

نام بیماری است.

زلق الامعاء :

در قانون: «زلق المعدة» و در کامل الصناعة الطیبه از
مجوسی اهوازی: «زلق الامعاء».

زوفاء :

ابن سینا در قانون گوید: «... زوفاء رطب و هو و سبخ
يجتمع على اصواف الیات الضأن بآرمینیه ...» قانون.
و در جای دیگر گوید: «... زوفاء: یابس منه جبلی و
منه بستانی ...» قانون.
در متن کدام یک مراد است ؟

زوالها :

گویا جمع است، و مفرد آن: زاوله و بنظر میرسد
که در متن غلط است و درست آن: «نواله» است که
با عبارت و مطلب متن کاملاً مناسبت دارد.

س

سارموره :

نام پارسی یکی از بیماریهای چشم میباشد. در بستان-
الاطباء این کلمه چنین تفسیر شده است: «تعریف:
موسرج اسم فارسی فصیحیه مورسرك تفسیره رويس
نمله» (نقل از بستانالاطباء) .

- رويس بضم راء و فتح واو مصغر کلمه تازی رأس
یعنی سر میباشد بنابراین معنی رويس نمله : سرک
مورچه میباشد.

و نجیب الدین سمرقندی پزشک این واژه را چنین
تفسیر کرده است:

«الموسرج هی خروج الطبقة العنیه عند انخراق القرنيه
... هذا اذا خرج جزء يسير منها كراس النمله...» (نقل از
نجیب الدین عمر المتطبب السمرقندی مخطوطة کتابخانه
ملك).

این نام چنانکه دیده شد در برخی کتب طبی بشکل:
مو سرج و مورسرج آمده و در ذخیره خوارزمشاهی
بساخت: سارموره آمده است که سار تلفظی میباشد
از سر یعنی بیماری شبیه به سرمورچه در فرهنگها
کلمه سار موره دیده نشد.

شاید حرف راء در کلمه سار زاید و اشتباه قلم نویسنده
باشد؟ و بگوئیم اصل کلمه و درست آن چنین بوده:
ساموره پیوند از دو کلمه «سام» و «ور»، سام بمعنی
درد و ور علامت صفت است مانند: هنرور، چنانکه

گویند: «سرسام» و «برسام» که سردرد و سینه درد باشد - بر بمعنی سینه است - بنابراین معنی آن میشود: دردور و سام بمعنی هر برجستگی نیز آمده است چنانکه پستان‌بند زنان را «ساماچه» و «سامانچه» میگویند. فرهنگ آندراج

در برخی فرهنگها واژه «موژان» را - بضم میم - بمعنی: چشم پرکرشمه، چشم شهلا، نرگس شگفته. آندراج
 بنابراین میتوان گفت: «سارموژان» است، که برعکس نهند نام زنگی کافور.

و در طب افریزی این واژه به‌خاء نقطه بالا: مورسرخ نوشته شده است وی میگوید: «المورسرخ: خروج العنیه عند انخراق القرنيه لبثرة او قرحة او خراجة فيها كراس النملة فما كان كالعنیه یسمى العنیه، او اعظم یسمى المسماری، او اعظم یسمى الفلکی...» نقل از کتاب «مختصر الطب - تالیف علی بن عبدالله المتطبب افریزی مؤلف این کتاب را در سال ۷۹۵ هجری در دیه‌افریز از دیه‌های شیراز در عهد فتوحات تیمور کورکانی نوشته است.

پس از این سخنان درست همان است که در متن آمده «سارموره» - سرمورچه - دردی که مانند سرمورچه است.

سباب : از حالاتی که بایماری طاعون باشد.

سبات : بیماری که خواب‌گران و دراز آرد.

سبار : میلی که بدان ژرفای زخم را بیازمایند، یکی از ابزارهای کارد پزشك.

- سپندان : خردل : بتازی حب الرشاد.
- سپوس : بفتح اول و ضم حرف دوم پارسی است: پوست گندم یعنی آنچه که در غربال بعد از بیختن باقی ماند.
- سپوسه : بفتح اول و واو مجهول پارسی است: خشکی باشد مانند سپوس که بسبب ییوست مزاج در سر آدمی پیدا شود.
- سحج : خراشیدن و پوست باز کردن ، نام بیماری است که از خراشیده شدن روده ها بهم رسد.
- سداب : بضم اول گیاهی است داروئی مانند پودنه و آنرا فیجن گویند.
- سذاب : بکسر اول معرب سداب است و آن تره ایست بسیار سبز گلش زرد و عصاره آن مدربول و مسقط جنین است. آندراج
- سرشك : اشك چشم، شراره آتش، و گاهی قطره باران نیز سرشك گفته میشود.
- سطبر : شكل دیگری از نگارش كلمه ستبر.
- سعه : نام بیماری است که بیارسی: «شیربنگ» گفته میشود، ابن سینا درباره این بیماری گوید: «السفة: قروح- تخرج فی الرأس او الوجه ... ثم تتقرح قروحا - خشک ریشیه ...» و در جای دیگر گوید: «فصل فی- السفة والشیربنج...»- قانون. شیربنج معرب شیربنگ میباشد که بیماری است که بتازی سعه نامیده میشود. و نمله نیز يك گونه از این بیماری میباشد.
- سلاق : «سلاق بالیونانیه انبوسیماء، وهو غلظ الاجفان».
- قانون بوعلی

سل کوب :

این کلمه را در جایی ندیدم نمیدانم غلط است یا اصطلاحی است ؟ اگر آنرا پیوند دو کلمه سل و کوب بگیریم معنی مناسبی دارد زیرا:

سل: بفتح اول و تشدید لام در اصطلاح پزشکان بریدن رگ را گویند. و بکسر اول آنچه بیرون کشیده شود از چیزی و بضم اول قرحه‌ایست که در شش حادث میشود از پس ذات‌الریه یا از پس بیماری ذات‌الجنب کهنه که لازمه آن سرفه و تب دقی است.

معرب سوده است بمعنی: ساییده و کوبیده.

سوذه :

سوسیر :

این کلمه مرکب از دو کلمه است (سو) + (سیر)، سو بضم سین و سکون واو بمعنی شعله، روشنی، تابش زبانه کوچک آتش و سیر بکسر سین و سکون یاء: بسیار، پر، بخشنده، دهنده، بنابراین سوسیر یعنی روشنی ده که صفت چیزی جز چراغ نمیباشد. کلمه سوسیر در فرهنگها دیده نشد.

ش

شبرم :

بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم و میم ساکن گیاهی
است شیردار که بیشتر در بیابانها و کناره‌های جویها
میروید رنگ ساق آن سرخی میزند و دانه دارد
باندازه نخود و آنرا بشیرازی (گاوینطونك) خوانند.
برهان قاطع
شیر این گیاه اسهال آرد و بکار بردن آن بس خطرناك
است.

فرهنگ آندراج
سید اسماعیل گرگانی میگوید: «شبرم: گیاهی است
اندر بوستانها روید، و اندرمیان کشتزارها، او را
ساقی است راست و بر ساق او زغبی است و اندرمیان
وی شیری است و بهترین آن ...»
ذخیره خوارزمشاهی

شری :

آماس و خراج بود، و خراج آماس گرم بود. ذخیره
خوارزمشاهی.

شش :

جگر سفید پاریسی است.

شعیره :

نام تازی بیماری است، ابن سینا در تعریف آن گوید:
«الشعیره ورم مستطیل علی حرف الجفن یشبه الشعیره فی
شکله ومادته فی الاکثر دم غالب».
قانون ابن سینا

- شره : کوتاهی پلك چشم.
- شوا بل : این کلمه ظاهراً نادرست و صحیح آن توابل میباشد؟
- شهوة الكلیه : ابن سینا دربارهٔ این بیماری گوید: «جوع کلبی وهو- المسمى بالیونانیة پولیموس...» قانون
- شیر فام : در فرهنگها دیده نشد.

ص

- صداد : نام دورگ است زیر زبان.
- صنوب : گویا متن غلط است و صحیح آن صبوب باشد . از صب بمعنی : ریختن .

ض

- ضفدع : نام بیماری است ، در قانون بوعلی سینا و ذخیره خوارزمشاهی نیز آمده است.

ط

- طاع :** گویا متن مغلو ط است و درست آن صاع میباشد که نام کیل مشهوری است بزبان تازی معادل چهار من.
- طباهه :** طباهه و طباهج معرب (تباهاه) و (تابه) پارسی میباشد و طباهه گوشت سرخ کرده در روغن را در تابه (اکنون ماهی تابه) گویند.
- طرفه :** «نقطه خونی است سرخ، یا خون کهن و مرده و سیاه رنگ که از یکی از رگهائی که در چشم در اثر وارد شدن ضربه پاره شده است و یا هر سبب دیگر که موجب پاره شدن رگها میگردد، مانند: امتلاء، ورم، و مانند آنها ...» قانون ابن سینا.
- طرش :** در لغت تازی کری اندك را طرش و تمام (همه) کر را اصم گویند. فیروزآبادی گمان کرده است که شاید پارسی باشد وی میگوید: «الطرش: اهون الصم او هومولد ...» قاموس المحيط
- طسو :** معرب «تسو» میباشد، و تسو و تاس پیارسی بمعنی: بهره، بخش و قسمت است.

ظ

ظفره :

بضم اول و فتح راء نام تازی یکی از بیماریهای چشم میباشد. ابن سینا میگوید: «ظفره: زیاده من الملتحمة - او من الحجاب ...». قانون ابن سینا.

ع

عقاقیر :

بفتح عین و کسر قاف دوم جمع : عقار بضم عین و تشدید قاف بمعنی ادویه گیاهی در قدیم فروشندگان داروهای گیاهی و غیره را عقاقیری میگفته اند، اما اکنون در بلاد عرب داروخانه و دارو فروش را صیدله و صیدلانی میگویند.

عذیوط :

معنی لغوی و اصطلاح پزشکی این یکسان میباشد (عربی است) فیروزآبادی میگوید: «عذیوط وزن عصفور بضم عین (و نیز بکسر عین) الثیاء و الث و الثموت هر سه کلمه بمعنی عذیوط میباشد. قاموس - المحيط .

غ

- غرب :
بفتح اول ودوم بتازی نام یکی دیگر از بیماریهای چشم
میباشد ابن سینا میگوید: «الغرب: ورم الموق...» .
قانون
- غضاريف :
غضروف استخوان نرم که پیارسی کرنجی نامیده می-
شود.

ف

- فتق :
فرق ، قبله
- فرسه :
بفتح اول ودوم: گوژ و گوشت فزونی که در پشت
باشد و حدبه بفتح اول ودوم نیز گفته میشود ابن سینا
در تعریف این بیماری گوید:
«فصل فی علاج الحدبه وریاح الافرسه ...»
قانون بوعلی
- فسرده :
بضم فاء و سین و سکون راء و فتح دال. (به کلمه
مصوص رجوع شود).
- فلغمونی :
الماشری ، نملة یا نملة الساعیه ...
«فصل فی الفلغمونی العارض لنفس جوهر الدماغ ...»
از قانون بوعلی

ق

قرباذین :

و نیز: قربادین ، اقرباذین، اقربادین:

این واژه را نمیتوان یونانی دانست، زیرا در صدر جنبش فرهنگی اسلامی بسیاری از کتب طبی و آثار مشاهیر پزشکان و استادان نامدار طب یونانی بزبان اسلامی ترجمه شد، و در میان اصطلاحات طبی بسیار که عین لغت یونانی آنها رواج یافت کلمهٔ قرباذین - بهیچ يك از اشکالش - شناخته نبود . حتی مهم ترین و نخستین کتاب داروشناسی، یعنی کتاب دیسکوریدوس - که در شناخت گیاهان داروئی می باشد - به نام : «الحشائش» - که ترجمهٔ نام یونانی آن بود شناخته شد - هیچ کس از پزشکان آنرا بعنوان (قرباذین) نگفت و شناخت .

اما از اوایل سدهٔ سوم این کلمه شهرت یافت، و هر يك از پزشکان که درطب کتابی نگاشته فصل داروشناسی آنرا بنام (قرباذین) خوانده است . چنانکه شیخ - رئیس ابوعلی بن سینا - که از پزشکان نامدار ماوراء النهر خراسان بوده - فصل داروشناسی کتاب قانون را بعنوان کتاب الاقرباذین گفته ، و جرجانی فصل دارو شناسی ذخیره را قربادین نوشته .

قدیم ترین قرباذین ها قربادین شاپور پسر سهل رئیس بیمارستان اهواز میباشد (که بنام: «الادویه المركبه» موسوم است) میباشد . يك نسخه مخطوط

از این قرا بادین در کتابخانه ملی ملك موجود است.
 باری بیگمان کلمه قرا بادین از اصطلاحات متداوله
 دانشکده طب چندشاپور به بغداد آمده است که
 پارسی الاصل میباشد، اما سریانی بودن آن بسیار بعید
 است.

قرانوس :

از اوزان و مکاییل طبی یونانی است .
 جرجانی در کتاب ذخیره در فصل اوزان و مکاییل طبی
 میگوید: بسیاری از اسامی واصطلاحات اوزان و
 مکاییل طبی لغت یونانی میباشد که مترجمان کتب طب
 یونانی عین اسامی یونانی را آورده و بعداً استعمال
 آنها رواج یافته است (ذخیره خوارزمشاهی).

قرنفل :

(عربی است) میخک ، گیاهی است خوشبوی که آنرا
 در داروها و بوی افزار خوراك و دیگ بکار میرند.

قلع :

بکسر قاف خون، و نیز سپوسه مانندی که بر پوست
 تن بیمار جرب دار پدیدار گردد، ابوعلی بن سینا گوید:
 «... قلع : الدم ، وایضاً مایکون علی جلد الا جرب -
 کالقرش ...» قانون.

قنینه :

وزن کمینه: آوندی است که باده در آن پر کنند، مانند
 شیشه و صراحی (بطری یا تنگ) .

قنینه آبگینه :

قنینه که از شیشه و بلور ساخته شده است.

قنینه گردن دراز :

قنینه که گردن باریک و درازی داشته باشد.

قوبا :

دمیدگیها بود - جوشهای ریز که بر تن مردم پدید
 آید. به حرف ح حزازة مراجعه شود.

قولنج :

نام بیماری است، بزبان یونانی: (ایلاءوس)، وپارسی
 آنرا: (برسام) گویند. اهوازی در وصف این بیماری
 گوید:

«القولنج وهو المعروف بإيلاءوس، وهو أصعب اصناف القولنج...» - كامل الصناعة الطبية، از علی بن عباس مجوسی اهوازی شاگرد ابوموسی بن سيار.

قوطلی :

این کلمه تا اندازه مخدوش نوشته است، بقرینه و قیاساً خوانده شده است نام وزنی است از اوزان طبی و یونانی است، ناگفته نماند بیشتر اوزان طبی یونانی میباشد.

در کناش الساهر مکاییل و اوزان طبی یونانی را نقل از کتاب «الاوزان والمکاییل» قسطابن لوقا به تفصیل آورده است اینک برخی از آنها :

نامهای کیلها	وزن آن از روغنها	از شربتها	از عسل
مادیون	معادل ۷۲ رطل	۸۰ رطل	۱۰۸ رطل
قسط	معادل ۱۸ اوقیه	۲۰ اوقیه	۲۷ اوقیه
قوطلی	معادل ۹ رطل	۱۰ رطل	۱۳ رطل
اکسوثافن	معادل ۱۸ درخمی	۴ درخمی + یک اوقیه + ۳ اوقیه	

(نقل از کناش الساهر - مخطوطه کتابخانه ملی ملک)
 و از جمله اوزان طبی یونانی: درخمی بندقه، قیراط، نطل، قسط، قنطار، استار، مرانوس، طالیقون، رطل، قوطلی - نام کیل نیز میباشد - قوطیل، سمطیس، سکرجه، باقلاء یونانی، باقلاء مصری، باقلاء اسکندرانی و غیره .. از مفتاح الطب - ابوالفرج بن - هندو.

قیروطی :

موم، و نیز نام داروی مرکبی میباشد که از گل سرخ و اکلیل الملك و زعفران و کافور و موم ساخته میشود. داروهای مرکبه را باصطلاح طبی کنونی اسپسیالیه میگویند.

کی

کابوس :

ابن سینا میگوید: «جاثوم و خائق نیز نامیده میشود، و این بیماری چنان است که مردم در آغاز خواب چنان پندارند که چیزی گران بر روی او افتاده و او رامی- فشارد، دم زدن بر او دشوار میگردد، و بتواند آواز یا جنبش کند و چون این حالت پایان یافت ناگهان از خواب بیدار میشود، و این بیماری مقدمه و پیش درآمد یکی از سه بیماری میباشد: یا صرع، یا سکنه، یا مانیا. اما این هنگامی است که این بیماری ناشی از مواد لزجه باشد نه از اسباب و علل دیگر...» - از قانون - گفتار پنجم در بیماریهای مغزی که زیانهای آن در کارها و حرکات ارادیه پدیدار میگردد چاپ روما (رم).

کام :

بتازی حنك بمعنی سقف دهان در فك اعلی، و بمعنی دهان نیز آمده است و مقصود از آن در متن همین معنی اخیر میباشد.

کامه :

در آبکامه به تفصیل درباره آن سخن رانده شد و آبکامه بسخن کوتاه نان خورشی است که از ماست، شیر، تخم اسپند، خمیر خشك شده (رشته بریده) و سرکه سازند، و آنرا بتازی (مری) گویند. و کامخ معرب آنست.

کبر :

بفتح اول و دوم معرب: «کور». کور پارسی است و آن میوه ایست معروف و ترش مزه که از آن آچار

سازند ، و اکنون آنرا : سماق و آشی که از آن
سازند : کوربا و کوروا میگویند . فرهنگ جهانگیری

بفتح اول: کاریز، تخته و چوب - درودگران را :
«کتگر و کتکار» گویند- ، وکت بمعنی: بعینه.
از برهان و فرهنگ جهانگیری

کت :

بکسر اول و سکون راء اندازه، بکردار يك جو :
باندازه يك جو .

کردار :

کرویا وزن (اغنیاء) تخمی است که آنرا زیره رومی گویند،
پارسی است و نیز نامهای دیگر پارسی آن نانخواه،
کروهه ، زنیان میباشد.

کروایا :

سید اسماعیل جرجانی کرویار را در ردیف زیره و
گشنیز نهاده و در وصف آن گوید:
«کرویا گرم و خشک است بدرجه سیوم ، بادهای
بشکند ...»

ذخیره خوارزمشاهی

کفانیدن بفتح کاف: شکافتن و ترکاندن. و کفانیده‌ها
شکافته شده و ترکانیده - برهان.

کفانیده :

بتازی : «لسان النار».

کفتگی :

در فرهنگها بمعنی: چمچه (قاشوق) آمده است. اما
در اینجا مراد، داروی خشکی است که آنرا در کف دست
ریخته و بخورند و اکنون در تهران (کفلمه) گویند.
شاید مراد آن باشد دارویی که با چمچه (قاشوق)
خورند .

کفچه :

وزن رستخیز پارسی است، چمچه بزرگ سوراخدار
که آنرا کفگیر نیز گویند . آندراج

کفچلیز :

كفك :

بفتحین: كف آب و صابون و كف شیر و مانند آن
پارسی است. آندراج

کلی :

کل بفتح اول و سکون لام (پارسی): کچل و گر ،
کسیکه سر او موی ندارد . آندراج

کلیچه :

بفتح اول (پارسی) کلید چوبین در سرای . و نیز بضم
اول نان کوچک روغنی.

و نیز نام وزنی است مساوی يك سوم (بلعك).

کناش :

کتاب مختصری است که اصطلاحات هر علمی را در آن
نویسند، مثلاً: کناش طب یعنی: مختصر اصطلاحات
لازم علم طب یا کناش هندسه که اصطلاحات ضروری
علم هندسه در آن نوشته شده باشد . بتازی آنرا :
«المدخل» گویند.

این واژه از اصطلاحات صدر نهضت فرهنگ اسلام و از
موضوعات دانشمندان ایرانی بغداد میباشد. و بعدها
مختصرات هر علم را که در آن مسائل لازمه آن علم
که محتاج الیه عموم است نیز کناش میگفته اند.

گویا این کلمه از واژه کنش یعنی: عمل آمده است.
و گفته میشود که این کلمه سریانی است و بمعنی دفتر
و یا مجموعه میباشد ، در صدر جنبش فرهنگی اسلامی
چند کناش در طب از فضلالی پزشکان سریان مانند:
حنین ثابت بن قره، ماسرجویه، ساهر - کناش الساهر از
نامدارترین کناشهای طبی بوده است، يك نسخه مخطوط
اکنون از کناش الساهر در کتابخانه ملی ملك موجود
میباشد.

کوامیخ :

کامه نام خوراکی است که در: «آبکامه» و «کامه»
گفته شد، و معرب آن «کامخ» میباشد و جمع آن
کوامیخ میشود.

كوك :

وزن دوك (پارسی) بواو مجهول (یعنی: تقریباً لایقراء)
كوك تره ایست كه بخورند و خوردن آن خواب آرد،
ونام دیگر آن در زبان پارسی: «كاهو» است.
انوری گوید:

جای رسیده باش تو كز بهر خواب امن
بگرفته فتنه را هوس كوك و كوكنار
و كوكنار : غوژه خشخاش میباشد. آندراج

كيلوس :

جرجانی در چگونگی شك و روده ها و گوارش
خوراك و كيلوس كه یونانی آنست گوید:
«طعام كه خورده شد بمعده آید، حرارت معده آنرا
بگوارد، و آبی كه از پس طعام خورده باشند با آن
بیامیزد، تا حرارت معده آنرا بتمام پزد، وبگوارد،
و چون كشكابی كند در رنگ و قوام كه پزشك آنرا:
«كيلوس» گویند.

واین گواریدن را پزشكان گواریدن نخستین می-
گویند ...». ذخیره خوارزمشاهی

كيموس :

گوارش دومین است یا هضم دوم است. پس از آنك
خوراك در معده بصورة كيلوس درآمد كه هضم اول
است خوراك حل شده در مرحله كيلوس وارد مرحله
كيموس میشود. كيموس نیز اصطلاح پزشکی یونانی
است.

ابومنصور درهم آمیختگی و پختگی غذاها را كيلوس
و فزونی آنرا كه غلیظ و ستر گشته كيموس نامیده،
اما عبارت بعد كه میگوید: «وطبیعت بازمانده بود از
كار» بهر دو معنی طبیعت كه خود کرده است درست
بنظر نمیرسد گویا در این جا دوسه كلمه از قلم كاتب
افتاده باشد؟

ابوالفرج علی بن هندو - شاگرد ابوالخیر خمار - این
دوا اصطلاح را بهتر از دیگران توصیف کرده میگوید:
«الکیموس هو المادة والخلط الذي يتولد في البدن ،
يقال هذا الطعام يولد کیموساً جيداً اوردیاً يراد به ما يولده
ذلك الطعام في البدن من الخط الجيد و الردی .
والکیلوس: هو الطعام والشراب اذا امتزجا في المعدة
وانطبخا صار کماء الشعیر» - مفتاح الطب . از ابوالفرج
هندو .

گ

گازران :

گازر رخت شوی .

گرده :

بیاری قلوه (کلیه). جرجانی در معرفی این عضو گوید:

«اندر تشریح گرده، گرده دواست یکی سوی راست، و دیگر سوی چپ، و شکل هردو چون نیم دایره است، و پشت آن محدب است، و هریک برباطی بر موضع خویش استوار میباشد، و هر گرده را با جگر پیوندیست به رگی که با خون آمیخته از جگر بیرون آید، و از خون جدا شود، و اندرین رگ بسوی گرده آید، و کار کرده این است...».

از ذخیره خوارزمشاهی

گفتار پنجم اندر تشریح گرده.

گندنا :

سبزی معروف است که اکنون آنرا: «تره» گویند. در ذخیره گوید: «گندنا شامی است و نبطی است و دشتی است نبطی گرم است بسه درجه...» ذخیره خوارزمشاهی.

ل

لزوج :

ولزوجت (عربی) است پیارسی: دوسکر جرجانی می-
گوید: «اندر شناختن غذاهاى ... هرچه خشك باشد
يا صلب يا دوسكر باشد ودوسكر بتازى لزج گویند»
ذخیره خوارزمشاهى.

لك :

این دارو را برخی از داروهای گیاهی میدانند و برخی
گونه از کهر با (بسد) ابن سینا در تعریف آن گوید:
«لك باليونانية (پولس) ، هو صمغ حشيشة شبيهة بالمر،
وطيب الراحه، ويجب ان يستعمل بحذر، وغلظه بعضهم
وقالوا لك هو الكهرباء ...».
قانون - ابن سینا - الكتاب الثانى - ادوية المفردة

م

مازو :

وزن بازو پارسی است: میوه درختی است که بدان پوست را دباغت کنند.

آندراج

مالنخولیا :

«يقال مالنخوليا لتغير الظنون والفكر عن المجرى الطبيعي الى الفساد، والى الخوف، والرداءة، لمزاج سوداوى يوحش روح الدماغ من داخل، و يفزعه بظلمته» قانون ابن سينا پس از شرح مبسوطی درباره این بیماری مغزی سخن را یکی از انواع دیگر آن بنام «مانیا» کشانیده و آنرا چنین می‌شناساند: «... وتفسير مانيا: الجنون - السبعي ...» قانون . مانیا: دیوانگی درندگی است. ابن سينا مالنخوليا و سرسام و كابوس را از انواع بیماریهای مغزی و دماغی میداند. و درباره سرسام میگوید: السرسام الحار وباليونانية: (كارانيطس) - قرانيطس ، قانون.

مرداسنگ :

و مردارسنگ: بضم میم و فتح سین : گوهری است که از سرب سازند، و در داروها بکار برند و معرب آن مرداسنج میباشد.

آندراج

ابن سينا این ماده را چنین شناسانیده است: «المرداسنج هو الآتك المحروق وقد يتخذ من غير الآتك» قانون

مری :

در «کامه» گفته شد . عربی کامه است.

مز :

بفتح اول و سکون زای نقطه‌دار (پارسی است) بمعنی :
مکیدن . و

مز : بکسر اول : اندازه و افزونی . و

مز : بضم اول : میخوش تره، و می‌ترش شیرین، و می
و افار ترش شیرین . آنندراج

سعدی گوید:

گفتم اگر لب‌ت گزم می‌خورم و شکر مزم
گفت خوری اگر پزم قصه دراز میکنی.

مسبار :

بکسر میم میل آزمایش که پزشکان بدان ژرفای زخم
را می‌آزموده‌اند.

مستگان :

مست بفتح اول ضد هوشیار، و مستگان: آب انگور
یا هر چه که مستی‌آور است.

و مست بضم اول (وزن شست) شکایت و شکوه .
و نیز بمعنی : بیخ گیاهی است خوشبوی که بعربی
آنرا : (سعد) گویند. و نیز بمعنی: اندوه و اندوهگین
را: مستمند گویند.

و «مسترو» نوعی از دو نوع مادر یون که آنرا هفت
برگ و خامالا نیز گویند که داروی برص و بهق باشد.

مصوص :

از خوراکیهای پخته است مانند لفایف
جرجانی درباره نامهای خوراکیها گوید: «آنچه از
گوشت بزغاله کنند آنرا فسرده گوینده، و آنچه از
گوشت گوساله کنند آنرا : هلام گویند. و انگدان
درافکنند. و مصوص براین نزدیک باشد، مگر آنچه
از کبوتر بچه سازند و سداب و سیراندرکنند، و نیز
مصوص از مرغ خانگی یا از تذرو و دراج سازند و

بعوض سداب و طرخون گشنیز کنند.»
ذخیره خوارزمشاهی

درد رودکانی.

مغص

بفتح اول، کسر دوم سکون سوم، کسر چهارم، فتح
پنجم: پارچ مسین گردن دراز. اکنون بزبان بومی
خوزستان آنرا: مسقنه گویند.

منیجنه :

بضم اول : چکمه است ، انوری گوید:
چون ز ابرام لبم دست ملک فارغ شد
گفت بختم خنکا کفش بنه موزه بخواه

موزه :

این کلمه در منابع به نظر نرسید، شاید «سایره» باشد؟
یعنی: موم معمولی . شیخ الرأیس در قرابادین قانون
میگوید موم دو گونه است: صافی و سیاه و خواص
واوصاف هر نوع را به تفصیل بیان میکند.

موم بایره :

دم تیره گون که در زمستان بر روی زمین پدیدار گردد.

میغ :

ن

نان حواری :

نوعی از نان

نان مینه :

نان میده به دال و به ذال معرب آنست میده آرد گندم است ، و نان میده نان که از آرد گندم خالص پزند، جرجانی میگوید: نان میده دیرتر از نان «خوشکار» از معده بیرون آید، و اصلاح او آنست که خمیرمایه او بیشتر کنند، و بوره اندر کنند. ذخیره خوارزمشاهی.

نصوح :

داروئی که در کام یا گلو ریزند.

نطول :

آن دارو بود که دارو گرم کنند و باندام بریزند.

نواله :

«بزبان خراسانیان: بزم آورد از گوشت بزغاله و بره و زرده خایه مرغ و سداب و کرفس و طرخون و کوك بیاید کرد و با آبکامه خورند.»
ذخیره خوارزمشاهی

واصیر :

آچارها بود، و وی آنست که ترها اندر آبهای ترش
پزند چون خل ...

ویولویا : اپولو:

(اپولو) ، (کسوثافن)، اپولوسه قیراط است ، هر
قیراطی چهارجو و کسوثافن هم پیمانه است وهم وزن،
آنچه پیمانه است کسوثافن هژده درم، و آنچه وزن
است کسوثافن هشت قیراط است، و (النوانوس) یک
اوقیه و نیم اوقیه است. - از ذخیره خوارزمشاهی

وجور :

داروهای دهان را وجور گویند. چنانك داروی چشم
را ذرور گویندم اینك نام داروهای قدیم چنانكه در
قانون آمده است : سنون ، زرور ، سفوف، وجور،
لعوق، سعوط ، ایارج، تریاقات، جوارشن ، ادهان ،
معجون، قمایح، ربوبات، المریبات والانبجات، اقراص
السلاقات ، الحبوب و ... قانون ص ۲۴۱ - ۱۷۸
الكتاب الخامس. ودر قراباذین شاپور بن سهل^۱ :

و کتاب قراباذین شاپور ۱۷ باب است که ۱۴ باب آن
در بیان ادویه مرکبه است و در چگونگی ترکیب و
اجزاء آنها از جمله:

ایارجات، لعوقات، سعوطات، سفوف، زرور ... واین
قدیم ترین قراباذین اسلامی میباشد که مؤلف آن
شاپور پسر سهل رئیس بیمارستان اهواز بوده و مترجم
آن نیز میباشد این کتاب را قبلا مؤلف خود بیارسی
نگاشته و سپس بعربی ترجمه کرده است: در مقدمه

گوید: «كتاب الادوية المركبة ... ویسمی قراباذین-
مما وضعه شابور بن سهل کبیر بیمارستان الاهواز و
هو المعتمد علیه فی اخلاط الادوية المركبة...» ودرجای
دیگر میگوید: من ترجمة شابور بن سهل.

سارموره ، کسیکه سیاهی چشم او بیرون جسته عربی
است و نیز آن چشم را عربی «بق» گویند.

وهق

ه

هلام : به کلمه (مصوص) مراجعه شود.



ی

یارها : داروهای تلخ

یکایک افتادن مردم: کسی را پیوسته اندیشه‌های گوناگون آید. کسیکه
پیوسته و پی در پی حالات گوناگون براو عارض
شود.

یله : بفتح اول و دوم : آزاد کرده شده، کج (ضد راست)
یهوده ، تنها و یگانه و یکتا. فرهنگ جهانگیری و
برهان.

فهرستهای سه گانه و مراجع

- ۱ - اعلام
- ۲ - جایها
- ۳ - کتابها
- ۴ - مراجع

فهرست اعلام

- | | |
|---|--|
| <p>ابومنصور بخاری قمری: ۹ - ۱۱ - ۱۲
۳۰</p> <p>ابومنصور حسن بن نوح: ۳ - ۶ - ۷
۹ - ۱۵ - ۳۵</p> <p>ابومنصور حسین بن نوح: ۷</p> <p>ابویعقوب یوسف بن فضل: ۱۲</p> <p>احمد بن محمد الطبری: ۳۱</p> <p>ادوارد: ۳۲</p> <p>ارسطو طاليس: ۲۸</p> <p>استفان: ۳۲</p> <p>اصطخری فارسی: ۱۸</p> <p>امام شمس الدین عبدالحمید خسروشاهی:
۶ - ۷</p> <p>امام فخر رازی: ۳۱</p> <p>امیر ابومنصور سامانی: ۸ - ۱۰</p> <p>اهوازی: ۳۰</p> <p>***</p> <p>بخت یشوع: ۲۳</p> <p>بلاذری: ۲۴</p> <p>***</p> <p>جالینوس: ۱۱ - ۱۹ - ۲۳ - ۲۴</p> <p>۲۵ - ۲۶ - ۲۸</p> <p>جبرئیل بن بخت یشوع: ۲۳ - ۲۴</p> <p>جرجانی: ۱۰۶ - ۱۱۱</p> <p>جورجیس: ۲۱ - ۲۲ - ۲۳</p> <p>***</p> | <p>آل عباس: ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۳</p> <p>آل عثمان: ۷</p> <p>***</p> <p>ابراهیم سرافیون: ۲۲</p> <p>ابقراط: ۱۱ - ۱۹ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۸</p> <p>ابن ابی اصیبعه: ۶ - ۷ - ۹ - ۱۰ - ۳۲</p> <p>ابن البشار: ۱۷</p> <p>ابن خردادبه: ۲۴</p> <p>ابن خلکان: ۳۰ - ۳۲</p> <p>ابن رسته: ۲۴</p> <p>ابن سینا: ۳ - ۵ - ۶ - ۷ - ۸ - ۹</p> <p>۱۱ - ۲۸ - ۳۰ - ۳۲ - ۹۰ - ۹۵</p> <p>۱۰۰ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۸ - ۱۱۴</p> <p>۱۱۵ - ۱۱۷</p> <p>ابن مقفع: ۲۹</p> <p>ابوریحان بیرونی: ۵ - ۸ - ۳۱ - ۳۲</p> <p>ابن مندویه: ۳۰ - ۳۱</p> <p>ابوالخیر خمار: ۱۱۲</p> <p>ابوسعید سمعانی: ۱۱</p> <p>ابوسهل مسیحی: ۳۲</p> <p>ابوعبید جوزجانی: ۳۲</p> <p>ابوالفرج علی بن هندو: ۱۰۷ - ۱۱۲</p> <p>ابوقریش: ۲۳</p> <p>ابوماهر: ۳۱</p> <p>ابوماهر موسی بن سیار: ۳۰ - ۱۰۷</p> <p>ابومنصور: ۶ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۷ - ۲۸</p> |
|---|--|

عیسی پسر شہلافا: ۲۲ - ۲۳

فناخسرو عضدالدولہ: ۳۱
فیلسوف الدولہ (عبدالحسین): ۸ - ۹
۱۰

قاضی صاعد اندلسی: ۳۰
قفطی: ۳۱ - ۳۲

کاتب چلبی: ۷ - ۹

کلاودیوس: ۲۴

مجوسی اہوازی: ۵ - ۲۸
محمد بن جریر طبری: ۴
محمد بن زکریا رازی: ۵ - ۶ - ۸
۱۱ - ۲۸ - ۳۰ - ۳۱
محمود غزنوی: ۳۲
مسعود غزنوی: ۱۸
مسیح (ع): ۲۴

نجیب الدین سمرقندی: ۹۶
ہارون الرشید: ۲۳

یاقوت حموی: ۱۲
یحییٰ برمکی: ۲۳
Haby Abas: ۳۲

حاجی خلیفہ: ۷
الحاکم النیشابوری: ۴
حسن بن سوار: ۳۰
حکیم ابوالقاسم فردوسی: ۲۰ - ۷۸

خوارزمشاہ: ۳۲

داود سرافیون: ۲۳
دولت شاہ سمرقندی: ۱۲
دیسفوری دوس: ۹

ربیع الخادم: ۲۲
رودکی: ۴

سراج الدین قمری: ۱۲
سلمان ساوجی: ۱۲
سوزنی: ۷۸
سہروردی: ۱۸
سہل بن شادویہ: ۱۲
سید اسماعیل گرگانی: ۱۸ - ۲۸ - ۳۰
۳۲ - ۹۱ - ۱۰۹

شاہ پور پسر سہل: ۱۰۵
شہر زوری: ۱۸

عبد اللہ طیفوری (تاج پور): ۲۳
عضد الدولہ: ۲۷
علی بن ربن طبری: ۲۸ - ۳۰
علی بن عباس مجوسی: ۲۷ - ۳۰ - ۳۱
۷۳ - ۱۰۷
علی بن عبد اللہ متطبیب: ۹۷

فهرست جایها

آتن:	سورستان: ۲۴
***	***
اپیدیمیا: ۱۱	شهرشاپور: ۲۱
اصفهان: ۳۰ - ۲۹	شیراز: ۳۰ - ۳۱ - ۹۷
افریقہ: ۶	***
اهواز: ۳۱ - ۳۰	طبرستان: ۳۰
اورگنج: ۳۲ - ۲۹	***
ایران: ۱۴ - ۱۲ - ۹ - ۸ - ۵ - ۳	عراق: ۲۴
۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۹	***
ایرانشر: ۲۴ - ۱۸ - ۱۷ - ۱۴ - ۴	غزنین: ۳۲
ایران مشرقی: ۱۸ - ۱۷	***
***	قسططنیہ: ۷
بخارا: ۱۸ - ۱۲ - ۱۱ - ۹ - ۸	***
۲۷ - ۲۹ - ۳۰	کمرہ: ۱۱
بغداد: ۲۳ - ۲۲ - ۲۱ - ۱۸ - ۷	***
۱۱۰ - ۲۵	گرگان: ۳۲ - ۳۰
بیمارستان و مدرسہ جندی شاپور: ۲۰ -	گرگانج: ۲۹
۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۸	***
***	لیدن: ۲۴ - ۱۲
پارس: ۴	***
پاریس: ۲۴	مازندران: ۳۲
***	ماوراءالنهر: ۱۸ - ۱۴ - ۳
تهران: ۱۳ - ۹	مدرسہ یونانی اسکندریہ: ۲۸ - ۲۴
***	مصر: ۶
جرجانیہ: ۳۲ - ۲۹	***
جندی شاپور: ۲۴ - ۲۳ - ۲۲ - ۲۱	نصیبین: ۲۲
۲۷ - ۲۶	نیشابور: ۲۹ - ۱۸
***	***
خراسان: ۳۱ - ۱۸ - ۱۷ - ۱۴ - ۳	ورامین: ۳۱
۱۰۵	***
خوارزم: ۳۲ - ۳۰ - ۲۹ - ۱۸ - ۵	همدان: ۳۰ - ۲۹ - ۲۷
خوزستان: ۹۰ - ۲۳ - ۲۱	***
***	یونان: ۲۷ - ۲۶ - ۲۴ - ۱۹ - ۱۳
ری: ۳۱ - ۳۰ - ۲۹ - ۲۷	۲۸

فهرست كتابها

التنوير: ١٣ - ١٤ - ١٥ - ١٧ - ٣٥
الجامع الحاصر لصناعة الطب: ٥ - ٣٠

الحاوي (كتاب الحاوي): ٥ - ٨ - ١١
١٩ - ٢٨ - ٣٠
حدود الامراض: ١٤
حدود العالم: ١٨

حماسة مسعودي مروزي: ٤

الحميات: ٥ - ٢٥ - ٢٧

حيلة البرء: ٢٥

الادوية كمر كيه: ١٠٥

ذخير خوارزمشاهي: ٥ - ١٩ - ٣٠

٧٩ - ٨٧ - ٨٩ - ٩١ - ١٠٠ - ١٠٦

١٠٩ - ١١١ - ١١٣ - ١١٤ - ١١٨

رساله درحميات دائره: ١١ - ١٣

رساله في علاج امراض الصدر: ١١ - ١٣

سته ضروريه: ٢٦ - ٣١

صدا ب ابوسهل: ٣٢

الصناعة (كتاب الصناعة): ٥ - ٢٥

طب اسلامي: ٣٢

طب افريزي: ٩٧

التفهيم في صناعة التنجيم: ١٨

اخبار الحكماء: ٣٢

الادوية المفردة: ٥ - ١١

الاعلاق النفيسه: ٢٤

الامراض الحادة: ٢٥

الامراض العسرة البرء: ٢٥

انساب سمعاني: ١١ - ١٢

بستان الاطباء: ٩٦

البحران: ٥ - ٢٥ - ٢٧

برهان قاطع: ٧٩ - ٨٢ - ٩٤ - ٩٥

١٠٠ - ١٠٩

تاريخ بيهقي: ٤

تاريخ الحكماء: ١٨

تاريخ نيشابور: ٤

تدبير الاصحاء: ٢٥

تذكره دولتشاه سمرقندي: ١٢

التشريح: ٢٥

تعرف علل الاعضاء الباطنه: ٢٥

تعليقات بر كتاب اغلوقن: ٣١

تفسير بزرگ طبري: ٤ - ١٨

تقدمة المعرفة: ٢٥

طبقات الاطباء : ٣٢

طبقات الامم: ٣٠

علل العزل: ٦ - ٩ - ١١ - ١٣

العلل والاعراض: ٢٥ - ٢٧

عيون الانباء في طبقات الاطباء: ٦ - ٨

الغنا في الطب: ٧

غنى ومنى: ٥ - ٦ - ٧ - ٨ - ٩ - ١١

١٣ - ١٩

فتوح البلدان: ٢٤

فرهنگ آندراج: ٧٧ - ٧٨ - ٧٩ -

٨٠ - ٨١ - ٨٢ - ٨٣ - ٨٨ - ٨٩ -

٩٤ - ٩٧ - ٩٨ - ١٠٠ - ١٠٩ -

١١٠ - ١١١ - ١١٥

فرهنگ جهانگیری: ٧٧ - ٩١ - ١٠٩

قاموس: ٩١ - ١٠٢

قانون ابن سینا: ٥ - ٢٨ - ٣٠ - ٣٢

٨٣ - ٨٧ - ٨٩ - ٩٠ - ٩١ - ٩٣

٩٨ - ١٠٠ - ١٠٢ - ١٠٣ - ١٠٤

١١٤ - ١١٧

قرا بدين: ٨٣

كتاب ايديميا: ٢٥

كتاب در امراض چشم: ٣١

كتاب الجبري: ٢٧

كتاب ايام البحران: ٢٥

كتاب الفرق: ٢٥

كتاب در فصد وغيره: ٣١

كتاب الفصول: ٢٥

كتاب القوى الطبيعية: ٢٥

كتاب الكرة الصغيرة والرياضة بها: ٢٥

كتاب المزاج: ٢٥

الكامل الصناعة الطبية: ١٨ - ٢٧ - ٢٨

٣٠ - ٣١ - ٣٢ - ٨٢ - ٨٣ - ٩٣

٩٥ - ١٠٧

كشف الظنون عن اسامي الكتب والفنون:

٧

كفاية النجوم: ١٨

كليته ودمته منظوم: ٤

كناش الساهر: ١٠٧ - ١٠٨

Leber Regius ٣٢ :

كتاب المجموع: ٥

مجموعة كبيرة در ادوية مفردة: ٩ - ١٣

مختصر الطب: ٩٧

مسالك الممالك: ١٨ - ٢٤ - ٣١

مطرح الانظار في تراجم اطباء الاعصار :

٨ - ٩ - ٣٠

معالجات منصوري: ٩ - ١١ - ١٣

معجم البلدان: ١٢

مفتاح الطب: ١٠٧ - ١١٢

مقاله في مرض استسقاء: ٩ - ١١ - ١٣

٢٥

مقاله في البحران: ١١ - ١٣

الملكي (كتاب الملكي): ٣١

المياه والاهويه: ٢٥

نامه دانشوران: ٩ - ١١

النبض الكبير: ٢٥ - ٢٧

وفيات الاعيان: ١٤ - ٣٠

هياكل النور: ١٨

مراجع

- ذخیره خوارزمشاهی سید اسماعیل جرجانی (خطی «فارسی»)
 کامل الصناعة الطیبه علی بن عباس مجوسی اهوازی (خطی «عربی»)
 قانون ابوعلی بن سینا (چاپی «عربی»)
 غنی و منی ابو منصور حسن بن نوح القمری (خطی «عربی»)
 ترجمه الحشائش دیسقوریدوس (خطی «عربی»)
 بستان الاطباء مطران (خطی «عربی»)
 مفتاح الطب ابو الفرج ابن هندو (خطی «عربی»)
 کناش الساهر مسیحی (خطی «عربی»)
 الادویه المرکبه - قرا بدین شاپور بن سهل رئیس بیمارستان اهواز (خطی «عربی»)
 مختصر الطب افریزی (خطی «عربی»)
 طب سمرقندی نجیب الدین سمرقندی (خطی «عربی»)
 الحاوی رازی (خطی «عربی»)
 فرهنگ جهانگیری (چاپی «فارسی»)
 برهان قاطع (چاپی «فارسی»)
 قاموس فیروز آبادی (چاپی «عربی»)
 فرهنگ آندراج (چاپی «فارسی»)
 تاریخ طبری (عربی «چاپی»)
 مروج الذهب (عربی «چاپی»)
 طبقات الاطباء والحکماء ابن ابی اصیبه (عربی «چاپی»)
 اخبار العلماء یا اخبار الحکماء قفطی (عربی «چاپی»)
 طبقات الاطباء و الحکماء ابن جلیجل اندلسی (عربی «چاپی»)
 احسن التقاسیم ابن البشار مقدسی (عربی «چاپی»)
 وفيات الاعیان ابن خلکان (عربی «چاپی»)
 انساب سمعانی (عربی «چاپی و خطی»)
 مسالك الممالك استخری (عربی «چاپی»)
 الاعلاق النفیسه ابن رسته اصفهانی (عربی «چاپی»)
 مطرح الانظار (فارسی «چاپی»)
 نامه دانشوران (فارسی «چاپی»)
 دائرة المعارف الاسلامیه (عربی «چاپی»)
 چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی (فارسی «چاپی»)

